



استاد محقق :

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد بیست و دوم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری

جمعی از نویسندگان



1577

- ناشر: دارالکتب الاسلامیہ
- تیراژ: ۵۰۰ نسخہ
- چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
- صفحہ و قطع: ۶۵۲ صفحہ، وزیری
- چاپ: چاپخانہ سرور
- ISBN: 964 - 440 - 004 - 6 / ۹
- ISBN-SET: 964 - 440 - 030 - ۹
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد بیست و دوم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

چگونه خدا را شکر نگوئیم؟

خدا را شکر که تلاش های مستمر چهارده ساله دسته جمعی سبب شد که، تفسیر نمونه وارد بیست و دومین جزء خود شود، و تدریجاً قلوب همه مشتاقان و عاشقان قرآن را تسخیر کند. و تا پایان کار، راه زیادی در پیش نیست، فقط «سه جلد دیگر» باقی مانده که امید است لطف خداوند بزرگ در باقیمانده این راه طولانی نیز یار و مددکار باشد، و این خدمت با موفقیت به پایان رسد.

این در حالی است که، ترجمه آن به زبان «اردو» تا جلد چهارم، با زیباترین صورتی، در «هند» و «پاکستان» انتشار یافته، و جلد اول ترجمه «عربی» زیر چاپ، و مقدمات ترجمه به زبان «انگلیسی» نیز فراهم می گردد.

اما هر قدر به اواخر قرآن نزدیک تر می شویم، شتاب مشتاقانه ما، توأم با دلهره، بیشتر می شود، «شتاب» به خاطر فوت نشدن هفته ها و روزها، بلکه ساعت ها ودقائق، و «دلهره» به خاطر این که، شاید بحث هائی در مجلدات سابق بوده که حق آن کاملاً ادا نشده، و باید در این مجلدات جبران گردد، یا وعده هائی که درباره شرح مسائلی داده ایم مبدا از قلم بیفتد. بحمد الله نه تنها با گذشت این مدت، خستگی و فتوری در کار تفسیر حاصل نشده، بلکه تلاش ها و کوشش ها فزون تر شده است، و لذا امید می رود که هر چه جلوتر می رویم بحث ها پربارتر گردد، به خصوص این که از تمام تجربیات گذشته

برای وصول به این هدف کمک گرفته می شود. در اینجا لازم است نکاتی را که با گذشت دهها سال کار غیر مرتب، و بیش از چهارده سال کار مرتب، روی تفسیر قرآن مجید درباره این کتاب بزرگ آسمانی بر ما روشن شده است، در اختیار پژوهشگران قرآن قرار دهیم، شاید گام مؤثری در راه شناخت قرآن باشد.

ما معتقدیم:

۱ - هر قدر انسان به قرآن نزدیک تر می شود، بهتر این حقیقت را لمس می کند که قرآن دریای عظیم و بی کرانی است، که هر اندازه دریا آن سخن گفته شود کم است، هر زمان غواصان در آن فرو روند، گوهرهای تازه ای استخراج می کنند، و باز هم آنچه ناگفته مانده در برابر آنچه گفته شده، بسیار زیاد است.

فراموش نمی کنم در ابتدای کار تفسیر، یکی از علمای شهرستان ها می گفت: بعد از تفسیر «مجمع البیان» جایی برای تفسیر دیگری باقی نیست (مقصودش این بود که ما خود را به زحمت نیاندازیم!).

گفتم: گمان می کنم وقتی مرحوم «طبرسی» مشغول تفسیر «مجمع البیان» شده بود، به او نیز گفتند چون «شیخ طوسی» تفسیر «تبیان» را نوشته، دیگر جایی برای «مجمع البیان» نیست، ولی گذشت زمان نشان داد که نه تنها جا برای «مجمع البیان» وسیع بوده، بلکه اگر صدها تفسیر دیگر برای قرآن از سوی متفکران نوشته شود، هنوز مطالب ناگفته بسیار است.

و باید هم چنین باشد؛ چرا که قرآن سخن خدا است، و سخن خدا از علم بی پایان او سرچشمه گرفته، آن هم باید بی انتها باشد.

* * *

۲ - به راستی هر قدر انسان با قرآن آشناتر می شود، به عمق این گفتار علی (علیه السلام) که در «نهج البلاغه» آمده است بهتر پی می برد که فرمود: «درمان دردهای خود را از قرآن بخواهید» (فَاسْشَفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ).

و اگر مسلمین جهان امروز با مشکلات و درد و رنج های بسیاری رو به رو هستند، همه به خاطر فراموش کردن این کتاب آسمانی است؛ چرا که در لابلای آیاتش دستورهای نهفته، که به کار گرفتن آنها می تواند به همه بدبختی های کنونی پایان دهد، توطئه های دشمنان را در هم بشکند، فتنه ها را خاموش سازد، صفوف را متحد کند، زنجیرهای اسارت را پاره نماید، سطح افکار را بالا ببرد، نیات را خالص، و شرّ جنایتکاران بزرگ جهان را دفع کند و به ناپسامانی ها سامان بخشد، ولی «وَمَا يَعْزُبُ عَنْهَا إِلَّا أَلْعَالُ الْمُنَّ»!

عیب بزرگ اینجاست که، گروهی اصلاً قرآن را نمی خوانند، و آنها که می خوانند آخرین همشان این است که تجوید و آهنگ آن را دست کنند.

* * *

۳ - این که می گوئیم قرآن نور و روشنائی است (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ)، حقیقتی است که ما آن را لمس کرده ایم، اگر برای بعضی از دورافتادگان این سخن نسیه باشد، برای ما کاملاً نقد است، به خدا سوگند که ادامه کار روی قرآن و بررسی آیات نورانی آن در قلب و جان انسان، چنان نورانیت فوق العاده و لذت توصیف ناپذیری ایجاد می کند، که جلوه های خدا را در این آیات به خوبی می توان مشاهده کرد، و از باده طهور عشق حق سرمست شد، هر چند بی خبران هنوز چیزی دریافته اند.

به همین دلیل، به همه راهیان راه حق و مشتاقان مخلص شناخت اسلام از تمام قشرها، توصیه می کنیم هر چه می توانید به قرآن نزدیک و نزدیک تر شوید، و جمال

و جلال و عظمت خدا و عظمت اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله) و حل مشکلات بزرگ اجتماعی را در آئینه آن ببینید.

۴ - این که می گوئیم قرآن بزرگ ترین معجزه جاویدان است، سخنی است که در نخستین برخورد با قرآن قابل اثبات است، ولی عمق این مطلب وقتی درک می شود که انسان روی قرآن کار کند، ریزه کاری ها، ظرافت ها، دقت ها، لطف ها و قهرها، بشارت ها و انذارها، الگوها و اسوه ها، پیام ها و رهنمودها، مثل ها و تاریخ ها، تفسیرها و تحلیل ها، دلائل محکم، تصویر زیبا، منطق شیرین، بیان جذاب و خلاصه نکته های غیر قابل توصیف قرآن را از نزدیک در لابلاي آیاتش مشاهده کند، آن گاه با تمام وجود اعتراف خواهد کرد:

«اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ» «خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش (از نظر لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است، آیاتی مکرر دارد (اما تکراری شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که در برابر پروردگارشان خاشعند می افتد، سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدای می گردد، این هدایت الهی است که هر کس را بخواهد با آن راهنمایی می کند».(۱)

به امید آن روز که قرآن در متن زندگی همه مسلمانان نفوذ کند، و در همه صحنه های اجتماعی آنان حضور یابد. « آمین »

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی ۴ - تفسیر صافی از ملامحسن فیض کاشانی ۵ -
تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی ۶ - تفسیر برهان از
مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی ۸ - تفسیر
المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس
تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی ۱۱ - اسباب النزول از
واحدی (ابوالحسن علی بن منویه
نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر
رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابو الفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری ۱۶ - الدر المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد بیست و دوم

سوره های

فتح - ق - ذاریات

طور - نجم

جزء ۲۶ قرآن مجید

سوره حجرات

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۸ آیه است

تاریخ شروع

۶ / شوال المعظم / ۱۴۰۵

۴ / ۴ / ۱۳۶۴

محتوای سوره «حجرات»

در این سوره که بیش از هیجده آیه ندارد، مسائل بسیار مهمی در ارتباط با شخص پیامبر و جامعه اسلامی نسبت به یکدیگر مطرح شده، و از آنجا که بسیاری از مسائل مهم اخلاقی در آن عنوان گردیده، می توان آن را «سوره اخلاق و آداب» نامید.

روی هم رفته، بخش های مختلف این سوره را این گونه می توان خلاصه کرد:

بخش اول: آیات آغاز سوره است، که آداب برخورد با پیشوای بزرگ اسلام پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله)، و اصولی را که مسلمانان در محضر او باید به کار بندند، بیان می کند.

بخش دوم: این سوره، مشتمل بر یک سلسله اصول مهم «اخلاق اجتماعی» است، که به کار بستن آنها، محبت، صفا، صمیمیت، امنیت و اتحاد را در جامعه اسلامی حفظ می کند، و به عکس، فراموش کردن آنها مایه بدبینی و نفاق و پراکنده گی و ناامنی است.

بخش سوم: دستوراتی است که مربوط به چگونگی مبارزه با اختلافات و درگیری هائی است که احیاناً در میان مسلمانان روی می دهد.

بخش چهارم: از معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا، و اهمیت مسأله تقوا سخن می گوید.

بخش پنجم: روی این مسأله تأکید دارد که، ایمان تنها به گفتار نیست، بلکه، باید علاوه بر اعتقاد قلبی، آثار آن در اعمال انسانی، و در جهاد با اموال و

نفوس آشکار گردد.

بخش ششم: از این بحث می‌کند که، اسلام و ایمان یک هدیه بزرگ الهی برای مؤمنان است، به جای این که در پذیرش آن متنی بگذارند، باید فوق العاده ممنون و شکرگزار باشند که مشمول این هدیه شده‌اند.

و بالاخره بخش هفتم، که آخرین قسمت این سوره است، از علم خداوند و آگاهی او از همه اسرار نهان عالم هستی و اعمال انسان‌ها سخن می‌گوید، که در حقیقت به منزله ضامن اجرا است برای تمام بخش‌هایی که در این سوره آمده است. نام‌گذاری این سوره به سوره «حجرات»، به تناسب آیه چهارم این سوره است، که این کلمه در آن به کار رفته و تفسیر آن را به زودی خواهیم دانست.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، همین بس، که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می‌خوانیم:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحُجُرَاتِ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَا: «هر کس سوره «حجرات» را بخواند، به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده‌اند، ده حسنه به او داده می‌شود» (۱).

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحُجُرَاتِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ، أَوْ فِي كُلِّ يَوْمٍ، كَانَ مِنْ زُوَّارِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله): «هر کس سوره «حجرات» را در هر شب یا هر روز بخواند، از زائران محمد (صلی الله علیه وآله) خواهد بود» (۲).

بدیهی است، این همه حسنات، به عدد مطیعان و عاصیان، در صورتی است که اعمال هر یک از این دو را که در آیات این سوره منعکس است، دقیقاً در نظر بگیرد، در آن بیندیشد، و مسیر خود را بر اولی منطبق، و از دومی جدا سازد.

و نیز نائل شدن به زیارت شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله)، فرع بر این است: آدابی را که در این سوره در رابطه با شخص او آمده، عملاً به کار گیرد؛ چرا که تلاوت، همه جا، مقدمه عمل است.

- ۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
- ۲ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ
- ۳ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ
- ۴ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
- ۵ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایسگر

- ۱ - ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و پیشی مگیرید)، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست!
- ۲ - ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگوئید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر

بعضی بلند صدا می کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید!

۳ - آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند همان کسانی هستند که خداوند دل هایشان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است.

۴ - (ولی) کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند، بیشترشان نمی فهمند!

۵ - اگر آنها صبر می کردند تا خود به سراغشان آئی، برای آنان بهتر بود؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است!

شان نزول:

مفسران، برای آیه نخست، شان نزول هائی ذکر کرده اند، و برای آیات بعد شان نزول های دیگری.

از جمله شان نزول هائی که برای آیه نخست ذکر کرده اند، این است: پیامبر(صلی الله علیه و آله) به هنگام حرکت به سوی «خیبر» می خواست کسی را به جای خود در «مدینه» نصب کند، اما «عمر» شخص دیگری را پیشنهاد کرد، آیه فوق نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبر، پیشی مگیرید. (۱)

بعضی دیگر گفته اند: جمعی از مسلمانان گاه گاه می گفتند: اگر چنین مطلبی درباره ما نازل می شد، بهتر بود، آیه فوق نازل گشت، گفت: بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید. (۲)

بعضی دیگر گفته اند: آیه، اشاره به اعمال بعضی از مسلمانهاست، که پاره ای از مراسم عبادات خود را پیش از موقع، انجام دادند، آیه فوق نازل شد، و آنها را

از این گونه کارها نهی کرد. (۱)

و اما در مورد آیه دوم، گفته اند: گروهی از طایفه «بنی تمیم» و اشراف آنها، وارد «مدینه» شدند، هنگامی که داخل مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) گشتند، صدا را بلند کرده، از پشت حجره هائی که منزلگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود فریاد زدند: یا مُحَمَّدُ أُخْرِجْ إِلَيْنَا! «ای مُحَمَّد! بیرون بیا!» این سر و صداها و تعبیرات نامؤدبانه، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ناراحت ساخت، هنگامی که بیرون آمد، گفتند: آمده ایم با تو مفاخره کنیم! اجازه ده، تا «شاعر» و «خطیب ما» افتخارات قبیله «بنی تمیم» را بازگو کند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) اجازه داد. نخست، خطیب آنها برخاست و از فضائل خیالی طائفه «بنی تمیم» مطالب بسیاری گفت. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به «ثابت بن قیس» (۲) فرمود پاسخ آنها را بده، او برخاست خطبه بلیغی در جواب آنها ایراد کرد، به طوری که خطبه آنها را از اثر انداخت! سپس «شاعر» آنها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت، که «حسان بن ثابت» شاعر معروف مسلمان، پاسخ کافی به او داد. در این هنگام، یکی از اشراف آن قبیله بنام «اقرع» گفت: این مرد خطیبش از خطیب ما تواناتر، و شاعرش از شاعر ما لایق تر است، و آهنگ صدای آنها نیز از ما برتر می باشد. در این موقع، پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای جلب قلب آنها، دستور داد: هدایای خوبی به آنها دادند، آنها تحت تأثیر مجموع این مسائل واقع شدند، و به نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) اعتراف کردند.

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۲۱.

۲ - «ثابت بن قیس» خطیب «انصار» و خطیب پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، همان گونه که «حسان» شاعر حضرت بود («اسد الغابه»، جلد ۱، صفحه ۲۲۹).

آیات مورد بحث، ناظر به سر و صدای آنها در پشت خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) است. شأن نزول دیگری ذکر کرده اند که، هم مربوط به آیه اول، و هم آیات بعد است، و آن این که: در سال نهم هجرت که «عام الوفود» بود (سالی که هیئت های گوناگونی از قبائل، برای عرض اسلام یا عهد و قرارداد، خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمدند) هنگامی که نمایندگان قبیله «بنی تمیم» خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیدند، «ابوبکر» به پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیشنهاد کرد: «ققعاع» (یکی از اشراف قبیله) امیر آنها گردد، و «عمر» پیشنهاد کرد، «اقرع بن حابس» (فرد دیگری از آن قبیله) امیر شود، در اینجا «ابوبکر» به «عمر» گفت: می خواستی با من مخالفت کنی؟ «عمر» گفت: من هرگز قصد مخالفت نداشتم، در این موقع سر و صدای هر دو در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بلند شد، آیات فوق نازل گشت، یعنی نه در کارها بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیشی گیرید، و نه در کنار خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) سر و صدا راه بیندازید. (۱)

تفسیر:

آداب حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله)

چنان که در محتوای سوره اشاره کردیم، در این سوره یک رشته از مباحث مهم اخلاقی، و دستورات انضباطی نازل شده، که آن را شایسته نام «سوره اخلاق» می کند، و در آیات مورد بحث که در آغاز سوره قرار گرفته، به دو قسمت از این دستورات اشاره شده است: نخست، تقدم نیافتن بر خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله)، و دیگری در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) سر و صدا و قال و غوغا راه نینداختن.

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۲۱، و تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۷، صفحه ۵۲۴، و «سیره ابن هشام»، جلد ۴، صفحه ۲۰۶ به بعد (با تفاوت هایی) این داستان را نقل کرده اند (این حدیث در «صحیح بخاری» نیز آمده است، «صحیح بخاری»، جزء ۶، صفحه ۱۷۲، در تفسیر سوره «حجرات»).

می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چیزی را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمرید، و تقوای الهی پیشه کنید، که خداوند شنوا و داناست» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیشی نگرفتن بر آنها در کارها، و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) است. گرچه بعضی از مفسران خواسته اند، مفهوم آیه را محدود کنند، و آن را منحصر به انجام عبادات قبل از وقت، یا سخن گفتن قبل از سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امثال آن بدانند، ولی، روشن است: آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد، و هر گونه پیشی گرفتن را در هر برنامه ای شامل می شود. (۱)

مسئولیت انضباط «رهروان»، در برابر «رهبران»، آن هم یک رهبر بزرگ الهی، ایجاب می کند که در هیچ کار، و هیچ سخن و برنامه، بر آنها پیشی نگیرند، و شتاب و عجله نکنند. البته، این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند، در اختیار رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور، جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آنها است، حتی نباید درباره مسائل، بیش از اندازه لازم سؤال و گفتگو کرد، باید گذاشت، رهبر خودش به موقع مسائل را مطرح کند، آن هم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی کند، و نیز اگر کسی سؤالی از او می کند، نباید دیگران پیش قدم شده، پاسخ سؤال را عجولانه بگویند، در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است.

۱ - «لَا تَقْدِّمُوا» به صورت فعل متعدی است، و مفعول آن محذوف است، و در تقدیر چنین می باشد: لَا تَقْدِّمُوا أَمْرًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، بعضی نیز احتمال داده اند که این فعل در این جا به معنی فعل لازم باشد، و مفهوم آن لَا تَقْدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ... است، گرچه این دو تفسیر از نظر اصول ادبی متفاوت است، ولی از نظر معنا و نتیجه تفاوتی ندارد، و به هر حال منظور این است که، در هیچ چیز بر خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیشی نگیرند.

* * *

آیه بعد، اشاره به دستور دوم کرده، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، در برابر او بلند سخن نگوئید، و داد و فریاد نزنید، آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند، مبدا اعمال شما حبط و نابود گردد، در حالی که نمی دانید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ).

جمله اول، «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...» اشاره به این است، که صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی الله علیه وآله) نکنید، که این خود یک نوع بی ادبی در محضر مبارک او است، پیامبر (صلی الله علیه وآله) که جای خود دارد، این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز خلاف احترام و ادب است.

اما جمله «لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ...»، ممکن است تأکیدی بر همان معنی جمله اول باشد، یا اشاره به مطلب تازه ای، و آن ترک خطاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) با جمله «یا مُحَمَّدُ»، و تبدیل آن به «یا رَسُولَ اللَّهِ».

اما جمعی از مفسران، در تفاوت بین این دو جمله چنین گفته اند: جمله اول، ناظر به زمانی است که مردم با پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم سخن می شوند، که نباید صدای خود را از صدای او برتر کنند، و جمله دوم، مربوط به موقعی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) خاموش است و در محضرش سخن می گویند، در این حالت نیز نباید صدا را زیاد بلند کنند.

جمع میان این معنی، و معنی سابق نیز مانعی ندارد و با شأن نزول آیه نیز سازگار است. و به هر حال ظاهر آیه بیشتر این است که دو مطلب متفاوت را بیان می کند.

بدیهی است، اگر این گونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد، موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه.

در صورت اول، علت حبط و نابودی اعمال روشن است؛ زیرا کفر علت حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می شود.

و در صورت دوم نیز، مانعی ندارد که چنین عمل زشتی، باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد، و ما سابقاً در بحث «حبط» گفته ایم که: نابود شدن ثواب بعضی از اعمال، به خاطر بعضی از گناهان خاص، بی مانع است، همان گونه که نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز، قطعی است، و دلائل فراوانی در آیات قرآن، یا روایات اسلامی بر این معنی وجود دارد، هر چند این معنی، به صورت یک قانون کلی در همه «حسنات» و «سیئات» ثابت نشده است، اما، در مورد بعضی از «حسنات» و «سیئات» مهم، دلائلی نقلی وجود دارد، و دلیلی هم از عقل بر خلاف آن نیست. (۱)

در روایتی آمده است: هنگامی که آیه فوق نازل شد، «ثابت بن قیس» (خطیب پیامبر(صلی الله علیه وآله)) که صدای رسائی داشت گفت: من بودم که صدایم را از صدای پیامبر(صلی الله علیه وآله) فراتر می کردم، و در برابر او بلند سخن می گفتم، اعمال من نابود شد، و من اهل دوزخم!

این مطلب به گوش پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید، فرمود: «چنین نیست، او اهل بهشت است» (زیرا او این کار را به هنگام ایراد خطابه برای مؤمنان، یا در برابر مخالفان که اداء یک وظیفه اسلامی بود انجام می داد). (۲)

۱ - شرح بیشتر پیرامون مسأله «حبط» را در جلد دوم، صفحه ۷۰ (ذیل آیه ۲۱۷، سوره «بقره») مطالعه فرمائید.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۰ - این حدیث با مختصر تفاوتی در کلمات بسیاری از مفسران و محدثان از جمله در «نور الثقلین»، «صحیح بخاری»، تفسیر «فی ظلال» و «مراغی» آمده است.

همان گونه که «عباس بن عبدالمطلب» نیز در جنگ «حنین» به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، با صدای بلند، فراریان را دعوت به بازگشت نمود.

آیه بعد، برای تأکید بیشتر روی این موضوع، پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می کنند، و انضباط و ادب را در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رعایت می نمایند، چنین بیان می کند: «آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند، کسانی هستند که خداوند، قلوبشان را برای تقوا خالص و گسترده ساخته، و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است» (إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ). (۱).

«يَغُضُّونَ» از ماده «غَضَّ» (بر وزن حَظَّ)، به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه، یا صدا است، و نقطه مقابل آن، خیره نگاه کردن، و صدا را بلند نمودن است.

«امْتَحَنَ» از ماده «امْتَحَنَ»، در اصل به معنی ذوب کردن طلا و نقره و گرفتن ناخالصی آن است، و گاه به معنی «گسترده چرم» نیز آمده، ولی بعداً در معنی آزمایش به کار رفته است، مانند آیه مورد بحث، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گسترده‌گی آن برای پذیرش تقوا است.

قابل توجه این که: در آیه قبل، تعبیر به «نبی» شده، و در اینجا تعبیر به «رسول الله»، و هر دو، گویا اشاره به این نکته است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خود چیزی ندارد، او فرستاده خدا و پیام آور او است، اسائه ادب در برابر او، اسائه ادب نسبت به خدا است، و رعایت ادب نسبت به او، رعایت نسبت به خداوند است.

۱ - «لام» در «لِلتَّقْوَى» در حقیقت «لام عاقبت» است نه «لام علت»، یعنی قلوب آنها را خالص و آماده برای پذیرش تقوا می نماید؛ چرا که اگر قلب خالص نشود و از آلودگی ها پاک نگردد تقوای حقیقی در آن جایگزین نمی شود.

ضمناً تعبیر «مغفره» به صورت نکره، برای تعظیم و اهمیت است، یعنی خداوند آمرزش کامل و بزرگ نصیبشان می‌کند، و بعد از پاک شدن از گناه، اجر عظیم به آنها عنایت می‌فرماید؛ زیرا نخست شستشوی از گناه مطرح است، سپس بهره‌مندی از پاداش عظیم الهی.

آیه بعد، برای تأکید بیشتر، اشاره به نادانی و بی‌خردی کسانی می‌کند که این دستور الهی را پشت سر می‌افکنند، و چنین می‌فرماید: «کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند، اکثرشان عقل و خرد ندارند!» (إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگ‌ترین سفیر الهی، رعایت ادب نکند؟ و با صدای بلند و نامؤدبانه، همچون اعراب «بنی تمیم» پشت خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیاید، و فریاد زند: یا مُحَمَّدُ! یا مُحَمَّدُ! أُخْرِجِ إِلَيْنَا، و آن‌کانون مهر و عطوفت پروردگار را بدین وسیله ایذاء و آزار نماید.

اصولاً هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می‌رود، بر ادب او افزوده می‌شود؛ زیرا «ارزش‌ها» و «ضد ارزش‌ها» را بهتر درک می‌کند، و به همین دلیل، بی‌ادبی همیشه نشانه بی‌خردی است، یا به تعبیر دیگر، بی‌ادبی کار حیوان، و ادب کار انسان است!

تعبیر به «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (غالب آنها نمی‌فهمند)، یا به خاطر این است که، اکثر در لغت عرب، گاه به معنی «همه» می‌آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می‌برند، که حتی اگر یک نفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود، گوئی خداوند با این تعبیر، می‌فرماید: من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم، به هنگام سخن گفتن، رعایت آداب می‌کنم، پس

شما چرا رعایت نمی کنید؟

و یا این که به راستی در میان آنها افراد عاقلی بوده اند، که روی عدم توجه و یا عادت همیشگی صدا را بلند می کردند، قرآن از این طریق به آنها هشدار می دهد که، عقل و فکر خود را به کار گیرند، و ادب را فراموش نکنند.

«حجرات» جمع «حجره»، در اینجا اشاره به اطاق های متعددی است که در کنار مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله)، برای همسران او تهیه شده بود، و در اصل، از ماده «حَجَر» (بر وزن اجر) به معنی منع است؛ زیرا «حُجْرَه» مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است، و تعبیر به «وَرَاء» در اینجا، به معنی بیرون است، از هر طرف که باشد؛ زیرا در حجره های پیامبر به مسجد گشوده می شد، و افراد نادان و عجول، گاه در برابر در حجره، می آمدند و فریاد یا محمدا! می زدند، قرآن آنها را از این کار نهی می کند.

در آخرین آیه مورد بحث، برای تکمیل این معنی، می افزاید: «اگر آنها صبر می کردند تا خود بیرون آئی، و به سراغشان روی، برای آنها بهتر بود» (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ).

درست است که عجله و شتاب، گاه سبب می شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبائی و صبر در چنین مقامی، مایه رحمت، آمرزش و اجر عظیم است، و مسلماً این بر آن، برتری دارد.

و از آنجا که افرادی نا آگاهانه، قبلاً مرتکب چنین کاری شده بودند، و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می افتادند، قرآن، به آنها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند، مشمول رحمت خداوند می شوند، لذا در پایان آیه می فرماید: «و خداوند غفور و رحیم است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

* * *

نکته ها:

۱ - ادب برترین سرمایه است!

در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت آداب، و بر خورد توأم با احترام و ادب با همه کس، و هر گروه، وارد شده است که به عنوان نمونه در اینجا به چند حدیث اشاره می شود:

۱ - علی (علیه السلام) می فرماید: **الْأَدَبُ حُلٌّ مُجَدَّدٌ**: «رعایت ادب، همچون لباس فاخر و زینتی و نو است». (۱)

و در جای دیگر می فرماید: **الْأَدَبُ يُغْنِي عَنِ الْحَسَبِ**: «ادب، انسان را از افتخارات پدران و نیاکان، بی نیاز می کند». (۲)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: **خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٌ**!

قِيلَ وَ مَا هُنَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ: الدِّينُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْأَدَبِ: «پنج چیز است که در هر کس نباشد، صفات و امتیازات قابل ملاحظه ای نخواهد داشت.

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنها چیست؟

فرمود: دین، عقل، حیا، حسن خلق و حسن ادب». (۳)

و نیز در حدیثی از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: **لَا يَطْمَعَنَّ ذُو الْكِبَرِ فِي الثَّنَاءِ الْحَسَنِ، وَلَا الْخَبُّ فِي كَثَرَةِ الصَّدِيقِ، وَلَا السَّيِّئُ الْأَدَبِ فِي الشَّرَفِ**: «افراد متکبر هرگز نباید انتظار ذکر خیر از سوی مردم داشته باشند، و نه

۱ - «نهج البلاغه»، حکمت ۵.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۶۸.

۳ و ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۶۷.

افراد نیرنگ باز انتظار دوستان زیاد، و نه افراد بی ادب انتظار شرف و آبرو». (۱)

به همین دلیل، هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می کنیم، می بینیم دقیق ترین نکات مربوط به ادب را، - حتی با افراد کوچک - رعایت می کردند.

اصولاً دین، مجموعه ای است از آداب: ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، ادب در مقابل استاد و معلم، و پدر و مادر، و عالم و دانشمند.

حتی دقت در آیات قرآن مجید، نشان می دهد، خداوند با آن عظمت مقام هنگامی که با بندگان خود سخن می گوید، آداب را کاملاً رعایت می کند!

جائی که چنین است، تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است.

در حدیثی می خوانیم: «هنگامی که آیات آغاز سوره «مؤمنون» نازل شد، و یک سلسله آداب اسلامی را به آنها دستور داد، از جمله مسأله خشوع در نماز، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که قبلاً به هنگام نماز، گاه به آسمان نظر می افکند، دیگر سر بر نمی داشت، و دائماً به زمین نگاه می فرمود». (۲)

در مورد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نیز این موضوع تا آن حد مهم است، که قرآن صریحاً در آیات فوق می گوید: صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) کردن، و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن، موجب حبط اعمال، و از بین رفتن ثواب است.

روشن است، تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) کافی نیست، بلکه امور دیگری که از نظر سوء ادب، همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز، در محضرش ممنوع است، و به اصطلاح فقهی، در اینجا باید «الغاء خصوصیت» و «تنقیح مناط» کرد، و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود.

۲ - تفسیر «مجمع البیان»، تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه ۲ سوره «مؤمنون».

در آیه ۶۳ سوره «نور» نیز می‌خوانیم: لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا، که جمعی از مفسران، آن را چنین تفسیر کرده‌اند: «هنگامی که پیامبر را صدا می‌زنید، با ادب و احترامی که شایسته او است صدا کنید، نه همچون صدا زدن یکدیگر».

جالب این که قرآن در آیات فوق، رعایت ادب را در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نشانه پاکی قلب و آمادگی آن برای پذیرش تقوا، و سبب آمرزش و اجر عظیم می‌شمرد، در حالی که بی‌ادبان را همچون چهار پایان بی‌عقل، معرفی می‌کند!

حتی بعضی از مفسران، آیات مورد بحث را توسعه داده، گفته‌اند: مراحل پائین‌تر، مانند علماء، دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می‌شود، مسلمانان موظفند در برابر آنها نیز آداب را رعایت کنند.

البته، در برابر امامان معصوم (علیهم السلام) این مسأله روشن‌تر است، حتی در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده می‌خوانیم: «هنگامی که یکی از یاران، با حالت جنابت خدمتشان رسید، امام (علیه السلام) بدون مقدمه فرمود: أَمَا تَعْلَمُ أَنَّه لَا يَنْبَغِي لِلْجُنُبِ أَنْ يَدْخُلَ بُيُوتَ الْأَنْبِيَاءِ؟! «آیا تو نمی‌دانی که سزاوار نیست «جنب» وارد خانه پیامبران شود؟!» (۱) و در روایت دیگری، تعبیر به «إِنَّ بُيُوتَ الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَدْخُلُهَا الْجُنُبُ» شده است، که هم خانه پیامبران را شامل می‌شود، و هم خانه فرزندان آنها را.

کوتاه سخن این که، رعایت ادب در برابر کبیر و صغیر، بخش مهمی از دستورات اسلامی را شامل می‌شود، که اگر بخواهیم همه را مورد بحث قرار دهیم، از شکل تفسیر آیات، بیرون می‌رویم، در اینجا این بحث را با حدیثی از

امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) در «رساله حقوق»، در مورد «رعایت ادب در برابر استاد» پایان می دهیم، فرمود:

«حق کسی که تو را تعلیم می دهد و تربیت می کند، این است که: او را بزرگ داری، مجلسش را محترم بشمری، به سخنانش کاملاً گوش فرا دهی، و رو به روی او بنشینی، صدایت را از صدای او برتر نکنی، و هر گاه کسی از او سؤالی کند، تو مبادرت به جواب ننمائی، در محضرش با کسی سخن نگوئی، و نزد او از هیچ کس غیبت نکنی، اگر پشت سر از او بد گویند، دفاع کنی، عیوبش را مستور داری، و فضائلش را آشکار سازی، با دشمنانش همنشین نشوی، و دوستانش را دشمن نداری، هنگامی که چنین کنی، فرشتگان الهی گواهی می دهند که تو به سراغ او رفته ای، و برای خدا از او علم آموخته ای، نه برای خلق خدا». (۱)

۲ - بلند کردن صدا، در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله)

جمعی از علماء و مفسران گفته اند: آیات مورد بحث، همان گونه که از بلند کردن صدا نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) در زمان حیاتش، منع می کند، بعد از وفاتش را نیز شامل می شود. (۲)

اگر منظور آنها، شمول عبارت آیه است، ظاهر آیه مخصوص زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه وآله) است؛ زیرا می گوید: «صدای خود را برتر از صدای او نکنید» و این در حالی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) حیات جسمانی داشته باشد و سخن بگوید. ولی اگر منظور، مناظ و فلسفه حکم است، که در این گونه موارد روشن است، و اهل عرف الغای خصوصیت می کنند، تعمیم مذکور، بعید به نظر

۱ - «محجة البیضاء»، جلد ۳، صفحه ۴۵۰، (باب آداب الصحبة و المعاشرة).

۲ - «روح المعانی»، جلد ۲۶، صفحه ۱۲۵.

نمی رسد؛ زیرا مسلم است هدف در اینجا، رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت قدس پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، بنابراین هر گاه بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نوعی هتک و بی احترامی باشد، بدون شک جائز نیست، مگر این که به صورت اذان نماز، یا تلاوت قرآن، یا ایراد خطابه و امثال آن بوده باشد، که در این گونه موارد، نه در حیات پیامبر(صلی الله علیه وآله) ممنوع است و نه در ممات او.

در حدیثی در «اصول کافی» از امام باقر(علیه السلام) درباره ماجرای وفات امام حسن مجتبی(علیه السلام)، و ممانعتی که از سوی «عایشه» در زمینه دفن آن حضرت در جوار پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عمل آمد، و سر و صداهائی که بلند شد، می خوانیم: امام حسین(علیه السلام) به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...» استدلال فرمود، و از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این جمله را نقل کرد: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءٌ: «خداوند آنچه را از مؤمنان در حال حیات تحریم کرده، در حال مماتشان نیز تحریم کرده است».(۱)

این حدیث گواه دیگری بر عمومیت مفهوم آیه است.

۳- انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا

مسئله مدیریت و فرماندهی، بدون رعایت انضباط، هرگز به سامان نمی رسد، و اگر بخواهند کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند، به طور خودسرانه عمل کنند، شیرازه کارها به هم می ریزد، هر قدر هم رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند. بسیاری از شکست ها و ناکامی ها که دامنگیر جمعیت ها و گروه ها و لشکرها شده، از همین رهگذر بوده است، و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور

۱- «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۰۲، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۸۰.

را بارها در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا بعد از او چشیده اند، که روشن ترین آنها داستان شکست «أُحُد» به خاطر بی انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود.

قرآن مجید این مسأله فوق العاده مهم را در عبارات کوتاه آیات فوق، به صورت جامع و جالب مطرح ساخته، می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». وسعت مفهوم آیه چنان که گفتیم، به قدری زیاد است که هر گونه «تقدم» و «تأخر» و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می شود.

با این حال، در تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) موارد زیادی دیده می شود، که افرادی بر فرمان او پیشی گرفتند، یا عقب افتادند و از اطاعت آن سرپیچی نمودند، و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند، از جمله این که:

۱ - هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای فتح «مکه» حرکت فرمود (سال هشتم هجرت) «ماه مبارک رمضان» بود، جمعیت زیادی با حضرت بودند، گروهی سواره و گروهی پیاده، وقتی به منزلگاه «کراع الغمیم» رسید، دستور داد ظرف آبی آوردند و روزه خود را افطار کرد، همراهان نیز افطار کردند، ولی عجب این که، جمعی از آنها بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیشی گرفتند، و حاضر به افطار نشدند، و بر روزه خود باقی ماندند، پیامبر، آنها را «عصاء» یعنی «جمعیت گنهکاران» نامید. (۱)

۲ - نمونه ای دیگر در داستان «حجۃ الوداع»، در سال دهم هجرت اتفاق افتاد، که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور داد، منادی ندا کند: هر کس حیوان قربانی با خود نیاورده، باید نخست «عمره» به جا آورد و از احرام بیرون آید، سپس مراسم حج را انجام دهد، و اما آنها که قربانی همراه خود آورده اند (و حج آنها حج «افراد»

۱ - این حدیث را بسیاری از مورخان و محدثان نیز نقل کرده اند، از جمله در جلد ۷ «وسائل الشیعه»، صفحه ۱۲۵ (ابواب من یصح منه الصوم) (با کمی تلخیص).

است) باید بر احرام خود باقی بمانند، سپس افزود: اگر من شتر قربانی نیاورده بودم، «عمره» را تکمیل می کردم، و از احرام بیرون می آمدم.

ولی گروهی از انجام این دستور، سر باز زدند، و گفتند: چگونه ممکن است پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر احرام خود باقی بماند، و ما از احرام بیرون آئیم؟ آیا زشت نیست که ما به سوی مراسم حج بعد از انجام عمره برویم، در حالی که قطره های آب غسل (جنابت) از ما فرو می ریزد.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این تخلف و بی انضباطی، سخت ناراحت شد و آنها را شدیداً سرزنش کرد.(۱)

۳ - داستان «تخلف از لشکر اسامه» در آستانه وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) معروف است، که حضرت به مسلمانان دستور داد: به فرماندهی «اسامه بن زید» برای جنگ با رومیان آماده شوند، و به مهاجران و انصار فرمود: با این لشکر حرکت کنند.

شاید می خواست به هنگام رحلتش، مسائلی که در امر خلافت واقع شد، تحقق نیابد، و حتی تخلف کنندگان از لشکر «اسامه» را لعن فرمود، اما با این حال، گروهی از حرکت سر باز زدند، به بهانه این که در این شرائط خاص پیامبر(صلی الله علیه وآله) را تنها نمی گذاریم.(۲)

۴ - داستان «قلم و دوات» در ساعات آخر عمر پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز، معروف و تکان دهنده است، و بهتر این است که: عین عبارت «صحیح مسلم» را در اینجا بیاوریم:

لَمَّا خَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۳۸۶ (با کمی تلخیص).

۲ - این ماجرا را در بسیاری از کتب تاریخ اسلامی نوشته اند و از حوادث مهم تاریخ اسلام است (برای اطلاع بیشتر به کتاب «المراجعات»، مراجعه ۹۰ رجوع شود).

النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ! وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ! فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ، فَاخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَ الْإِخْتِلَافَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله): قُومُوا! «هنگامی که وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزدیک شد، گروهی در خانه نزد او بودند، از جمله «عمر بن خطاب»، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: بیایید (و کاغذی بیاورید) تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید، «عمر» گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده! (و العیاذ باللّٰه سخنان ناموزون می گوید!) قرآن نزد شما است، و همین کتاب الهی ما را کافی است!!

در این هنگام، در میان حاضران در خانه، اختلاف افتاد، بعضی گفتند: بیاورید تا پیامبر نامه خود را بنویسد، تا هرگز گمراه نشوید، در حالی که بعضی دیگر، سخن «عمر» را تکرار می کردند! هنگامی که سخنان ناموزون و اختلاف بالا گرفت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: برخیزید و از من دور شوید!». (۱)

قابل توجه این که، عین این حدیث را با مختصر تفاوتی «بخاری» نیز در «صحیح» خود آورده است. (۲)

این ماجرا از حوادث مهم تاریخ اسلام است، که نیاز به تحلیل فراوان دارد، و اینجا جای شرح آن نیست، ولی به هر حال یکی از روشن ترین موارد تخلف از دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مخالفت با آیه مورد بحث «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» محسوب می شود.

مسأله مهم اینجا است که، رعایت این انضباط الهی و اسلامی، نیاز به روح

۱ - «صحیح مسلم»، جلد سوم، «کتاب الوصیة»، حدیث ۲۲، صفحه ۱۲۵۹.

۲ - «صحیح بخاری»، جلد ششم، (باب مرض النبی و وفاته)، صفحه ۱۱.

تسلیم کامل و پذیرش رهبری در تمام شئون زندگی، و ایمان محکم به مقام شامخ رهبر دارد.

- ۶ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا
بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ
- ۷ وَاعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ
وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ
وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ
- ۸ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ترجمه:

- ۶ - ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.
- ۷ - و بدانید رسول خدا در میان شماست؛ هر گاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد؛ ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل هایتان زینت بخشیده، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است؛ کسانی که دارای این صفاتند هدایت یافتگانند!
- ۸ - (و این برای شما به عنوان) فضل و نعمتی از سوی خداست، و خداوند دانا و حکیم است.

شان نزول:

برای نخستین آیه مورد بحث، دو شان نزول، در تفاسیر آمده است که بعضی

مانند «طبرسی» در «مجمع البیان» هر دو را ذکر کرده اند، و بعضی مانند «قرطبی» و «نور الثقلین» و «فی ظلال القرآن»، تنها به یکی اکتفاء کرده اند. نخستین شأن نزولی که غالب مفسران آن را ذکر کرده اند این است که، آیه «یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِنْ جَاءَکُمْ...» درباره «ولید بن عقبه» نازل شده است، که پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را برای جمع آوری زکات از قبیله «بنی المصطلق» اعزام داشت، هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند نماینده رسول الله (صلی الله علیه وآله) می آید، با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی از آنجا که میان «ولید» و آنها در جاهلیت، خصومت شدیدی بود، تصور کرد آنها به قصد کشتنش آمده اند.

خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بازگشت (بی آنکه تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد) و عرض کرد: آنها از پرداخت زکات خودداری کردند! (و می دانیم امتناع از پرداخت زکات، یک نوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می شد، بنابراین مدعی بود آنها مرتد شده اند!). پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند، آیه فوق نازل شد (و به مسلمانان دستور داد: هرگاه فاسقی خبری آورد، درباره آن تحقیق کنید). (۱) بعضی نیز بر آن افزوده اند که بعد از اخبار «ولید» درباره ارتداد قبیله «بنی المصطلق»، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به «خالد بن ولید بن مغیره» دستور داد: به سراغ قبیله «بنی المصطلق» برو، ولی فرمود: شتابزده کاری انجام مده! «خالد» شبانه به نزدیکی قبیله رسید، و مأموران اطلاعاتی خود را برای تحقیق فرستاد، آنها خبر آوردند که «بنی المصطلق» به اسلام کاملاً وفادارند، و صدای اذان و نماز آنها را با گوش خود شنیده اند، صبحگاهان «خالد» شخصاً به

سراغ آنها آمد، و صدق گفتار مخبرین را ملاحظه کرد، به خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بازگشت و ماجرا را به عرض رسانید، در این هنگام، آیه فوق نازل شد، و به دنبال آن پیامبر می فرمود: التَّائِي مِنَ اللَّهِ، وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ! «درنگ کردن و تحقیق، از سوی خدا است و عجله از شیطان است»! (۱)

شأن نزول دیگری که فقط، بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند، این است: آیه در مورد «ماریه» همسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) (مادر ابراهیم) نازل شد، زیرا خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرض کردند: او پسر عمویی دارد که گاه و بی گاه به سراغش می آید (و روابط نامشروعی در میان است)، پیامبر، علی(علیه السلام) را فرا خواند فرمود: برادرم! این شمشیر را بگیر، اگر او را نزد «ماریه» یافتی به قتل برسان!

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) عرض کرد: ای رسول خدا! من مأمورم که مانند «سکه تفتیده» (۲) دستور شما را پیاده کنم، یا این که شخص حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند؟ (با تحقیق بیشتر انجام وظیفه کنم).

فرمود: نه! بر اساس این که حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند عمل کن! علی(علیه السلام) می فرماید: شمشیر را به کمر بستم و به سراغ او آمدم، دیدم نزد «ماریه» است، شمشیر را کشیدم، او فرار کرد و از نخلی بالا رفت، سپس خود را از بالا به زیر افکند، در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد اصلاً عضو جنسی ندارد، خدمت پیامبر آمدم و ماجرا را شرح دادم، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: خدا را شکر که بدی و آلودگی و اتهام را از دامان ما دور می کند. (۳)

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۳۱.

۲ - «سکه» در لغت عرب به معنی وسیله ای است که با آن پول ها را نقش می زنند، و برای این منظور آن را داغ می کنند تا نقش خود را دقیقاً بر درهم و دینار منتقل کند، و منظور از این تعبیر این است که: باید دستور بی چون و چرا، و بدون بررسی مجدد، اجرا شود.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۲ - در تفسیر «نور الثقلین» نیز این شأن نزول به صورت ۲ مشروح تری آمده است (جلد ۵، صفحه ۸۱).

* * *

تفسیر:

به اخبار فاسقان اعتنا نکنید!

در آیات گذشته، سخن از وظائف مسلمانان در برابر رهبر و پیشوایشان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، و دو دستور مهم در آن آمده بود: نخست، پیشی نگرفتن بر خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و دیگر، رعایت ادب به هنگام سخن گفتن و صدا زدن در محضر او. آیات مورد بحث، ادامه وظائف امت در برابر این رهبر بزرگ است، و می گوید: هنگامی که اخباری را خدمت او می آورند، باید از روی تحقیق باشد، و اگر شخص فاسقی خبر از چیزی داد، بدون تحقیق نپذیرند، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) را برای پذیرش آن، تحت فشار قرار ندهند.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید» (یا أَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُم فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا). سپس به علت آن اشاره کرده می افزاید: «مبادا در صورت عمل کردن بدون تحقیق، به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید!» (أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ).

همان گونه که اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) به گفته «ولید بن عقبه» عمل می فرمود، و با طایفه «بنی المصطلق»، به عنوان یک قوم مرتد، پیکار می کرد، فاجعه و مصیبت دردناکی به بار می آمد.

از لحن آیه بعد، چنین استفاده می شود که جمعی اصرار بر این پیکار داشتند، قرآن می گوید: این کار شایسته شما نیست، این عین جهالت و نادانی است و

سرانجامش ندامت و پشیمانی خواهد بود.

جمعی از علمای «علم اصول» برای «حجیت خبر واحد» به این آیه استدلال کرده اند؛ چرا که آیه می گوید: تحقیق و تبیین در خبر «فاسق» لازم است، و مفهوم آن این است که اگر شخص «عادل» خبری دهد، بدون تحقیق می توان پذیرفت.

ولی، به این استدلال اشکالات فراوانی شده، که از همه مهم تر دو ایراد است، بقیه اهمیت چندانی ندارد:

نخست این که: استدلال فوق، متوقف بر قبول «حجیت مفهوم وصف» است، در حالی که معروف این است: مفهوم وصف حجت نیست.^(۱)

دیگر این که: علتی که در ذیل آیه آمده است، آن چنان گسترده است که خبر «عادل» و «فاسق» هر دو را شامل می شود؛ زیرا عمل به خبر ظنی، هر چه باشد احتمال پشیمانی و ندامت دارد. اما این هر دو اشکال قابل حل است؛ زیرا مفهوم وصف، و هر قید دیگر در مواردی که به اصطلاح منظور بیان قیود یک مسأله، و مقام احتراز است، حجت می باشد و ذکر این قید (قید فاسق) در آیه فوق، طبق ظهور عرفی هیچ فایده قابل ملاحظه ای جز بیان حجیت خبر عادل ندارد.

و اما در مورد تعلیلی که در ذیل آیه آمده، ظاهر این است که: هر گونه عمل به ادله «ظنی» را شامل نمی شود، بلکه ناظر به مواردی است که در آنجا عمل، عمل جاهلانه یا سفیهانه و ابلهانه است؛ چرا که در آیه، روی عنوان «جهالت» تکیه شده، و می دانیم غالب ادله ای که تمام عقلای جهان در مسائل روزمره

۱ - بعضی گمان کرده اند که این جا از قبیل مفهوم شرط است، و مفهوم شرط حجت است، در حالی که ارتباطی با مفهوم شرط ندارد، به علاوه جمله شرطیه در این جا برای بیان موضوع است، و می دانیم در این گونه موارد «جمله شرطیه» نیز دارای مفهوم نیست (دقت کنید).

زندگی روی آن تکیه می کنند، دلائل ظنی است (از قبیل ظواهر الفاظ، قول شاهد، قول اهل خبره، قول ذو الید و مانند اینها).

معلوم است که هیچ یک از اینها جاهلانه و سفیهانه شمرده نمی شود، و اگر احیاناً مطابق با واقع نباشد، مسأله ندامت نیز در آن مطرح نیست، چون یک راه عمومی و همگانی است.

به هر حال، به عقیده ما، این آیه، از آیات محکمی است که دلالت بر «حجیت خبر واحد» حتی در «موضوعات» دارد، و در این زمینه بحث های فراوانی است که اینجا جای شرح آن نیست.

به علاوه، نمی توان انکار کرد که مسأله اعتماد بر اخبار موثق، اساس تاریخ و زندگی بشر را تشکیل می دهد، به طوری که اگر مسأله حجیت خبر عادل یا موثق از جوامع انسانی حذف شود، بسیاری از میراث های علمی گذشته، و اطلاعات مربوط به جوامع بشری، و حتی مسائل زیادی از آنچه امروز در جامعه خود با آن سر و کار داریم، به کلی حذف خواهد شد، و نه تنها انسان به عقب باز می گردد، بلکه گردش چرخ های زندگی فعلی او نیز متوقف خواهد شد. لذا اجماع همه عقلا بر حجیت آن است، و شارع مقدس نیز آن را «قولاً» و «عملاً» امضاء فرموده است.

ولی، به همان اندازه که «حجیت خبر واحد ثقه» به زندگی سامان می بخشد، تکیه بر اخبار غیر موثق بسیار خطرناک، و موجب از هم پاشیدگی نظام جامعه ها است، مصائب فراوانی به بار می آورد، حیثیت و حقوق اشخاص را به خطر می اندازد، انسان را به بیراهه و انحراف می کشاند، و به تعبیر جالب قرآن در آیه مورد بحث، سرانجام مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که: ساختن خبرهای دروغین و تکیه بر اخبار

غیر موثق، یکی از حربه های قدیمی نظام های جبار و استعماری است، که به وسیله آن جوّ کاذبی ایجاد کرده، و با فریب و اغفال مردم ناآگاه، آنها را گمراه می سازند، و سرمایه های آنها را به تاراج می برند.

اگر مسلمانان دقیقاً به همین دستور الهی که در این آیه وارد شده، عمل کنند، و خبرهای فاسقین را بدون تحقیق و تبیین نپذیرند، از این بلاهای بزرگ، مصون خواهند ماند.

این نکته نیز قابل توجه است که: مسأله مهم وثوق و اعتماد به خود خبر است، متتها گاهی این وثوق، از ناحیه اعتماد به «شخص خبر دهنده» حاصل می شود، و گاه از قرائن دیگری از بیرون، لذا در پاره ای از موارد با این که گوینده خبر، فاسق است، ما به خبر او اطمینان پیدا می کنیم.

روی این اصل این وثوق و اعتماد، از هر راهی حاصل شود، خواه از طریق عدالت و تقوا و صداقت گوینده باشد، و یا از قرائن خارجی، برای ما معتبر است، و سیره عقلا که مورد امضای شرع اسلام قرار گرفته، نیز بر همین اساس است.

به همین دلیل، در «فقه اسلامی» می بینیم، بسیاری از اخباری که سند آنها ضعیف است، به خاطر این که مورد «عمل مشهور»، قرار گرفته، و آنها از روی قرائنی به صحت خبر واقف شده اند، معیار عمل قرار می گیرد، و بر طبق آن فتوا می دهند.

به عکس، گاه اخباری نقل شده که گوینده آن شخص معتبری است، ولی قرائنی از خارج ما را به آن خبر بدبین می سازد، اینجاست که چاره ای از رها کردن آن نداریم، هر چند گوینده آن شخص عادل و معتبری است.

بنابراین، معیار در همه جا اعتماد به خود «خبر» است، هر چند عدالت و صداقت راوی غالباً وسیله ای است برای این اعتماد، اما یک قانون کلی نیست

(دقت کنید).

در آیه بعد، برای تأکید مطلب مهمی که در آیه گذشته آمده، می افزاید: «بدانید رسول الله در میان شماست، هر گاه در بسیاری از امور، از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد» (وَاعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ). (۱)

این جمله، چنان که جمعی از مفسران هم گفته اند، نشان می دهد: بعد از خبر «ولید» از مرتد شدن طایفه «بنی المصطلق»، عده ای از مسلمانان ساده دل و ظاهرین، به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فشار می آورند که بر ضد طایفه مزبور، به جنگ اقدام کند.

قرآن می گوید: «از خوشبختی شما این است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در میان شما است، و رابطه او با عالم وحی بر قرار است، و هر گاه خط و خطوط انحرافی در میان شما پیدا شود، از این طریق شما را آگاه می سازد».

ولی، او رهبر است، انتظار نداشته باشید که از شما اطاعت کند، و دستور بگیرد، او نسبت به شما از هر کس مهربان تر است، برای تحمیل افکار خود به او فشار نیاورید، که این به زیان شما است.

در دنباله آیه، به یکی دیگر از مواهب بزرگ الهی به مؤمنان اشاره کرده، می فرماید: «لكن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده، و آن را در دل هایتان زینت بخشیده» (وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ).

«و به عکس، کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است» (وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ).

۱ - «لَعَنِتُّمْ» از ماده «عنت» به معنی افتادن در کاری است که انسان از عواقب آن می ترسد، و یا امری است مشقت بار، و به همین جهت هنگامی که به استخوان شکسته فشاری برسد و تولید ناراحتی کند، «عنت» گفته می شود.

در حقیقت، این تعبیرات اشاره لطیفی است به قانون «لطف»، آن هم «لطف تکوینی». توضیح این که: وقتی شخص حکیم، کاری را می خواهد تحقق بخشد، زمینه های آن را از هر نظر فراهم می سازد، این اصل، در مورد هدایت انسان ها نیز کاملاً صادق است. خدا می خواهد همه انسان ها - بی آنکه تحت برنامه جبر قرار گیرند - با میل و اراده خود، راه حق را بپویند، لذا از یکسو، ارسال رسل می کند، و انبیاء را با کتاب های آسمانی می فرستد، و از سوی دیگر، «ایمان» را محبوب انسان ها قرار می دهد، آتش عشق حق طلبی و حق جوئی را در درون جان ها شعله ور می سازد، و احساس نفرت و بیزاری از کفر و ظلم و نفاق و گناه را در دل ها می آفریند.

و به این ترتیب، هر انسانی فطرتاً خواهان ایمان و پاکی و تقوا است، و بیزار از کفر و گناه. ولی، کاملاً ممکن است در مراحل بعد، این آب زلالی که از آسمان خلقت در وجود انسان ها ریخته شده، بر اثر تماس با محیط های آلوده، صفای خود را از دست دهد، و بوی نفرت انگیز گناه و کفر و عصیان گیرد.

این موهبت فطری، انسان ها را به پیروی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و تقدم نیافتن بر او دعوت می کند.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که، محتوای این آیه، با موضوع «مشورت» هرگز منافات ندارد؛ زیرا هدف از «شوری» این است که هر کس عقیده خود را بیان کند، ولی، نظر نهائی با شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، چنان که از آیه «شوری» نیز همین استفاده می شود.

به تعبیر دیگر: «شوری» مطلبی است، و تحمیل فکر و عقیده کردن مطلب دیگر، آیه مورد بحث «تحمیل فکر» را نفی می کند، نه «مشورت» را.

در این که منظور از «فسوق» در آیه فوق چیست؟ بعضی آن را تفسیر به «کذب و دروغ» کرده اند، ولی با توجه به گسترش مفهوم لغوی آن، و عدم وجود قید در آیه، هر گونه گناه و خروج از طاعت را شامل می گردد، بنابراین تعبیر به «عصیان» بعد از آن، به عنوان تأکید است، همان گونه که جمله زَيْنَةُ فِي قُلُوبِكُمْ: «آن را در دل شما زینت داده» تأکیدی است بر جمله حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ: «ایمان را محبوب شما قرار داد».

بعضی، «فسوق» را اشاره به «گناهان کبیره» می دانند، در حالی که «عصیان» را اعم دانسته اند، ولی این تفاوت نیز دلیلی ندارد.

به هر حال، در پایان آیه، به صورت یک قاعده کلی و عمومی می فرماید: «کسانی که واجد این صفاتند (ایمان در نظرشان محبوب و مزین، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور است) هدایت یافتگانند» (أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ) یعنی اگر این موهبت الهی، (عشق به ایمان و نفرت از کفر و گناه) را حفظ کنید، و این پاکی و صفای فطرت را آلوده نسازید، رشد و هدایت بی شک در انتظار شماست.

قابل توجه این که: جمله های قبل، به صورت خطاب به مؤمنین بود، اما این جمله، از آنها به صورت غایب یاد می کند، این تفاوت تعبیر، ظاهراً برای آن است که نشان دهد این حکم اختصاص به یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) ندارد، بلکه یک قانون همگانی است، که هر کس در هر عصر و زمان صفای فطرت خویش را حفظ کند، اهل نجات و هدایت است.

آخرین آیه مورد بحث، این حقیقت را روشن می سازد که، این محبوبیت ایمان، و منفور بودن کفر و عصیان، از مواهب بزرگ الهی بر بشر است.

می فرماید: «این فضلی است از ناحیه خداوند، و نعمتی است که بر شما ارزانی داشته، و خداوند دانا و حکیم است» (فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). (۱)

آگاهی و حکمت او ایجاب می کند، که عوامل رشد و سعادت را در شما بیافریند، و آن را با دعوت انبیاء هماهنگ و تکمیل سازد، و سرانجام شما را به سر منزل مقصود برساند.

ظاهر این است که «فضل» و «نعمت»، هر دو اشاره به یک واقعیت است، و آن مواهبی است که از ناحیه خداوند، به بندگان اعطاء می شود، منتها «فضل» از این نظر بر آن اطلاق می شود که خدا به آن نیاز ندارد، و «نعمت» از این نظر که بندگان به آن محتاجند، بنابراین، به منزله دو روی یک سکه اند.

بدون شک، علم خداوند به نیاز بندگان، و حکمت او در زمینه تکامل و پرورش مخلوقات، ایجاب می کند، این نعمت های بزرگ معنوی، یعنی محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان را، به آنها مرحمت کند.

نکته ها:

۱- «هدایت الهی» و «آزادی اراده»

آیات فوق ترسیم روشنی از دیدگاه اسلام در زمینه مسأله «جبر و اختیار» و «هدایت و اضلال» است؛ زیرا این نکته را به خوبی آشکار می کند که: کار

۱- «فَضْلًا وَنِعْمَةً» یا «مفعول لاجله» است برای «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ...»، و یا «مفعول به» برای فعل مقدر، و در تقدیر چنین است: «أَفْضَلَ فَضْلًا وَ أَنْعَمَ نِعْمَةً».

خداوند، فراهم آوردن زمینه های رشد و هدایت است. از یکسو، «رسول الله» (صلی الله علیه وآله) را در میان مردم قرار می دهد، و «قرآن» که برنامه هدایت و نور است را نازل می کند، و از سوی دیگر، «عشق به ایمان» و «تنفر و بیزاری از کفر و عصیان» را به عنوان زمینه سازی در درون جان ها به ودیعه می گذارد، ولی سرانجام تصمیم گیری را به خود آنها واگذار کرده، و تکالیف را در این زمینه تشریع می کند. طبق آیات فوق، عشق به ایمان، و تنفر از کفر، در دل همه انسان ها بدون استثناء وجود دارد، و اگر کسانی این زمینه ها را ندارند، از ناحیه تربیت های غلط و اعمال خودشان است، خدا در دل هیچ کس «حب عصیان» و «بغض ایمان» را نیافریده است.

* * *

۲- رهبری و اطاعت

این آیات، بار دیگر تأکید می کند که وجود «رهبر الهی» برای نمو و رشد یک جمعیت لازم است، مشروط بر این که «مطاع» باشد، نه «مطیع»، پیروان، فرمان او را بر دیده گذارند، نه این که او را برای اجرای مقاصد و افکار محدود خود، تحت فشار قرار دهند. نه تنها در مورد رهبران الهی این اصل ثابت است، که در «مدیریت» و «فرماندهی»، همه جا این امر باید حکومت کند. حاکمیت این اصل، نه به معنی استبداد رهبران است و نه ترک شوری، چنان که در بالا نیز اشاره شد.

* * *

۳- ایمان نوعی «عشق» است، نه تنها «درک عقل»

این آیات، در ضمن اشاره ای است به این حقیقت که، ایمان نوعی علاقه شدید الهی و معنوی است، هر چند از استدلالات عقلی ریشه گیرد، و لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: «آیا حب و بغض از ایمان است؟» در جواب فرمود:

وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟! ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ حَبِّ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ: «مگر ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است؟! سپس امام (علیه السلام) به آیه (مورد بحث) استدلال فرمود که می گوید: خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد، و آن را در دل هایتان تزیین کرد، و کفر و فسق و عصیان را منفور شما ساخت، و کسانی که چنین باشند هدایت یافتگانند».(۱)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) چنین آمده است:

وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟! «آیا دین چیزی، جز محبت است؟»! سپس به چند آیه از قرآن مجید از جمله آیه مورد بحث استدلال فرمود، و در پایان اضافه کرد:

الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ، وَالْحُبُّ هُوَ الدِّينُ: «دین محبت است، و محبت دین است».(۲)

ولی بدون شک، این محبت - چنان که گفتیم - باید از ریشه های استدلالی و منطقی نیز سیراب گردد و بارور شود.

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، بابُ الْحُبِّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضِ فِي اللَّهِ، حدیث ۵.

۲- تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحات ۸۳ و ۸۴.

- ۹ وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
- ۱۰ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

ترجمه:

- ۹ - و هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردند؛ و هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست می دارد.
- ۱۰ - مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید!

شأن نزول:

در شأن نزول این آیات آمده است: میان دو قبیله «اوس» و «خزرج» (دو قبیله معروف «مدینه») اختلافی افتاد، و همان سبب شد که گروهی از آن دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند! (آیه فوق نازل شد و راه

برخورد با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت). (۱)

بعضی دیگر گفته اند: دو نفر از «انصار» با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت: من حقم را به زور از تو خواهم گرفت؛ زیرا جمعیت قبیله من زیاد است! و دیگری گفت: برای داوری نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله) می رویم. نفر اول نپذیرفت، و کار اختلاف بالا گرفت، و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند، آیات فوق نازل شد (و وظیفه مسلمانان را در برابر این گونه اختلافات روشن ساخت). (۲)

تفسیر:

مؤمنان برادر یکدیگرند

قرآن، در اینجا به عنوان یک قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می گوید: «هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، در میان آنها صلح برقرار سازید» (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا). (۳)

درست است که «اقْتَتَلُوا» از ماده «قتال» به معنی جنگ است، ولی در اینجا قرائن گواهی می دهد که هر گونه نزاع و درگیری را شامل می شود، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد، بعضی از شأن نزول ها که برای آیه نقل شده بود، نیز این معنی را تأیید می کند. بلکه می توان گفت: اگر زمینه های درگیری و نزاع فراهم شود، - فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکش هائی که مقدمه نزاع های خونین است واقع گردد - اقدام به اصلاح طبق این آیه لازم است؛ زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق الغاء

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۲.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۳۶.

۳ - با این که «طَائِفَتَانِ» تنبیه است، فعل آن «اقْتَتَلُوا» به صورت جمع آمده؛ زیرا هر طایفه مرکب از مجموعه ای است.

خصوصیت، می توان استفاده کرد.

این یک وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است، که از نزاع، درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه مسئولیت قائل باشند، نه به صورت تماشاچی، مانند بعضی بی خبران، بی تفاوت از کنار این صحنه ها بگذرند.

این نخستین وظیفه مؤمنان در برخورد با این صحنه ها است.

سپس وظیفه دوم را چنین بیان می کند: «و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و ستم روا داشت، و تسلیم پیشنهاد صلح نشد، شما موظفید با طایفه باغی و ظالم، پیکار کنید، تا به فرمان خدا باز گردد و گردن نهد» (فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ).

بدیهی است، اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود، بر گردن خود او است، و به اصطلاح خونشان هدر است، هر چند مسلمانند؛ زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از مؤمنین روی داده است.

به این ترتیب، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود، لازم شمرده، و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان بالاتر دانسته است، و این در صورتی است که مسأله از طرق مسالمت آمیز حل نشود.

سپس به بیان سومین دستور پرداخته، می گوید: «و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد، در میان آن دو طبق اصول عدالت صلح بر قرار سازید» (فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ).

یعنی تنها به در هم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکنید، بلکه این پیکار باید زمینه ساز صلح، و مقدمه ای برای ریشه کن کردن عوامل نزاع و درگیری باشد، و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی، بار دیگر که ظالم در خود احساس

توانائی کند، برمی خیزد و نزاع را از سر می گیرد.

بعضی از مفسران، از تعبیر «بِالْعَدْلِ» استفاده کرده اند که: اگر در میان این دو گروه حقی پایمال شده، یا خونی ریخته شده که منشأ درگیری و نزاع گشته است، باید آن هم اصلاح شود، و گرنه «اصلاح بالعدل» نخواهد بود.^(۱)

و از آنجا که تمایلات گروهی، گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از «دو طایفه متخاصم» متمایل می سازد، و بی طرفی داوران را نقض می کند، قرآن در چهارمین و آخرین دستور، به مسلمانان هشدار داده که: «قسط و عدل و نفی هر گونه تبعیض را رعایت کنید، که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد» (وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ).^(۲)

در آیه بعد، برای تأکید این امر و بیان علت آن می افزاید:

«مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابراین در میان دو برادر خود، صلح را بر قرار کنید» (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ).

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی، تلاش و کوشش می کنید، باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع، وارد عمل شوید. چه تعبیر جالب و گیرائی؟ که همه مؤمنان برادر یکدیگرند، و نزاع و درگیری میان آنها را درگیری میان برادران نامیده، که باید به زودی جای خود را

۱ - تفسیر «المیزان»، جلد ۱۸، صفحه ۳۴۲.

۲ - «مُقْسِطِينَ» از ماده «قسط» است، و آن در اصل به معنی سهم عادلانه است، و هنگامی که به صورت فعل ثلاثی مجرد استعمال شود (قسط بر وزن ضرب) به معنی ظلم کردن و گرفتن سهم عادلانه دیگری است، اما هنگامی که به صورت ثلاثی مزید به کار رود و «اقسط» گفته شود، به معنی عدالت و دادن سهم عادلانه هر کس به خود او است، در این که آیا قسط و عدل یک معنی دارند یا با هم متفاوتند، شرحی در جلد ششم، صفحه ۱۴۳ (ذیل آیه ۲۹ سوره «اعراف») آورده ایم.

به صلح و صفا بدهد.

و از آنجا که در بسیاری از اوقات «روابط» در این گونه مسائل جانشین «ضوابط» می شود، بار دیگر هشدار داده می افزاید: «تقوای الهی پیشه کنید، تا مشمول رحمت او شوید» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

و به این ترتیب، یکی از مهم ترین مسئولیت های اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر، و در اجرای عدالت اجتماعی، با تمام ابعادش روشن می شود.

نکته ها:

۱ - شرایط قتال اهل بغی (بغاء)

در فقه اسلامی در کتاب «جهاد»، بحثی تحت عنوان «قتال اهل البغی» مطرح است، که منظور از آن ستمگرانی است که بر ضد امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می کنند، برای آنها احکام فراوانی است که در آن باب آمده است.

اما بحثی که در آیه فوق مطرح است مطلب دیگری است، و آن نزاع و کشمکش هائی است که در میان دو گروه از مؤمنان رخ می دهد، و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است، و نه قیام بر ضد حکومت صالح اسلامی، هر چند بعضی از فقها یا مفسران خواسته اند از این آیه نیز استفاده کنند، ولی، به گفته «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» این استدلال خطا است. (۱)

چرا که قیام بر ضد امام معصوم (علیه السلام) موجب کفر است، در حالی که نزاع میان مؤمنان، تنها موجب فسق است نه کفر، لذا قرآن مجید در آیات فوق، هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است، به این ترتیب احکام «اهل بغی» را

۱ - «کنز القرآن فی فقه القرآن»، کتاب الجهاد، باب انواع اخر من الجهاد، جلد اول، صفحه ۳۸۶.

نمی توان به این گونه افراد تعمیم داد.

متأسفانه در فقه، بحثی پیرامون احکام این گروه نیافتیم، ولی آنچه از آیه فوق به ضمیمه قرائن دیگر، - مخصوصاً اشاراتی که در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آمده است، - می توان استفاده کرد، «احکام» زیر است:

الف - اصلاح در میان گروه های متخاصم مسلمین یک امر واجب کفائی است.

ب - برای تحقق این امر، باید نخست از مراحل ساده تر شروع کرد، و به اصطلاح قاعده «الاسهل فالاسهل» را رعایت نمود، ولی چنانچه مفید واقع نشود، مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نیز جائز، بلکه لازم است.

ج - خون های باغیان و متجاوزان که در این راه ریخته می شود و اموالی از آنها که از بین می رود، هدر است؛ زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب، واقع شده است، و اصل در این گونه موارد عدم ضمان است.

د - در مراحل اصلاح از طریق گفتگو، اجازه حاکم شرع لازم نیست، اما در مرحله شدت عمل، مخصوصاً آنجا که منتهی به خونریزی می شود، بدون اجازه حکومت اسلامی و حاکم شرع جائز نیست، مگر در مواردی که به هیچ وجه دسترسی نباشد، که در اینجا «عدول مؤمنین» و افراد آگاه، تصمیم گیری می کنند.

ه - در صورتی که طایفه باغی و ظالم، خونی از «گروه مصلح» بریزد، و یا اموالی را از بین ببرد، به حکم شرع ضامن است، و در صورت وقوع قتل عمد، حکم قصاص جاری است، و همچنین در مورد خون هائی که از طایفه مظلوم ریخته شده و اموالی که تلف گردیده، حکم «ضمان» و «قصاص» ثابت است، و این که از کلمات بعضی استفاده می شود که: بعد از وقوع صلح، طایفه باغی و ظالم در برابر خون ها و اموالی که به هدر رفته مسئولیتی ندارند؛ چرا که در

آیه مورد بحث به آن اشاره نشده، درست نیست، و آیه در صدد بیان همه این مطلب نمی باشد، بلکه مرجع در این گونه امور، سایر اصول و قواعدی است که در ابواب قصاص و اتلاف آمده است.

و - چون هدف از این پیکار و جنگ، وادار کردن طایفه ظالم به قبول حق است، بنابراین، در این جنگ، موضوع اسیران جنگی، و غنائم، مطرح نخواهد بود؛ زیرا فرض این است که هر دو گروه مسلمانند، ولی اسیر کردن موقت، برای خاموش ساختن آتش نزاع، مانعی ندارد، اما بعد از صلح، بلافاصله اسیران باید آزاد شوند.

ز - گاه می شود هر دو طرف نزاع، باغی و ظالمند، اینها گروهی از قبیله دیگر را کشته و اموالی را برده اند، و آنها نیز همین کار را در مورد قبیله اول انجام داده اند، بی آنکه به مقدار لازم برای دفاع قناعت کنند، خواه هر دو به یک مقدار بغی و ستم کنند، یا یکی بیشتر و دیگری کمتر.

البته، حکم این مورد، در قرآن مجید با صراحت نیامده، ولی حکم آن را می توان از طریق الغاء خصوصیت، از آیه مورد بحث دریافت، و آن این که: وظیفه مسلمین این است: هر دو را صلح دهند، و اگر تن به صلح ندادند، با هر دو پیکار کنند تا به فرمان الهی گردن نهند، و احکامی که در بالا درباره باغی و متجاوز گفته شد، در مورد هر دو جاری است.

در پایان این سخن، باز تأکید می کنیم: حکم این باغیان، از کسانی که قیام بر ضد امام معصوم (علیه السلام) یا حکومت عادل اسلامی می کنند، جدا است، و گروه اخیر، احکام سخت تر و شدیدتری دارند که در فقه اسلامی در «کتاب الجهاد» آمده است.

۲ - اهمیت اخوت اسلامی

جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» که در آیات فوق آمده است، یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا، عمیق، مؤثر و پر معنی.

دیگران وقتی می خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند، از آنان به عنوان «رفیق» یاد می کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده، که به صورت نزدیک ترین پیوند دو انسان با یکدیگر، آن هم پیوندی بر اساس مساوات و برابری، مطرح می کند، و آن علاقه «دو برادر» نسبت به یکدیگر است.

روی این اصل مهم اسلامی، مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر احساس عمیق برادری می کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند، و دیگری در غرب.

در مراسم «حج»، که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می شوند، این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک، کاملاً محسوس است، و صحنه ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی.

به تعبیر دیگر، اسلام تمام مسلمان ها را در حکم یک خانواده می داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده، نه تنها در لفظ و در شعار، که در عمل و تعهدهای متقابل نیز، همه خواهر و برادرند.

در روایات اسلامی نیز، روی این مسأله تأکید فراوان شده، و مخصوصاً جنبه های عملی آن ارائه گردیده است، که به عنوان نمونه چند حدیث پر محتوای زیر را از نظر می گذرانیم:

۱ - در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يُسْلِمُهُ: «مسلمان، برادر مسلمان است، هرگز به او ستم

نمی کند، دست از یاریش بر نمی دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد».(۱)

۲ - در حدیث دیگری از همان حضرت(صلی الله علیه وآله) نقل شده: *مَثَلُ الْأَخَوَيْنِ مَثَلُ الْيَتِيمَيْنِ يَغْسِلُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى*: «دو برادر دینی، همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می شویند!» (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می کنند).(۲)

۳ - امام صادق(علیه السلام) می فرماید: *الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ، كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ، إِنْ أَشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ، وَ أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ*: «مؤمن برادر مؤمن است، همگی به منزله اعضاء یک پیکرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را مانند قرار، و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده».(۳)

۴ - در حدیث دیگری از همان امام(علیه السلام) می خوانیم: *الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ، لَا يَخُونُهُ، وَ لَا يَظْلِمُهُ، وَ لَا يَغْشُهُ، وَ لَا يَعِدُّهُ عِدَةً فَيُخْلِفُهُ*: «مؤمن برادر مؤمن است، به منزله چشم او و راهنمای او است، هرگز به او خیانت نمی کند، و ستم روا نمی دارد، با او غش و تقلب نمی کند، و هر وعده ای را به او دهد، تخلف نخواهد کرد».(۴)

در منابع حدیث معروف اسلامی، روایات زیادی در زمینه حق مؤمن بر برادر مسلماننش، و انواع حقوق مؤمنین بر یکدیگر، و ثواب دیدار برادران مؤمن و مصافحه، و معانقه، و یاد آنها کردن، و قلب آنها را مسرور نمودن، و مخصوصاً بر آوردن حاجات مؤمنان و کوشش و تلاش در انجام این خواسته ها، و زدودن

۱ - «المحجة البيضاء»، جلد ۳، صفحه ۳۳۲ (کتاب آداب الصلوة و المعاشرة، باب ۲).

۲ - «المحجة البيضاء»، جلد ۳، صفحه ۳۱۹ (کتاب آداب الصلوة و المعاشرة، باب ۲).

۳ و ۴ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۳۳ (باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض، حدیث ۳ و ۴).

غم از دل ها و اطعام، و پوشاندن لباس و اکرام و احترام آنها، وارد شده است، که بخش های مهمی از آن را در «اصول کافی» در ابواب مختلف، تحت عناوین فوق می توان مطالعه کرد.

۵ - در پایان این بحث، به روایتی اشاره می کنیم که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) درباره حقوق سی گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده، که از جامع ترین روایات در این زمینه است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا، لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ أَوْ الْعَفْوِ.

يَغْفِرُ زَلَّتْهُ، وَ يَرْحَمُ عَثَرَتَهُ، وَ يَسْتُرُ عَوْرَتَهُ، وَ يُقِيلُ عَثَرَتَهُ، وَ يَقْبَلُ مَعْذِرَتَهُ، وَ يَرُدُّ غِيْبَتَهُ، وَ يُدِيمُ نَصِيحَتَهُ، وَ يَحْفَظُ خُلَّتَهُ، وَ يَرْغَى ذِمَّتَهُ، وَ يَعُوذُ مَرَضَتَهُ.

وَ يَشْهَدُ مِيْنَتَهُ، وَ يُجِيبُ دَعْوَتَهُ، وَ يَقْبَلُ هَدِيَّتَهُ، وَ يُكَافِي صِلَتَهُ، وَ يَشْكُرُ نِعْمَتَهُ، وَ يُحْسِنُ نُصْرَتَهُ، وَ يَحْفَظُ حَلِيلَتَهُ، وَ يَقْضِي حَاجَتَهُ، وَ يَشْفَعُ مَسْأَلَتَهُ، وَ يَسْمَتُ عَطْسَتَهُ.

وَ يُرْشِدُ ضَالَّتَهُ، وَ يَرُدُّ سَلَامَتَهُ، وَ يُطِيبُ كَلَامَتَهُ، وَ يَبْرِئُ إِنْعَامَتَهُ، وَ يُصَدِّقُ أَقْسَامَتَهُ، وَ يُوَالِي وَلِيَّتَهُ وَ لَا يُعَادِيهِ، وَ يَنْصُرُهُ ظَالِمًا وَ مَظْلُومًا: فَأَمَّا نُصْرَتُهُ ظَالِمًا فَيَرُدُّهُ عَنْ ظُلْمِهِ، وَ أَمَّا نُصْرَتُهُ مَظْلُومًا فَيُعِينُهُ عَلَى اخْذِ حَقِّهِ، وَ لَا يُسَلِّمُهُ وَ لَا يَخْذُلُهُ، وَ يُجِيبُ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَ يَكْرَهُ لَهُ مِنَ الشَّرِّ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ:

«پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد، که برائت ذمه از آن حاصل نمی کند، مگر به ادای این حقوق، یا عفو کردن برادر مسلمان او:

لغزش های او را ببخشد، در ناراحتی ها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباهات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او

دفاع کند، همواره خیر خواه او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند، در حال مرض از او عیادت کند.

در حال مرگ به تشییع او حاضر شود، دعوت او را اجابت کند، هدیه او را بپذیرد، عطای او را جزا دهد، نعمت او را شکر گوید، در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت او را بر آورد، برای خواسته اش شفاعت کند، و عطسه اش را تحیت گوید.

گمشده اش را راهنمایی کند، سلامش را جواب دهد، گفته او را نیکو شمرد، انعام او را خوب قرار دهد، سوگندهایش را تصدیق کند، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد، خواه ظالم باشد یا مظلوم: اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که، او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که مظلوم است به این است که، او را در گرفتن حقش کمک کند.

او را در برابر حوادث تنها نگذارد، آنچه را از نیکی ها برای خود دوست دارد، برای او هم دوست بدارد، و آنچه از بدی ها برای خود نمی خواهد، برای او نیز نخواهد. (۱)

به هر حال، یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر، یاری کردن و اصلاح «ذات البین» است به تربیتی که در آیات و روایت فوق آمده (در زمینه اصلاح «ذات البین» بحث دیگری در جلد هفتم، صفحه ۸۳ به بعد، ذیل آیه اول سوره «انفال» داشتیم).

- ۱۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بَشَرِ الْأَسْمَاءِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
- ۱۲ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

ترجمه:

۱۱ - ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیب جوئی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند!

۱۲ - ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها پرهیزید، چرا که بعضی از گمان ها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است!

شأن نزول:

مفسران برای این آیات شأن نزول های مختلفی نقل کرده اند از جمله این که: جمله «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ» درباره «ثابت بن قیس» (خطیب پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شده است که گوش هایش سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می شد، کنار دست پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای او جایی باز می کردند، تا سخن حضرت را بشنود، روزی وارد مسجد شد، در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده، و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می شکافت و می گفت: جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، به او گفت: همینجا بنشین! او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت، «ثابت» به آن مرد گفت: کیستی؟ او نام خود را برد و گفت فلان کس هستم، «ثابت» گفت: فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در جاهلیت می بردند، یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را به زیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته اند: «وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ» درباره «ام سلمه» نازل گردید، که بعضی از همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش، مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل باز داشت.

و نیز گفته اند: جمله «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمُ بَعْضًا» درباره دو نفر از اصحاب رسول الله(صلی الله علیه وآله) است که رفیقشان «سلمان» را غیبت کردند؛ زیرا او را به خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستاده بودند تا غذائی برای آنها بیاورد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) «سلمان» را به سراغ «اسامه بن زید» که مسئول «بیت المال» بود فرستاد، «اسامه» گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از «اسامه» غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و درباره «سلمان» گفتند: اگر او را به سراغ چاه «سمیحه» (چاه پر آبی بود) بفرستیم، آب

آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد «اسامه» بیایند، و درباره موضوع کار خود، تجسس کنند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: من آثار خوردن گوشت در دهان شما می بینم، عرض کردند: ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ما امروز مطلقاً گوشت نخورده ایم! فرمود: آری، گوشت «سلمان» و «اسامه» را می خوردید، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد. (۱)

تفسیر:

استهزاء، بد گمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع! از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته، پس از بحث درباره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروه های مختلف اسلامی، در آیات مورد بحث، شرح قسمتی از ریشه های این اختلافات را بیان نموده، تا با قطع آنها، اختلافات نیز بر چیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد. در هر یک از دو آیه فوق، به سه قسمت از اموری که می تواند جرقه ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد، با تعبیراتی صریح و گویا اشاره کرده. نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما، گروه دیگری را استهزاء کند» (یا أُیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ). چه این که: «شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته اند از اینها بهتر باشند» (عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ). «همچنین هیچ گروهی از زنان، نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۵ - «قرطبی» نیز در تفسیر خود این شأن نزول را با تفاوتی نقل کرده است.

دهند، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند» (وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ).

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می دهد که از این عمل زشت بپرهیزند؛ چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه، همان حس خود برترینی و کبر و غرور است، که عامل بسیاری از جنگ های خونین در طول تاریخ بوده.

و این «خود برترینی» بیشتر، از ارزش های ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد، مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله ای سرشناس تر می شمرد، و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است، او را وادار به سخریه می کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم، و به همین دلیل، تحقیر دیگران، و خود را برتر شمردن، یکی از بدترین کارها، و زشت ترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسان ها ممکن است آشکار شود.

سپس در دومین مرحله می فرماید: «و یکدیگر را مورد طعن و عیب جوئی قرار ندهید» (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ).

«لَا تَلْمِزُوا» از ماده «لمز» (بر وزن طنز)، به معنی عیب جوئی و طعنه زدن است، و بعضی فرق میان «همز» و «لمز» را چنین گفته اند: «لمز»، شمردن عیوب افراد است در حضور آنها، و «همز»، ذکر عیوب در غیاب آنها است، و نیز گفته اند که «لمز» عیب جوئی با چشم و اشاره است، در حالی که «همز»

عیب جوئی با زبان است (شرح بیشتر پیرامون این موضوع به خواست خدا در تفسیر سوره «همزه» خواهد آمد).

جالب این که، قرآن در این آیه با تعبیر «انْفُسْکُمْ» به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده، و اعلام می دارد: همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند، و اگر از دیگری عیب جوئی کنید، در واقع از خودتان عیب جوئی کرده اید!

و بالاخره در مرحله سوم می افزاید: «و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید» (وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ).

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال، اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده، باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد، بر او بگذارند.

اسلام، صریحاً از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچک ترین مفهوم نامطلوبی دارد، و مایه تحقیر مسلمانی است، ممنوع شمرده.

در حدیثی آمده است: «روزی «صفیه» دختر «حیی ابن اخطب» (همان زن یهودی که بعد از ماجرای «فتح خیبر» مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در آمد) خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد در حالی که اشک می ریخت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) از ماجرا پرسید، گفت: «عایشه» مرا سرزنش می کند و می گوید: ای یهودی زاده! پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: چرا نگفتی پدرم «هارون» است، و عمویم «موسی»، و همسرم «محمد» (صلی الله علیه وآله)؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد». (۱)

به همین جهت، در پایان آیه می افزاید: «بسیار بد است که بر کسی بعد از

ایمان آوردن نام کفر بگذارند» (بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِيْمَانِ). بعضی در تفسیر این جمله، احتمال دیگری داده اند، و آن این که: خداوند مؤمنان را نهی می کند از این که بعد از ایمان به خاطر عیب جوئی مردم، نام فسق را بر خود پذیرند. ولی تفسیر اول، با توجه به صدر آیه، و شأن نزولی که ذکر شد مناسب تر به نظر می رسد. و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر می فرماید: «و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست بر ندارند ظالم و ستمگرند» (وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ). چه ظلمی از این بدتر، که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیب جوئی، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است، بیازارد، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است، از بین ببرد.

گفتیم: در هر یک از دو آیه مورد بحث، سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده، احکام سه گانه آیه اول به ترتیب: عدم سخریه، و ترک عیب جوئی، و تنابز به القاب بود، و احکام سه گانه آیه دوم به ترتیب: اجتناب از گمان بد، تجسس و غیبت است. در این آیه نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها پرهیزید، چرا که بعضی از گمان ها گناه است!» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ).

منظور از «كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ» گمان های بد است که نسبت به گمان های خوب در میان مردم بیشتر است، لذا از آن تعبیر به «کثیر» شده، و گر نه «حسن ظن و گمان خیر» نه تنها ممنوع نیست، بلکه مستحسن است، چنان که قرآن مجید در

آیه ۱۲ سوره «نور» می فرماید: لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا: «چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند؟!»

قابل توجه این که: نهی از «کثیری» از گمان ها شده، ولی در مقام تعلیل می گوید، زیرا «بعضی» از گمان ها گناه است، این تفاوت تعبیر، ممکن است از این جهت باشد که گمان های بد، بعضی مطابق واقع است، و بعضی مخالف واقع، آنکه مخالف واقع است مسلماً گناه است، و لذا تعبیر به «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» شده است، بنابراین وجود همین گناه کافی است که از همه بپرهیزد.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که گمان بد و خوب، غالباً اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود، بنابراین چگونه می شود از آن نهی کرد؟! می شود از آن نهی کرد؟!!

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می شود:

۱ - منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچک ترین اعتنائی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابراین، آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يُسْتَحْسَنُ، وَلَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ أَنْ لَا يُحَقِّقَهُ: «سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست، و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است به آن جامه عمل نپوشاند» (۱).

۲ - انسان می تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از

موارد، از خود دور سازد، به این ترتیب که در راه های حمل بر صحت بیندیشد، و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد، در ذهن خود مجسم سازد، و تدریجاً بر گمان بد غلبه کند.

بنابراین، گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که: «اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن، حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده، گمان بد مبر، مادام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی»: (قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): زَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلَا تَطْنَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءاً وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلاً). (۱)

به هر حال، این دستور اسلامی، یکی از جامع ترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان ها است، که مسأله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند و شرح آن در بحث نکات خواهد آمد.

سپس، در دستور بعد، مسأله «نهی از تجسس» را مطرح کرده، می فرماید: «و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید» (وَلَا تَجَسَّسُوا).

«تجسس» و «تجسس» هر دو به معنی جستجوگری است، ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می آید، و دومی غالباً در امر خیر، چنان که «یعقوب» به فرزندانش دستور می دهد: یا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ: «پسرانم! بروید، و از یوسف و برادرش جستجو کنید». (۲) در حقیقت، گمان بد، عاملی است برای جستجوگری، و جستجوگری،

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «التهمة و سوء الظن»، حدیث ۳ - شبیه همین معنی در «نهج البلاغه» با تفاوت مختصری آمده است (کلمات قصار، کلمه ۳۶۰).

۲ - یوسف، آیه ۸۷.

عاملی است برای کشف اسرار و رازهای پنهانی مردم، و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

و به تعبیر دیگر، اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند. بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری درباره دیگران برخیزد، حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود، و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

البته این دستور، منافاتی با وجود دستگاه های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهد داشت، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند، چنان که به خواست خدا شرح داده خواهد شد.

و بالاخره در سومین و آخرین دستور، که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است می فرماید: «هیچ کدام از شما دیگری را غیبت نکند» (وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا).

و به این ترتیب گمان بد، سرچشمه تجسس، و تجسس، موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی، و آگاهی بر این امور، سبب غیبت می شود، که اسلام از معلول و علت، همگی نهی کرده است. و برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند، آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می گوید: «آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (أَيُّكُمْ يَأْكُلُ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا).

«به یقین همه شما از این امر کراهت دارید» (فَكَرِهْتُمُوهُ).

آری، آبروی برادر مسلمان، همچون گوشت تن او است، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت، و افشای اسرار پنهانی، همچون خوردن گوشت بدن او است، و

تعبیر به «مرده» به خاطر آن است که «غیبت»، در غیاب افراد صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشتن نیستند.

و این ناجوان مردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود، روا دارد.

آری، این تشبیه، بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

در روایات اسلامی - چنان که خواهد آمد - نیز، اهمیت فوق العاده ای به مسأله «غیبت» داده شده است، و کمتر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.

و از آنجا که ممکن است، افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه گانه باشند، و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند، در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده، می فرماید: «تقوای الهی، پیشه کنید و از خدا بترسید، که خداوند توبه پذیر و مهربان است» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ).

نخست باید روح تقوا و خدا ترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آنها شود.

نکته ها:

۱ - امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه ای که در دو آیه فوق مطرح شده، (نهی از سخریه، عیب جوئی، القاب زشت، گمان بد، تجسس، و غیبت) هرگاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود، آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی می تواند به عنوان خود برترینی، دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می تواند زبان به عیب جوئی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت،

حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکنند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر، انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی، نشان می دهد: آبرو و حیثیت افراد، همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات، مهم تر است!

اسلام می خواهد در جامعه اسلامی، امنیت کامل حکم فرما باشد، نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند دیگری، حتی در منطقه افکار خود، تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح، که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مَالَهُوَ عَرَضُهُ، وَ أَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنُّ السُّوءِ**: «خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد درباره او بردن» (۱).

گمان بد، نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ؛ زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیائی وحشتناک، آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: **مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحِشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ**: «کسی که گمان خویش را نیک نگرداند (گمان بد داشته

باشد) از همه کس می ترسد و وحشت دارد»! (۱)

به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوء ظن، پایه های این اعتماد را در هم می کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می برد و روح اجتماعی را تضعیف می کند. نه تنها سوء ظن، که مسأله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین، از همه چیز می ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائماً بر روح آنها مستولی است، نه می توانند یار و مونس غمخوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیت های اجتماعی، و نه یار و یآوری برای روز درماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از «ظن» در اینجا، گمان های بی دلیل است، بنابراین در مواردی که گمان، متکی به دلیل، یعنی ظن معتبر باشد، از این حکم مستثنی است، مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می شود.

* * *

۲ - تجسس نکنید!

دیدیم، قرآن با صراحت تمام، «تجسس» را در آیه فوق منع نموده، و از آنجا که هیچ گونه قید و شرطی برای آن قائل نشده، نشان می دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است، نشان می دهد که این حکم، مربوط به زندگی شخصی و

۱ - «غرر الحکم»، صفحه ۶۹۷، حدیث ۵۳۳۳.

خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تأثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد، نیز این حکم صادق است.

اما روشن است، آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند، مسأله شکل دیگری به خود می گیرد، لذا شخص پیغمبر(صلی الله علیه و آله) مأمورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود، که از آنها به عنوان «عیون» تعبیر می شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گردآوری کنند.

و نیز به همین دلیل، حکومت اسلامی می تواند مأموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده ای برای گردآوری اطلاعات تأسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می رود به تجسس برخیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی، این امر، هرگز نباید بهانه ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه «توطئه» و «اخلال به امنیت»، به خود اجازه دهند به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه های آنها را باز کنند، تلفن ها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه این که: مرز میان «تجسس» و «به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه»، بسیار دقیق و ظریف است، و مسئولین اداره امور اجتماع، باید دقیقاً مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسان ها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

۳- غیبت از بزرگ ترین گناهان است

گفتیم: سرمایه بزرگ انسان در زندگی، حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و

هر چیز آن را به خطر بیندازد، مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت، از ترور شخص، مهم تر محسوب می شود، و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس، نیز سنگین تر است.

یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که: این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها را لکه دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می کند.

نکته دیگر این که، «غیبت»، «بد بینی» می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد، و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد.

می دانیم اسلام برای وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی، و انسجام و استحکام آن، اهمیت فوق العاده ای قائل است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند، مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید، منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از اینها گذشته، «غیبت» بذر کینه و عداوت را در دل ها می پاشد، و گاه سرچشمه نزاع های خونی و قتل و کشتار می گردد.

خلاصه این که: اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ ترین گناهان کبیره شمرده شده، به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی، تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می شود، که نمونه ای از آن را ذیلاً می آوریم:

پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود: إِنَّ الدَّرْهَمَ يُصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبِّ أَغْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْخَطِيئَةِ مِنْ سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ زَنْيَةً، يَزْنِيهَا الرَّجُلُ! وَ أَرَبَى الرَّبُّ عَرَضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ! «درهمی که انسان از ربا به دست می آورد، گناهش نزد

خدا از سی و شش زنا بزرگ تر است! و از هر ربا بالاتر، آبروی مسلمان است! (۱). این مقایسه، به خاطر آن است که «زنا» هر اندازه قبیح و زشت است، جنبه «حق الله» دارد، ولی «رباخواری»، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه «حق الناس» دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد: یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ! لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ، وَ لَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ، وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ! (ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می سازد، و در دل خانه اش رسوایش می کند) (۲).

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به «موسی» وحی فرستاد: مَنْ مَاتَ تَائِباً مِنَ الْغِيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، وَ مَنْ مَاتَ مُصِرّاً عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ! «کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد، اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد» (۳). و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: الْغِيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ! «تأثیر غیبت در دین مسلمان، از خوره در جسم او سریع تر است» (۴).

۱ - «المحجّة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۵۳.

۲ - «المحجّة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۵۲.

۳ - «المحجّة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۵۲.

۴ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب الغیبة، حدیث ۱ («آکله» بر وزن قابله، یک نوع بیماری است که گوشت تن را می خورد).

این تشبیه، نشان می‌دهد که غیبت، همانند خوره، که گوشت تن را می‌خورد و متلاشی می‌کند، به سرعت ایمان انسان را بر باد می‌دهد، و با توجه به این که انگیزه‌های غیبت، اموری همچون حسد، تکبر، بخل، کینه توزی، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است، روشن می‌شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق، این چنین ایمان انسان را بر باد می‌دهد (دقت کنید).

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است، که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَذَا مُرُوتُهُ لَيْسَ قَطُّ مِنْ أَغْنِيَنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ!؛ «کسی که به منظور عیب جوئی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند، تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد، و اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد»! (۱)

تمام این تأکیدات، و عبارات تکان دهنده، به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان، قائل است، و نیز به خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند دل‌ها دارد، و از آن بدتر این که، «غیبت» عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع؛ چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود، اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود، و آلودگی به آن آسان می‌شود.

۴ - مفهوم غیبت

«غیبت» چنان که از اسمش پیدا است، این است که: در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به او است، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنابراین، اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند، غیبت نخواهد بود. مگر این که: قصد مذمت و عیب جوئی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل این که: در مقام مذمت بگوید: آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاه رنگ یا کوسه!

به این ترتیب، ذکر عیوب پنهانی، به هر قصد و نیتی که باشد، غیبت و حرام است، و ذکر عیوب آشکار، اگر به قصد مذمت باشد، آن نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعاً در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد، داخل در عنوان «تهمت» خواهد بود، که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الْغِیْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مِثْلُ الْجِدَّةِ وَالْعَجَلَةِ فَلَا وَ الْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ: «غیبت آن است که درباره برادر مسلمانان چیزی را بگوئی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است، مانند تندخویی و عجله، داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگوئی که در او وجود ندارد».(۱)

و از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب الغیبه و البهت، حدیث ۷.

می آورند، مسموع نیست، مثلاً گاهی غیبت کننده می گوید: این غیبت نیست، بلکه صفت او است! در حالی که اگر صفتش نباشد، تهمت است، نه غیبت. یا این که می گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می گویم، در حالی که قدرت بر گفتن آن پیش روی طرف، نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد، بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین تر دیگری را به بار می آورد.

۵ - علاج غیبت و توبه آن

«غیبت» مانند بسیاری از صفات ذمیمه، تدریجاً به صورت یک بیماری روانی در می آید، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد، احساس رضا و خشنودی می کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است. اینجا است که غیبت کننده، باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غیبت، که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می زند بپردازد، انگیزه هایی همچون «بخل»، «حسد»، «کینه توزی»، «عداوت» و «خود برترینی».

باید از طریق خودسازی، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که به بار می آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس، این آلودگی ها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به «غیبت» باز دارد.

سپس، در مقام توبه بر آید، و از آنجا که غیبت جنبه «حق الناس» دارد، اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد، و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند، از او عذر خواهی کند، هر چند به صورت سر بسته باشد، مثلاً بگوید: من گاهی بر اثر نادانی و بی خبری از شما غیبت کرده ام، مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبدا عامل فساد تازه ای شود.

و اگر دسترسی به طرف ندارد، یا او را نمی شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

۶ - موارد استثناء

آخرین سخن درباره غیبت این که، قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثنائاتی دارد، از جمله این که گاه در مقام «مشورت» مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن، کسی سؤالی از انسان می کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است، ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبدا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیتی انجام می گیرد حرام نیست.

همچنین، در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته، کسی که آشکارا گناه می کند، و به اصطلاح «متجاهر به فسق» است، از موضوع غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی، باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که، نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش دادن به غیبت، و در مجلس غیبت حضور یافتن، آن نیز جزء محرمات است، بلکه طبق پاره ای از روایات، بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود!!

۱۳ یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ترجمه:

۱۳ - ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست) گرمی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

تفسیر:

تقوا، بزرگ ترین ارزش انسانی

در آیات گذشته، روی سخن به مؤمنان بود، و خطاب به صورت «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، و در ضمن آیات متعددی، آن چه که یک «جامعه مؤمن» را با خطر روبرو می سازد، بازگو کرد، و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد بحث، مخاطب کل جامعه انسانی است، و مهم ترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می کند، و میزان واقعی ارزش های انسانی را در برابر ارزش های کاذب و دروغین مشخص می سازد.

می فرماید: «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید» (یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا).

منظور از آفرینش مردم، از یک مرد و زن، همان بازگشت نسب انسان ها به «آدم» و «حوا» است، بنابراین، چون همه، از ریشه واحدی هستند، معنی ندارد

که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند، و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه‌ای ویژگی‌هایی آفریده، برای حفظ نظم زندگی اجتماعی آنها است؛ چرا که این تفاوت‌ها سبب شناسائی است، و بدون شناسائی افراد، نظم در جامعه انسانی حکم فرما نمی‌شود؛ زیرا اگر همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی، سراسر جامعه انسانی را فرا می‌گرفت.

در این که میان «شعوب» جمع «شُعَب» (بر وزن صعب) به معنی «گروه عظیمی از مردم» و «قبائل» جمع «قبیل» چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند: جمعی گفته‌اند: دایره «شعوب» گسترده‌تر از دایره «قبائل» است، همانطور که «شعب» امروز بر یک «ملت» اطلاق می‌شود.

بعضی «شعوب» را اشاره به «طوائف عجم»، و «قبائل» را، اشاره به «طوائف عرب» می‌دانند. و بالاخره، بعضی دیگر، «شعوب» را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیائی، و «قبائل» را ناظر به انتساب او به نژاد و خون، شمرده‌اند.

ولی تفسیر اول، از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به هر حال، قرآن مجید بعد از آنکه بزرگ‌ترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی، یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می‌افزاید: «گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است» (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ).

به این ترتیب، قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده، و اصالت و واقعیت را به تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می‌دهد، می‌گوید: برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او، هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

و از آنجا که «تقوا» یک صفت روحانی و باطنی است، که قبل از هر چیز، باید در قلب و جان انسان، مستقر شود، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می افزاید: «خداوند دانا و آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ). پرهیزگاران را به خوبی می شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است، آنها را بر طبق علم خود گرامی می دارد و پاداش می دهد، مدعیان دروغین را نیز می شناسد و کیفر می دهد.

نکته:

۱- ارزش های راستین و ارزش های کاذب

بدون شک، هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجود با ارزش و پر افتخاری باشد، و به همین دلیل، با تمام وجودش برای کسب ارزش ها تلاش می کند. ولی، شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگ ها کاملاً متفاوت است، و گاه ارزش های کاذب، جای ارزش های راستین را می گیرد.

گروهی، ارزش واقعی خویش را در انتساب به «قبیله معروف و معتبری» می دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طائفه خود دائماً دست و پا می کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن، خود را به وسیله انتساب به آن، بزرگ کنند.

مخصوصاً در میان اقوام جاهلی، افتخار به انساب و قبائل رائج ترین افتخار موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله ای خود را «قبیله برتر» و هر نژادی خود را «نژاد والاتر» می شمرد، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام، وجود دارد.

گروه دیگری مسأله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و

امثال این امور را نشانه ارزش می دانند، و دائماً برای آن تلاش می کنند، در حالی که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می شمردند. و به همین ترتیب، هر گروهی در مسیری گام برمی دارند، و به ارزشی دل می بندند و آن را معیار می شمردند.

اما از آنجا که این امور، همه اموری است متزلزل، برون ذاتی، مادی و زودگذر، یک آئین آسمانی همچون اسلام، هرگز نمی تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او، مخصوصاً تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می شمرد، حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزش های اخلاقی، قرار نگیرد، اهمیت قائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که، ارزش «قبیله» از همه ارزش ها مهم تر محسوب می شد، اما این بت ساختگی، در هم شکست، و انسان را از اسارت «خون»، «قبیله»، «رنگ»، «نژاد»، «مال»، «مقام» و «ثروت» آزاد ساخت، و او را برای یافتن خویش، به درون جانش و صفات والایش رهبری کرد!

جالب این که در شأن نزول هائی که برای این آیه ذکر شده، نکاتی دیده می شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می کند، از جمله این که: بعد از «فتح مکه» پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دستور داد: اذان بگویند، «بلال» بر پشت بام «کعبه» رفت، و اذان گفت، «عتاب بن اسید» که از آزاد شدگان بود گفت: شکر می کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندید! و «حارث بن هشام» نیز گفت: آیا رسول الله (صلی الله علیه وآله) غیر از این «کلاغ سیاه»! کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق)

نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد). (۱)

بعضی دیگر گفته اند: آیه، هنگامی نازل شد، که پیامبر(صلی الله علیه و آله) دستور داده بود، دختری به بعضی از «موالی» دهند («موالی» به بردگان آزاد شده، یا به غیر عرب می گویند) آنها تعجب کرده و گفتند: ای رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، آیا می فرمائید: دخترانمان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید). (۲)

در حدیثی می خوانیم: روزی پیامبر(صلی الله علیه و آله) در «مکه» برای مردم خطبه خواند و فرمود: یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عَيْبَةَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَ تَعَاظَمَهَا بِأَبَائِهَا، فَالْنَّاسُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَرٌّ تَقَى كَرِيمٌ عَلَى اللَّهِ، وَ فَاجِرٌ شَقِيٌّ هَيْنٌ عَلَى اللَّهِ، وَ النَّاسُ بَنُو آدَمَ، وَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ: «ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: یا نیکوکار، با تقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق، همه مردم فرزندان آدم اند، و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنان که می گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامی تر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است». (۳)

در کتاب «آداب النفوس» «طبری» آمده: پیامبر(صلی الله علیه و آله) در اثناء «ایام تشریق» (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ «ذی الحجه»)، در سرزمین «منی» در حالی که بر شتری

۱ و ۲ - «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۹۰ - در تفسیر «قرطبی» نیز همین شأن نزول ها آمده است، جلد ۹، صفحه ۶۱۶۰.

۳ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۶۱.

سوار بود، رو به سوی مردم کرد و فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لَأَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، إِلَّا بِالتَّقْوَى، أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ: «ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست، مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند»! (۱)

و نیز در حدیث دیگری در جمله هائی کوتاه و پر معنی از آن حضرت آمده است: إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَحْسَابِكُمْ، وَلَا إِلَى أَنْسَابِكُمْ، وَلَا إِلَى أَجْسَامِكُمْ، وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ صَالِحٌ تَحَنَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَإِنَّمَا أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَ أَحَبُّكُمْ إِلَيْهِ اتَّقَاكُمْ: «خداوند نه به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه می کند، نه به اجسام شما، و نه به اموالتان، ولی به دل های شما نگاه می کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می کند، شما همگی فرزندان آدم هستید، و محبوب ترین شما نزد خدا باتقواترین شما است» (۲).

ولی عجیب است با این تعلیمات وسیع و غنی و پر بار، هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مسأله «نژاد»، «خون» و «زبان» تکیه می کنند، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی، و وحدت دینی مقدم می شمردند، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده اند، و با این که از این رهگذر ضربه های سختی بر

۱ و ۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۶۲ - تعبیر به «احمر» در این روایت به معنی سرخ پوست نیست، بلکه گندمگون است، چون غالب افراد در آن محیط چنین بودند، اتفاقاً واژه «احمر» در روایات به خود گندم نیز اطلاق شده است.

آنان وارد شده، گوئی نمی خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند! خداوند، همه را از شرّ تعصب های جاهلیت حفظ کند.

اسلام، با «عصبیت جاهلیت» در هر شکل و صورت، مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله، زیر پرچم واحدی جمع آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیر آن؛ چرا که اسلام هرگز این دیدگاه های تنگ و محدود را نمی پذیرد، و همه را موهوم و بی اساس می شمرد، حتی در حدیثی آمده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: دَعُّوْهَا فَإِنَّهَا مُتَنِّهَةٌ! «آن را رها کنید که چیز متعفنی است»! (۱)

اما چرا این تفکر متعفن، هنوز مورد علاقه گروه زیادی است، که خود را ظاهراً مسلمان می شمردند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می زدند؟ معلوم نیست!

چه زیبا است! جامعه ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» بنا شود، و ارزش های کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیائی و طبقه از آن بر چیده شود، آری، تقوای الهی و احساس مسئولیت درونی، و ایستادگی در برابر شهوات، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت، تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن. هر چند در آشفته بازار جوامع کنونی، این ارزش اصیل، به دست فراموشی سپرده شده، و ارزش های دروغین جای آن را گرفته است.

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور «تفاخر به آباء، اموال و اولاد» دور می زد، یک مشت دزد و غارتگر پرورش می یافت، اما با دگرگون شدن این نظام، و احیای اصل والای «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»، محصول آن انسان هائی

همچون «سلمان»، «ابوذر»، «عمار یاسر» و «مقداد» بود. و مهم در انقلاب جوامع انسانی، انقلاب نظام ارزشی آن، و احیای این اصل اصیل اسلامی است.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم آنجا که فرمود: كُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ، وَ آدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ، وَ كَيْتَنَّهُينَ قَوْمٌ يَفْخَرُونَ بِآبَائِهِمْ أَوْ لِيَكُونَنَّ أَهْوَنَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْجِجْلَانِ: «همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شده، از تفاخر به پدران پرهیزید، و گرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطهورند، پست تر خواهید بود»! (۱)

۲ - حقیقت تقوا

چنان که دیدیم، قرآن بزرگ ترین امتیاز را برای تقوا قرار داده، و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان ها می شمرد.

در جای دیگر، تقوا را بهترین زاد و توشه شمرده، می گوید: «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (۲).

و در جائی، لباس تقوا را بهترین لباس برای انسان می شمرد: «وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ» (۳) و در آیات متعددی، یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را «تقوا» ذکر کرده، و بالاخره اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را «اهل تقوا» دانسته می گوید: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ» (۴).

قرآن، «تقوا» را نور الهی، می داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش

۱ - «فی ظلال»، جلد ۷، صفحه ۵۳۸.

۲ - بقره، آیه ۱۹۷.

۳ - اعراف، آیه ۲۶.

۴ - مدثر، آیه ۵۶.

می آفریند: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ» (۱).

«نیکی» و «تقوا» را قرین هم می شمرد: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (۲).

و «عدالت» را قرین «تقوا» ذکر می کند: «اغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (۳).

اکنون باید دید حقیقت تقوا، این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگ ترین افتخار انسان با این همه امتیازات چیست؟

قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوا بر می دارد: در آیات متعددی جای تقوا را «قلب» می شمرد، از جمله می فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى: «آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پائین می آورند و رعایت ادب می کنند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوا آزموده است» (۴).

قرآن، «تقوا» را نقطه مقابل «فجور» ذکر کرده، چنان که در آیه ۸ سوره «شمس» می خوانیم: فَالْهَمَّهَا فَجُورُهَا وَتَقْوَاهَا: «خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوا را به او نشان داد».

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص، ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد، بر اساس «تقوا» می شمرد، چنان که در آیه ۱۰۸ سوره «توبه» درباره مسجد «قبا» که منافقان مسجد «ضرار» را در مقابل آن ساختند می فرماید: لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ: «آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته تر است که در آن (به عبادت) بایستی».

از مجموع این آیات، به خوبی استفاده می شود که «تقوا» همان «احساس مسئولیت و تعهدی» است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب، بر وجود انسان

۱ - بقره، آیه ۲۸۲.

۲ - مائده، آیه ۲.

۳ - مائده، آیه ۸.

۴ - حجرات، آیه ۳.

حاکم می شود و او را از «فجور» و گناه باز می دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی ها می شوید. هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می گردیم نیز به همین نتیجه می رسیم؛ زیرا «تقوا» از «وقایه» به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در این گونه موارد، نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای «تقوا» سه مرحله قائل شده اند:

- ۱ - نگهداری نفس از عذاب جاویدان، از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.
 - ۲ - پرهیز از هر گونه گناه، اعم از ترک واجب و فعل معصیت.
 - ۳ - خوشتنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منصرف می کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است. (۱)
- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه» تعبیرات گویا و زنده ای پیرامون تقوا دارد، و تقوا از مسائلی است که در بسیاری از خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار حضرت (علیه السلام) روی آن تکیه شده است.

در یک جا تقوا را با گناه و آلودگی، مقایسه کرده چنین می گوید: أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَفَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ! أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٌّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَرْمَتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ! «بدانید! گناهان همچون مرکب های سرکش است که گنهکاران بر آنها سوار می شوند، و لجامشان گسیخته می گردد، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می سازد.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۶.

اما تقوا، مرکبی است راهوار و آرام، که صاحبانش بر آن سوار می شوند، زمام آنها را به دست می گیرند، و تا قلب بهشت پیش می تازند»! (۱)

مطابق این تشبیه لطیف، «تقوا» همان حالت خویشنداری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوائی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است.

و در جای دیگری می فرماید: اَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ وَالْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَلَا يُحَرِّرُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ إِلَّا وَبِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا: «بدانید ای بندگان خدا! تقوا قلعه ای است محکم و شکست ناپذیر، اما فجور و گناه حصار است سست و بی دفاع، که اهلش را از آفات نجات نمی دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست، بدانید! انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می ماند» (۲)

و باز در جای سوم می افزاید: فَاعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِيقًا غُرُوثُهُ وَمَعْقِلًا مَنِيعًا ذِرْوَتُهُ: «چنگ به تقوای الهی بزنید، که رشته ای است محکم، و دستگیره ای است استوار، و پناهگاهی است مطمئن»! (۳)

از لابلای مجموع این تعبیرات، حقیقت و روح تقوا به خوبی روشن می شود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که، تقوا میوه درخت ایمان است و به همین دلیل، برای به دست آوردن این سرمایه عظیم، باید پایه ایمان را محکم ساخت

البته، ممارست بر اطاعت، و پرهیز از گناه، و توجه به برنامه های اخلاقی،

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۶.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۵۷.

۳ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۰.

ملکه تقوا را در نفس راسخ می سازد، و نتیجه آن، پیدایش نور یقین و ایمان شهودی در جان انسان است، و هر قدر «نور تقوا» افزون شود، «نور یقین» نیز افزون خواهد شد، و لذا در روایات اسلامی می بینیم «تقوا» یک درجه بالاتر از «ایمان» و یک درجه پائین تر از «یقین» شمرده شده!

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می فرماید: الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، وَ التَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ، وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَ مَا قُسِمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقَلَّ مِنْ الْيَقِينِ: «ایمان، یک درجه برتر از «اسلام» است، و «تقوا» درجه ای است بالاتر از «ایمان» و «یقین» درجه ای برتر از «تقوا» است، و هیچ چیز در میان مردم کمتر از «یقین» تقسیم نشده است!» (۱)

این بحث را با شعر معروفی که حقیقت تقوا را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می دهیم:

خَلَّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا فَهُوَ التَّقَى

وَ اصْنَعْ كَمَا شِئْتَ فَوْقَ آرَ *** ضِ الشُّوْكِ يَحْذَرُ مَا يَرَى

لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً *** إِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى

«گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی، و تقوا همین است».

«همچون کسی باش که وقتی از یک «خارزار» می گذرد، لباس و دامن خود را چنان جمع می کند که خار بر دامانش ننشیند، و پیوسته مراقب اطراف خویش است!»

«هرگز گناهی را کوچک مشمر، که کوه های بزرگ از سنگریزه های کوچک تشکیل شده!» (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۶.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱ (ذیل آیه ۲ سوره «بقره»).

۱۴ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ
 الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ
 شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ۱۵ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا
 بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

ترجمه:

۱۴ - عرب های بادیه نشین گفتند: «ایمان آورده ایم». بگو: «شما ایمان نیاورده اید، ولی بگوئید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است؛ و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند، خداوند، آمرزنده مهربان است».

۱۵ - مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده، و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کرده اند؛ آنها راستگویانند.

شان نزول:

بسیاری از مفسران، شان نزولی برای آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش چنین است:
 جمعی از طایفه «بنی اسد» در یکی از سال های قحطی و خشکسالی وارد «مدینه» شدند، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شهادتین بر زبان جاری کرده،

به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفتند: «طوائف عرب بر مرکب ها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم، و دست به جنگ نزدیم»، و از این طریق می خواستند بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) منت بگذارند.

آیات فوق، نازل شد (و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است، و ایمان در اعماق قلبشان نیست! به علاوه، اگر هم ایمان آورده اند نباید متی بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده). (۱)

ولی وجود این شأن نزول - مانند سایر موارد - هرگز مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست.

تفسیر:

فرق «اسلام» و «ایمان»

در آیه گذشته، سخن از معیار ارزش انسان ها یعنی «تقوا» در میان بود، و از آنجا که «تقوا» ثمره شجره «ایمان» است، آن هم ایمانی که در اعماق جان نفوذ کند، آیات مورد بحث به بیان حقیقت «ایمان» پرداخته، چنین می گوید: «اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، به آنها بگو: شما ایمان نیاورده اید، بگوئید اسلام آورده ایم، ولی هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!» (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ). طبق این آیه، تفاوت «اسلام» و «ایمان»، در این است که «اسلام» شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، در سلک مسلمانان وارد می شود، و احکام اسلام بر او جاری می گردد.

ولی «ایمان» یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه

۱ - تفسیر «المیزان»، «روح البیان» و «فی ظلال»، ذیل آیات مورد بحث.

زبان و ظاهر او.

«اسلام» ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه های مادی و منافع شخصی، ولی «ایمان» حتماً از انگیزه های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می گیرد، و همان است که میوه حیات بخش تقوا بر شاخسارش ظاهر می شود.

این همان چیزی است که در عبارت گویائی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است: *الإِسْلَامُ عِلَاقَةُ، وَ الْإِيْمَانُ فِي الْقَلْبِ*: «اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان دل است». (۱)

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: *الْإِسْلَامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدِّمَّ وَ تُؤَدَّى بِهِ الْأَمَانَةُ وَ تُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ وَ الثَّوَابُ عَلَى الْإِيْمَانِ*: «با اسلام خون انسان محفوظ، ادای امانت او لازم، و ازدواج با او حلال می شود، ولی ثواب بر ایمان است». (۲)

و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات، مفهوم «اسلام» منحصر به اقرار لفظی، در حالی که «ایمان»، اقرار توأم با عمل معرفی شده است: *الْإِيْمَانُ إِقْرَارٌ وَ عَمَلٌ وَ الْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ*. (۳)

همین معنی به تعبیر دیگری در بحث «اسلام و ایمان» آمده است، «فضیل بن یسار» می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود: *إِنَّ الْإِيْمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَ لَا يُشَارِكُهُ الْإِسْلَامُ إِنَّ الْإِيْمَانَ مَا وَقَرَ فِي الْقُلُوبِ وَ الْإِسْلَامُ مَا عَلَيْهِ الْمَنَاجِحُ وَ الْمَوَارِثُ وَ حَقُّ الدِّمَاءِ*: «ایمان با اسلام شریک است، اما اسلام با ایمان شریک نیست (و به تعبیر دیگر هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۸.

۲ - «کافی»، جلد ۲، باب ان الاسلام يحقن به الدم، حدیث ۱۰.

۳ - «کافی»، جلد ۲، باب ان الاسلام يحقن به الدم، حدیث ۲.

نیست) «ایمان» آن است که در دل ساکن شود، اما «اسلام» چیزی است که قوانین نکاح، ارث و حفظ خون بر طبق آن جاری می شود». (۱)

ولی این تفاوت مفهومی، در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند، ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود، که ایمان بر آن اطلاق می شود، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد.

پس از آن می افزاید: «اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، ثواب اعمالتان را به طور کامل می دهد، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی کند» (وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا).

چرا که «خداوند غفور و رحیم است» (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

«لَا يَلِتْكُمْ» از ماده «لیت» (بر وزن ریب)، به معنی کم گذاردن حق است. (۲)

جمله های اخیر، در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است، که شرط قبولی اعمال، «ایمان» است، می گوید: اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) داشته باشید، که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است، اعمال شما ارزش می یابد، و خداوند حتی کوچک ترین حسنات شما را می پذیرد، و پاداش می دهد، و حتی به برکت این ایمان، گناهان شما را می بخشد که او غفور و رحیم است.

و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی، یعنی ایمان، کار آسانی نیست، در آیه بعد، به ذکر نشانه های آن می پردازد، نشانه هایی که به خوبی مؤمن را از مسلم،

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب ان الایمان یشترک الاسلام، حدیث ۳.

۲ - بنابراین فعل مزبور اجوف یائی است، هر چند ماده «ولت» (مثال واوی) نیز به همین معنی آمده است.

و صادق را از کاذب، و آنها که عاشقانه دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پذیرفته اند، را از آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می کنند، جدا می سازد، می فرماید:

«مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده، و با اموال و جان های خود در راه خدا به جهاد پرداخته اند» (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ). آری، نخستین نشانه ایمان، عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است، نشانه دوم، جهاد با اموال، و نشانه سوم که از همه برتر است، جهاد با انفس (جان ها) است.

به این ترتیب، اسلام به سراغ روشن ترین نشانه ها رفته است: ایستادگی و ثبات قدم، و عدم شک و تردید از یکسو، و ایثار مال و جان از سوی دیگر.

چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد، در حالی که انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضایقه نمی کند؟

و لذا، در پایان آیه می افزاید: «چنین کسانی راستگو هستند» و روح ایمان در وجودشان موج می زند (أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ).

این معیار را که قرآن برای شناخت «مؤمنان راستین» از «دروغگویان متظاهر به اسلام» بیان کرده، منحصر به فقرای طایفه «بنی اسد» نیست، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان، برای جداسازی مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می زنند، و خود را طلبکار پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانند، ولی در عمل آنها، کمترین نشانه ای از ایمان و اسلام دیده نمی شود.

در مقابل، کسانی هستند که نه تنها ادعائی ندارند، بلکه همواره خود را مقصر می‌شمرند، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگام‌ترند.

و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤمنان واقعی به کار ببریم، معلوم نیست از انبوه میلیون‌ها مدعیان اسلام، چه اندازه مؤمن واقعی هستند، و چه مقدار مسلمان ظاهری؟! *

- ۱۶ قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
- ۱۷ يَمْئُونُ عَلَيْكَ أَنْ أُسْلِمُوا قُلْ لَا تَمْنُونَا عَلَىٰ إِسْلَامِكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
- ۱۸ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۱۶ - بگو: «آیا خدا را از ایمان خود با خبر می سازید؟! او تمام آنچه را در آسمان ها و زمین است می داند؛ و خداوند از همه چیز آگاه است!»
- ۱۷ - آنها بر تو منت می نهند که اسلام آورده اند؛ بگو: «اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید!»
- ۱۸ - خداوند غیب آسمان ها و زمین را می داند و نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست!»

شأن نزول:

جمعی از مفسران گفته اند: بعد از نزول آیات گذشته، گروهی از اعراب خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمدند و سوگند یاد کردند که در ادعای ایمان صادقند، و ظاهر و باطن آنها یکی است، نخستین آیه مورد بحث نازل شد (و به آنها اخطار کرد که

نیازی به سوگند ندارد، خدا درون و برون همه را می داند.(۱)

تفسیر:

مَتَّ نَگذازید که مسلمان شده اید!

در آیات گذشته، نشانه های مؤمنان راستین بیان شده بود، و چنان که در شأن نزول ذکر شد، جمعی از مدعیان اصرار داشتند که حقیقت ایمان در قلب آنها مستقر است، قرآن به آنها و به تمام کسانی که همانند آنها هستند اعلام می کند: نیازی به اصرار و سوگند نیست، در مسأله «ایمان» و «کفر»، سر و کار شما با خدائی است که از همه چیز با خبر است، مخصوصاً با لحنی عتاب آمیز در نخستین آیه مورد بحث می گوید: «به آنها بگو: آیا می خواهید خداوند را از ایمان خود با خبر سازید؟ او تمام آنچه را در آسمان ها و زمین است می داند» (قُلْ

أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

و برای تأکید بیشتر، می افزاید: «خداوند از همه چیز آگاه است» (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ). ذات مقدس او عین علم است، و علمش عین ذات او است، و به همین دلیل علمش ازلی و ابدی است.

ذات پاکش همه جا حضور دارد، و از رگ گردن به شما نزدیک تر، و میان انسان و قلبش حائل می شود، با این حال نیازی به ادعای شما نیست، او راستگویان را از مدعیان کاذب، به خوبی می شناسد، و از اعماق جانیشان با خبر است، حتی درجات شدت و ضعف ایمان آنها را که گاه از خودشان نیز پوشیده است، نزد او روشن است، با این حال، چرا اصرار دارید که خدا را از ایمان خود

۱ - «مجمع البیان»، «المیزان»، «روح البیان»، و تفسیر «قرطبی».

با خبر سازید؟!

بعد از آن به گفتگوی اعراب بادیه نشین بازمی گردد که اسلام خود را به رخ پیامبر می کشیدند، و می گفتند: ما با تو از در تسلیم آمدیم در حالی که بسیاری از قبائل عرب، از در جنگ آمدند.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: «آنها بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند!» (يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا).

«به آنها بگو: اسلام خود را بر من منت نگذارید» (قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ).
 «بلکه خداوند بر شما منت می گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر در ادعای ایمان راستگو هستید!» (بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).
 «مَنْت» - چنان که قبلاً هم گفته ایم - از ماده «مَنَ» به معنی وزنه مخصوصی است که با آن وزن می کنند، سپس به هر نعمت سنگین و گران قدری اطلاق شده، منت بر دو گونه است: اگر جنبه عملی داشته باشد (به معنی بخشش نعمت گران قدر) ممدوح است، و منت های الهی از این قبیل است، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد، مانند مَنْت بسیاری از انسان ها، عملی است زشت و ناپسند.

جالب این که: در جمله اول می گوید: آنها بر تو منت می گذارند که «اسلام» را پذیرفته اند، و این تأکید دیگری است بر این که، آنها در ادعای ایمان صادق نیستند، بلکه ظاهراً اسلام را پذیرا شده اند.

ولی در ذیل آیه می گوید: «اگر در دعوی خود راست می گوئید، خداوند بر شما منت می گذارد که هدایتتان به «ایمان» کرده است».

به هر حال، این مسأله مهمی است که افراد کوتاه فکر، غالباً تصورشان این است که با قبول ایمان، و انجام عبادات و طاعات، خدمتی به ساحت قدس الهی یا پیامبر(صلی الله علیه و آله) و اوصیای او(علیهم السلام) کرده اند، و به همین دلیل انتظار پاداش دارند. در حالی که اگر نور ایمان به قلب کسی بتابد، و این توفیق نصیبش شود که در سلک مؤمنان در آید، بزرگ ترین لطف الهی شامل حال او شده است.

«ایمان» قبل از هر چیز، درک تازه ای از عالم هستی به انسان می دهد، حجاب ها و پرده های خود خواهی و غرور را کنار می زند، افق دید انسان را می گشاید، و شکوه و عظمت بی مانند آفرینش را در نظر او مجسم می کند.

سپس، نور و روشنائی بر عواطف او می پاشد و آنها را پرورش می دهد، ارزش های انسانی را در او زنده می کند، استعدادهای والای او را شکوفا می سازد، علم و قدرت و شهامت و ایثار و فداکاری و عفو و گذشت و اخلاص به او می دهد، و از موجودی ضعیف، انسانی نیرومند و پر ثمر می سازد.

دست او را گرفته و از مدارج کمال بالا می برد، و به اوج قله افتخار می رساند، او را هماهنگ با قوانین عالم هستی، و عالم هستی را در تسخیر او قرار می دهد. آیا این نعمتی است که خداوند بر انسان ارزانی داشته، یا منتی است که انسان بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) بگذارد؟!

همچنین، هر یک از عبادات و اطاعات، گامی است به سوی تکامل: قلب را صفا می بخشد، شهوات را کنترل می کند، روح اخلاص را تقویت می نماید، به جامعه اسلامی وحدت و یکپارچگی و قوت و عظمت می بخشد.

هر کدام، یک کلاس بزرگ تربیتی است، و درسی است آموزنده.

اینجا است که انسان، باید هر صبح و شام، شکر نعمت ایمان به جا آورد، و

بعد از هر نماز و هر عبادت، سر به سجده بگذارد، و خدا را بر این همه توفیق سپاس گوید. اگر بینش انسان در مورد ایمان و اطاعت خدا چنین باشد، نه تنها خود را «طلبکار» نمی داند، بلکه همیشه «مدیون» خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) و غرق احسان او می شمرد. عبادات را عاشقانه انجام می دهد، در راه اطاعت او نه با پا، که با سر می دود. و اگر خدا برای او پاداش عمل قائل شده، این را نیز لطف دیگری می داند، و گرنه انجام کارهای نیک، سودش به خود انسان باز می گردد و در حقیقت با این توفیق، بر میزان بدهکاری های او به خداوند افزوده می گردد.

بنابراین، هدایت او لطف است، دعوت پیامبرش (صلی الله علیه وآله) لطفی دیگر، و توفیق اطاعت و فرمانبری لطفی مضاعف، و پاداش، لطفی است ما فوق لطف!

در آخرین آیه مورد بحث، که پایان سوره «حجرات» است، باز هم آنچه را در آیه قبل آمده تأکید می کند، و می فرماید: «خداوند غیب آسمان ها و زمین را می داند، و نسبت به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا است» (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

اصرار نداشته باشید که حتماً مؤمن هستید، و نیازی به سوگند نیست، او در زوایای قلب شما حضور دارد، و از آنچه در آن می گذرد، کاملاً با خبر است. او از تمام اسرار اعماق زمین و غیب آسمان ها آگاه است، بنابراین چگونه ممکن است از درون دل شما بی خبر باشد؟

خداوند! بر ما منت نهادی و نور ایمان را در قلب ما تابیدی، تو را به نعمت عظیم هدایت
 سوگند، که ما را در این راه ثابت بدار و در مسیر تکامل رهبری کن!
 پروردگارا! تو از اعماق قلب ما آگاهی، نیات ما را به خوبی می دانی، عیوب ما را از بندگانت
 بپوشان، و به کرمات اصلاح فرما!
 بار الها! به ما توفیق و قدرتی مرحمت کن که ارزش های عظیم اخلاقی که در این سوره پر
 عظمت، بیان فرمودی، در وجود خود زنده کنیم، و احترام آن را پاس داریم!
 آمِنْ یا رَبَّ الْعَالَمِینَ

پایان سوره حجرات

اول / محرم الحرام / ۱۴۰۶

۲۶ / ۶ / ۱۳۶۴

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۵۹۱
- * ۲ - موضوعی ۶۰۳
- * ۳ - احادیث ۶۳۹
- * ۴ - اعلام ۶۴۴
- * ۵ - کتب ۶۴۸
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۶۵۱
- * ۷ - قبایل و... ۶۵۴
- * ۸ - اشعار ۶۵۵
- * ۹ - کلمات ۶۵۶

(فهرست مطالب)

موضوع صفحه

ق ج

«سوره فتح» ۱۳۴...

محتوای سوره فتح ۱۵۵...

فضیلت تلاوت سوره فتح ۱۷۷...

فتح المبین! ۱۹۹...

داستان صلح «حدیبیه» ۲۰۱۰...

پیامدهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح «حدیبیه» ۲۴۱۴...

نتایج بزرگ فتح المبین ۲۹۱۸...

نکته ها:

۱ - پاسخ به چند سؤال مهم ۳۰۱۹...

۲ - منظور از «ما تقدم» و «ما تأخر» چیست؟ ۳۴۲۳...

نزول سکینه بر دل های مؤمنان ۳۶۲۵...

نکته ها:

۱ - آرامش بی نظیر! ۳۹۲۸...

۲ - سلسله مراتب ایمان ۴۰۲۹...

موضوع	صفحه
ق ج	
۳- دو وسیله مهم آرامش ... ۴۱ ۳۰	
نتیجه دیگر فتح المبین ... ۴۳ ۳۲	
نکته:	
چه کسانی به خدا سوء ظن دارند؟ ... ۴۷ ۳۶	
تحکیم موقعیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و وظائف مردم در برابر او ... ۵۰ ۳۹	
عذرتراشی متخلفان! ... ۵۹ ۴۸	
نکته:	
توجیه گناه، یک بیماری عمومی است! ... ۶۳ ۵۳	
متخلفان آماده طلب! ... ۶۸ ۵۷	
خشنودی خدا از شرکت کنندگان در بیعت رضوان ... ۷۶ ۶۵	
نکته:	
«بیعت» و خصوصیات آن ... ۸۰ ۶۹	
باز هم برکات صلح «حدیبیه»! ... ۹۰ ۷۹	
نکته:	
ماجرای غزوه «خیبر» ... ۹۴ ۸۳	
اگر در «حدیبیه» جنگی روی می داد! ... ۹۸ ۸۷	

موضوع	صفحه
ق ج	
تعصب و حمیت جاهلیت، بزرگ ترین سد راه کفار! ۱۰۶۹۵...	
نکته:	
حمیت جاهلیت چیست؟ ۱۱۰ ۹۹...	
رؤیای صادقه پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۱۳ ۱۰۲...	
عمره القضاء ۱۱۷ ۱۰۶...	
در برابر دشمنان، سخت گیر و در برابر دوستان، مهربانند! ۱۲۱ ۱۱۰...	
داستان تنزیه صحابه! ۱۲۹ ۱۱۹...	
محبت متقابل اسلامی ۱۳۳ ۱۲۳...	

«سوره حجرات» ۱۳۷ ۱۲۸...	
محتوای سوره «حجرات» ۱۳۹ ۱۲۹...	
فضیلت تلاوت این سوره ۱۴۰ ۱۳۰...	
آداب حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۴۵ ۱۳۵...	
ادب برترین سرمایه است! ۱۵۲ ۱۴۲...	
بلند کردن صدا، در کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۵۵ ۱۴۶...	
انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا ۱۵۶ ۱۴۷...	

موضوع	صفحه
ق ج	
به اخبار فاسقان اعتنا نکنید! ۱۵۴... ۱۶۴	
هدایت الهی و آزادی اراده ۱۶۲... ۱۷۱	
رهبری و اطاعت ۱۶۲... ۱۷۲	
ایمان نوعی عشق است، نه تنها درک عقل ۱۶۳... ۱۷۳	
مؤمنان برادر یکدیگرند ۱۶۶... ۱۷۵	
شرایط قتال اهل بغی (بغاء) ۱۶۹... ۱۷۸	
اهمیت اخوت اسلامی ۱۷۲... ۱۸۱	
استهزاء، بد گمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع! ۱۷۸... ۱۸۷	
امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی ۱۸۵... ۱۹۴	
تجسس نکنید! ۱۸۷... ۱۹۶	
غیبت از بزرگ ترین گناهان است ۱۸۸... ۱۹۷	
مفهوم غیبت ۱۹۲... ۲۰۱	
علاج غیبت و توبه آن ۱۹۳... ۲۰۲	
موارد استثناء ۱۹۴... ۲۰۳	
تقوا، بزرگ ترین ارزش انسان ۱۹۶... ۲۰۴	
ارزش های راستین و ارزش های کاذب ۱۹۸... ۲۰۶	

موضوع صفحه

ق ج

حقیقت تقوا ۲۱۱ ۲۰۳...

فرق «اسلام» و «ایمان» ۲۱۷ ۲۰۹...

مَنْت نگذارید که مسلمان شده اید! ۲۲۳ ۲۱۵...

«سوره ق» ۲۲۹ ۲۲۰...

محتوای سوره «ق» ۲۳۱ ۲۲۲...

فضیلت تلاوت سوره «ق» ۲۳۲ ۲۲۳...

منکران لجوج در کار خود سرگردانند! ۲۳۵ ۲۲۶...

لحظه ای به آسمان بنگرید! ۲۴۲ ۲۳۳...

«تنها تو نیستی که گرفتار دشمنی!» ۲۴۷ ۲۳۸...

کمترین سخنان شما را هم می نویسند! ۲۵۲ ۲۴۳...

نکته:

«دوست نزدیک تر از من به من است!» ۲۶۰ ۲۵۱...

قیامت و چشم های تیزبین ۲۶۲ ۲۵۳...

نکته ها:

۱ - حقیقت مرگ؟ ۲۷۰ ۲۶۱...

موضوع	صفحه
ق ج	
۲ - سكرات موت ... ۲۶۴ ۲۷۳	
۳ - مرگ «حق» است ... ۲۶۵ ۲۷۴	
همشپنان انسان از فرشتگان و شياطين ... ۲۶۸ ۲۷۷	
ای مجرمان! راه فراری نیست ... ۲۷۸ ۲۸۷	
آفریدگار آسمان ها و زمین، قادر بر احیای مردگان است ... ۲۸۷ ۲۹۶	
نکته:	
شکيبائی، رمز هر پیروزی است ... ۲۹۳ ۳۰۲	
با صیحه رستاخیز همه زنده می شوند ... ۲۹۶ ۳۰۴	

«سوره ذاریات» ... ۳۰۱ ۳۱۱	
محتوای سوره ذاریات ... ۳۰۳ ۳۱۳	
فضیلت تلاوت این سوره ... ۳۰۴ ۳۱۳	
سوگند به طوفان ها و ابرهای باران زا! ... ۳۰۶ ۳۱۶	
سوگند به آسمان و چین و شکن های زیبایش! ... ۳۱۲ ۳۲۲	
پاداش سحرخیزان نیکوکار! ... ۳۱۹ ۳۲۹	

موضوع	صفحه
نکته ها:	ق ج
۱ - توجه به «خدا» و «خلق خدا» ... ۳۳۶ ۳۲۶	
۲ - شب خیز که عاشقان به شب راز کنند! ... ۳۳۶ ۳۲۶	
۳ - حق سائل و محروم ... ۳۳۸ ۳۲۸	
نشانه های خدا در وجود شما است، آیا نمی بینید؟ ... ۳۳۹ ۳۲۹	
نکته ها:	
۱ - داستان تکان دهنده «اصمعی» ... ۳۴۷ ۳۳۷	
۲ - بهشت کجاست؟ ... ۳۴۹ ۳۳۸	
۳ - بهره گیری از نشانه های حق، آمادگی لازم دارد ... ۳۴۹ ۳۳۹	
۴ - رزق، حق است ... ۳۵۰ ۳۴۰	
میهمانان ابراهیم (علیه السلام) ... ۳۵۴ ۳۴۳	
نکته:	
سخاوت پیامبران ... ۳۶۰ ۳۴۹	

آغاز جزء ۲۷ قرآن مجید ... ۳۶۳ ۳۵۱	
شهرهای بلادیده «قوم لوط» آیت و عبرتی است ... ۳۶۶ ۳۵۴	

موضوع	صفحه
ق ج	
محل شهرهای لوط؟ ... ۳۵۹ ۳۷۱	
این همه درس عبرت در تاریخ پیشینیان ... ۳۶۲ ۳۷۴	
نکته ها:	
۱ - چهره های گوناگون عذاب الهی ... ۳۶۹ ۳۸۱	
۲ - بادهای «زاینده» و «نازا» ... ۳۷۰ ۳۸۲	
پیوسته آسمان ها را گسترش می دهیم! ... ۳۷۱ ۳۸۳	
تذکر ده، که تذکر سودمند است ... ۳۷۹ ۳۹۱	
نکته:	
برای پذیرش حق، دل های آماده لازم است ... ۳۸۲ ۳۹۴	
هدف خلقت انسان، از دیدگاه قرآن ... ۳۸۴ ۳۹۶	
نکته ها:	
۱ - خدا غنی مطلق است ... ۳۸۸ ۴۰۰	
۲ - او صاحب «قوه» و «متین» است ... ۳۸۸ ۴۰۱	
۳ - چرا «جن»، مقدم ذکر شده؟ ... ۳۸۹ ۴۰۱	
۴ - فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه ... ۳۸۹ ۴۰۱	
۵ - نظری به روایات اسلامی پیرامون فلسفه آفرینش انسان ... ۳۹۵ ۴۰۸	

موضوع	صفحه
ق ج	
۶ - پاسخ به یک سؤال ۴۰۹ ۳۹۷...	
اینها نیز در عذاب الهی سهیمند ۴۱۲ ۳۹۹...	

«سوره طور» ۴۱۷ ۴۰۶...	
محتوای سوره طور ۴۱۹ ۴۰۷...	
فضیلت تلاوت این سوره ۴۲۰ ۴۰۸...	
سوگند به دریای برافروخته! ۴۲۲ ۴۱۰...	
جزای شما تنها اعمال شما است! ۴۳۰ ۴۱۸...	
نکته ها:	
۱ - مجرمان را چگونه به دوزخ می برند؟ ۴۳۴ ۴۲۲...	
۲ - آنها که در اباطیل غوطه‌ورند ۴۳۵ ۴۲۳...	
هر کس در گرو اعمال خویش است ۴۳۷ ۴۲۵...	
آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت ۴۴۶ ۴۳۴...	
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد	
۱ - «یتسائلون» از ماده «سؤال» ۴۵۰ ۴۳۸...	
۲ - «مشفقین» از ماده «اشفاق» ۴۵۱ ۴۳۹...	

موضوع	صفحه
ق ج	
۳ - تعبیر به «فی اهلکنا...» ۴۳۹... ۴۵۱	
اگر راست می گویند کلامی مانند آن بیاورند ۴۴۳... ۴۵۵	
راستی حرف حساب شما چیست؟! ۴۵۲... ۴۶۴	
تو در حفاظت کامل ما هستی ۴۶۳... ۴۷۴	
«سوره النجم» ۴۷۱... ۴۸۱	
محتوای سوره النجم ۴۷۳... ۴۸۳	
فضیلت تلاوت این سوره ۴۷۵... ۴۸۵	
نخستین دیدار دوست! ۴۸۴... ۴۹۳	
دومین دیدار! ۴۹۵... ۵۰۴	
نکته ها:	
۱ - معراج، یک واقعیت مسلم است ۵۰۱... ۵۱۰	
۲ - هدف معراج ۵۰۲... ۵۱۱	
۳ - معراج و بهشت ۵۰۲... ۵۱۱	
۴ - معراج در روایات اسلامی ۵۰۳... ۵۱۲	
۵ - گوشه ای از گفتگوهای خداوند، با پیامبرش در شب معراج ۵۰۷... ۵۱۶	
این بت ها زائیده هوای نفس شما است ۵۱۴... ۵۲۳	

موضوع	صفحه
نکته ها:	ق ج
۱ - بت های سه گانه معروف عرب ۵۲۶ ۵۱۷...	
۲ - اسم های بی مسمی! ۵۲۸ ۵۱۹...	
۳ - سرچشمه روانی بت پرستی ۵۲۹ ۵۲۰...	
۴ - باز هم افسانه «غرائیق»! ۵۳۰ ۵۲۱...	
شفاعت هم به اذن او است ۵۳۳ ۵۲۴...	
نکته ها:	
۱ - گسترش دامنه آرزوها! ۵۳۶ ۵۲۷...	
۲ - سخنی درباره شفاعت ۵۳۷ ۵۲۸...	
ظن و گمان، هرگز کسی را به حق نمی رساند ۵۳۸ ۵۳۰...	
نکته:	
سرمایه دنیا پرستان ۵۴۳ ۵۳۴...	
خودستائی نکنید، او شما را بهتر می شناسد! ۵۴۴ ۵۳۵...	
نکته ها:	
۱ - علم بی پایان خدا ۵۴۹ ۵۴۰...	
۲ - «کبائر الاثم» چیست؟ ۵۵۰ ۵۴۱...	

موضوع	صفحه
ق ج	
۳ - خودستائی و تزکیه نفس ... ۵۴۲ ۵۵۱	
هر کس مسئول اعمال خویش است ... ۵۴۷ ۵۵۶	
نکته ها:	
۱ - سه اصل مهم اسلامی ... ۵۵۱ ۵۶۰	
۲ - سوء استفاده از مفاد آیه ... ۵۵۳ ۵۶۲	
۳ - پاسخ به چند سؤال ... ۵۵۴ ۵۶۳	
۴ - صحف ابراهیم(علیه السلام) و موسی(علیه السلام) ... ۵۵۵ ۵۶۴	
۵ - اصل مسئولیت در برابر اعمال در کتب پیشین ... ۵۵۶ ۵۶۵	
تمام خطوط به او منتهی می شود! ... ۵۵۸ ۵۶۷	
نکته ها:	
۱ - این همه آوازه ها از او است! ... ۵۶۰ ۵۷۲	
۲ - شگفتی های ستاره «شعری» ... ۵۶۴ ۵۷۲	
۳ - حدیث پر معنائی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) ... ۵۶۶ ۵۷۴	
این همه درس عبرت کافی نیست؟! ... ۵۶۸ ۵۷۶	
همه برای او سجده کنید ... ۵۷۳ ۵۸۱	

* * *

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار (خالق):

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(ابزار شناخت)

۳۹۴... برای پذیرش حق دل های آماده لازم است

* عقل

۲۷۰... چشم دل و عقل

۲۹۴... علم و عقل کافی، یا گوش شنوا!

* تاریخ و آثار تاریخی

۲۹۲... سری به تاریخ گذشتگان بزنید

۲۹۳... اثرات مطالعه سرگذشت پیشینیان

۵۷۶، ۳۷۴... این همه درس عبرت در تاریخ پیشینیان

* کشف و شهود

۵۰۹... شهود باطنی غیر از ادراکات عقلی و حسی است

(موانع شناخت)

۲۶۰... شدت بعد و قرب موجب خفاء

* اعمال مانع:

* خیال و پندار

۴۳۵... آنها که در اباطیل غوطهورند

(زمینه های شناخت)

برای پذیرش حق دل های آماده لازم است ۳۹۴...

خالق

(ادله وجود)

* دلیل فطرت

موهبت فطری انسان ها ۱۶۸...

* برهان نظم

* آفرینش انسان

نشانه های خدا در وجود شما ۳۳۹...

* عالم حیات

نشانه های خدا در صحنه هستی ۳۸۳...

بخشی از آیات عظمت خدا ۳۸۳...

نشانه های قدرت پروردگار در پهنه جهان هستی ۳۴۵...

آسمان و زمین با نظام ویژه ۲۹۷...

به آسمان بنگرید! ۲۴۲...

نشانه های خداوند در زمین! ۳۴۰...

* رعد و برق

صاعقه به بیان علمی ۳۷۹...

* برهان علیت

«برهان معروف علیت» ۴۶۴...

* دیگر براهین

زوجیت و تعدد در اشیاء جهان دلیل بر وحدت خالق ۳۸۸...

«خودشناسی» راه «خداشناسی» ۳۴۴...

(صفات)

* صفات ذات:

* علم:

علم بی پایان خدا ۵۴۹...

احاطه علمی خداوند ۲۵۲...

ذات او عین علم، و علمش عین ذات او ۲۲۳...

خالق بشر از جزئیات وجود او با خبر است ۲۵۳...

کتاب حفیظ یا «لوح محفوظ» ۲۳۹...

کتاب مسطور یا «لوح محفوظ» ۴۲۳...

* توحید:

* توحید عبادت

توحید عبادت ۳۹۰...

* توحید ذات:

سخن از ذات او نگوئید ۵۶۷...

* توحید صفات

تنزیه پروردگار! ۴۷۲...

قرب و بعد خداوند نسبت به موجودات ۲۶۰...

* توحید افعال:

تمام خطوط به او منتهی می شود ۵۶۷...

«ان شاء الله» و اتکا بر مشیت خدا ۱۱۵...

* توحید خالقیت

استمرار خلقت و آفرینش ۲۵۳...

اشیاء جهان از دو زوج آفریده شده اند ۳۸۷...

* توحید اطاعت

فقط برای خدا سجده کنید ۵۸۱...

* اراده و مشیت

«ان شاء الله» و اتکا بر مشیت خدا ۱۱۵...

* قدرت

عظمت قدرت خداوند ۴۶...

صاحب «قوه» و «متین» ۴۰۱...

پیوسته آسمان ها را گسترش می دهیم ۳۸۳...

* غنی

«غنی» مطلق ۴۰۰...

* دیگر صفات

شک در کدام یک از نعمت های پروردگار؟ ۵۷۹...

معنی «مغنی» و «مقنی» بودن خداوند ۵۷۰...

* صفات فعل:

* عادل

او هرگز به کسی ظلم و ستم روا نمی دارد ۲۸۲...

خدا «می گریاند و می خنداند» با اصل اختیار؟ ۵۷۴...

عدالت الهی در مجازات ۳۶۹...

* رزاق

«رزق» حق است ۳۵۰...

(هدف از خلقت جهان)

معنی حدیث «خلائق را آفریدم تا شناخته شوم» ۴۰۷...

آفرینش از دیدگاه فلسفه ۴۰۱...

انسان

(هدف از خلقت انسان)

هدف از آفرینش انسان چیست؟ ۵۴۵...

هدف نهائی آفرینش انسان (با بیان پنج مقدمه) ۴۰۳...

هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن ۳۹۶...

روایات اسلامی پیرامون فلسفه آفرینش انسان ۴۰۸...

ارزش های راستین، و ارزش های کاذب ۲۰۶...

* تکامل

چرا خداوند بندگان را کامل نیافرید؟ ۴۰۵...

هدف از آفرینش تکامل، هدف از تکامل چیست؟ ۴۰۵...

* عبادت

اگر هدف «عبودیت» است، چرا بعضی راه کفر پیش می گیرند؟ ۴۰۹...

(حقیقت انسان)

چگونگی آفرینش آدم از خاک ۵۴۸...
پیدایش نوع انسان از «آدم» و «حوا» ۲۰۴...

(حالات انسان)

* شادمان

خنده و گریه دو وصف مخصوص انسان ۵۶۹...
حدیثی پیرامون خنده و گریه ۵۷۴...

* اندوهگین

خنده و گریه دو وصف مخصوص انسان ۵۶۹...
حدیثی پیرامون خنده و گریه ۵۷۴...

(کردار انسان)

* شرّ

توجیه جنایت «فرزند کشی» ۶۵...

(نعمت های وجود انسان)

نظر یکی از علمای زیست شناسی در باره وجود انسان ۳۴۳...

(عمر انسان)

سه روز مشکل در سرنوشت انسان ۲۷۴...

(آراء و افکار انسان)

کسانی که در جهل و غفلت و بی خبری فرو رفته اند ۳۲۶...

(مسئولیت های انسان)

* در برابر خالق:

* ایمان

* ایمان

ایمان شرط قبولی اعمال ۲۱۹...

* حقیقت ایمان

ایمان نوعی عشق است ۱۷۳...

* آثار ایمان

ایمان و انسان ۲۲۵...

آرامش روح در سایه ایمان ۳۹...

دو وسیله مهم آرامش ۴۱...

نزول سکینه بر دل های مؤمنان ۳۶...

* درجات و پایه های ایمان

مراتب ایمان ۴۰...

* ایمان و عمل صالح

ایمان و عمل صالح ۱۲۸...

* مؤمنین

معیاری برای شناخت مؤمنان راستین ۲۲۰...

سرانجام کار کسانی که ایمان آوردند و... ۴۴۰...

* کفر و شرک

شرک ریشه اصلی تمام انحرافات ۲۸۰...

بت ها زائیده هوای نفس شما است ۵۲۳...

خدایان متعدد یا «ارباب انواع» ۴۶۷...

ربّ النوع ۵۲۴...

اسم های بی مسمی ۵۲۸...

عقیده خرافی مشرکان ۵۲۴...

آیا سهم خدا دختران، و برای شما پسران؟! ۴۶۸...

نفی عقیده ستاره پرستان ۴۸۸...

پرستش ستاره «شعری» ۵۷۲...

شرک و کفر بزرگ ترین ظلم ۴۱۳...

شش وصف از اوصاف زشت و مذموم ۲۷۹...

* کافر و مشرک

تعصب ولجاجت مشرکان ۴۷۵...

تعصب و جاهلیت، بزرگ ترین سدّ راه کفار ۱۰۶...

چگونه مشرکان شرک خود را توجیه می کردند؟ ۶۳...

اثبات انحطاط فکری مشرکین ۵۴۲...

سرنوشت کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان نیاوردند ۶۳...

* بت پرستی

بت ها زائیده هوای نفس شما است ۵۲۳...

سرچشمه روانی بت پرستی ۵۲۹...

بت های سه گانه معروف عرب ۵۲۳،۵۲۶...

نسبت ناروا از عرب جاهلی به فرشتگان ۴۶۸،۵۳۹...

توجیه جنایت «فرزند کشی» ۶۵...

* مسئولیت ها و احکام:

اعمال انسان هرگز از او جدا نمی شود ۴۴۴...

برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست! ۵۵۸...

* تقوا

حقیقت تقوا چیست؟ ۲۱۱...

تقوای الهی پیشه کنید ۱۹۴...

منظور از «کلمه تقوا» چیست ۱۰۸...

سه مرحله تقوا ۲۱۳...

تقوا بزرگ ترین ارزش انسان ۲۰۴...

تقوا سبب پیدایش نور یقین می شود ۲۱۵...

تقوا در سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۲۰۸...

تقوا در کلمات امیرمؤمنان علی(علیه السلام) ۲۱۳...

تقوا در سخن امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) ۲۱۵...

مؤمنان پرهیزکار و اوصاف و پاداش آنها ۳۲۹...

دو بخش از اوصاف پرهیزکاران ۳۳۶...

* عبادات

فلسفه عبادات و نیایش های ما ۴۰۴...

حقیقت عبادت ۳۹۹...

«عبادت» گام هائی به سوی تکامل ۲۲۵...

آنها که همواره به عبادت مشغولند ۱۲۴...

* امور اجتماعی و حکومتی

مشورت غیر از تحمیل فکر ۱۷۰...

رهبری و اطاعت ۱۷۲...

مقام «نیابت» ولیّ فقیه ۸۵...

* عمل

* عبادات:

* نماز

نمازهای پنجگانه و بعضی نوافل ۲۹۹...

* حج

«حج» انسان را به حقیقت توحید آشنا می سازد ۳۹۰...

شهر مقدس و حرم امن مکه ۱۰۱...

یکی از آداب عمره «تقصیر» است ۱۱۶...

* جهاد

گفتار او در زمینه جهاد ۷۹...

پایمردی مسلمانان نخستین در «جهاد» ۸۰...

«جهاد» با مال و جان از نشانه ها ایمان ۲۲۰...

هدف از جهاد کسب غنیمت نیست ۷۲...

شرایط قتال اهل «بغی» ۱۷۸...

وظیفه معلولین نسبت به جهاد ۷۳...

تکمیل پیروزی اسلام به قیام مهدی (ارواحنا له الفداء) ۱۲۲...

* در برابر انسان ها:

* ارتباط با جامعه:

* روابط اقتصادی

* قراردادها:

* غیر مجاز

الف - ربا

زشت بودن ربا ۱۹۸...

* غیر قراردادها

* صحیح

الف - انفاق و صدقه

در اموال پرهیزکاران حق برای سائل و محروم ۳۳۸، ۳۳۳...

* غیر صحیح

الف - ثروت اندوزی

داشتن اموال حلال عیب نیست ۳۶۱...

* روابط مدیریتی (سیاسی)

«اطلاعات» در حکومت اسلامی ۱۹۷...

وظیفه مؤمنان در کنار صحنه های نزاع ۱۷۵...

امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی ۱۹۴...

اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در

امنیت باشند ۱۹۳...

بیعت و خصوصیات آن ۸۰...

ماهیت بیعت ۸۲...

بیعت، «تعهد اطاعت» است نه «انتخاب» ۸۳...

بیعت در سخنان گهربار علی (علیه السلام) ۸۷...

بیعت گرفتن پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه(علیهم السلام) به چه منظور؟ ۸۳...

قصد قربت در بیعت با امام و پیشوایان معصوم(علیهم السلام) ۸۵...

بیعت کننده حق فسخ ندارد ۸۲...

شکستن بیعت ۸۶...

«بیعت اختیاری»، نه «بیعت اکراهی» ۸۹...

بیعت در عصر حاضر به عنوان یک اصل اسلامی قابل قبول است؟ ۸۴...

* رهبری

رهبری و اطاعت ۱۷۲...

مقام «نیابت» ولی فقیه ۸۵...

* روابط شهروندی

* رفتار فرد در جامعه اسلامی

انقلاب نظام ارزشی در اسلام ۲۱۱...

انضباط «رهروان» در برابر «رهبران» ۱۴۶...

انضباط اسلامی در همه چیز، و همه جا ۱۵۶...

چیزی که انسان را از حیوانات جدا می کند ۱۹۶...

اهمیت آبروی مسلمان ۱۹۷...

به اخبار فاسقان اعتنا نکنید ۱۶۴...

اصل مسئولیت در برابر اعمال در کتب پیشین ۵۶۵...

همه مسئول اعمال خویشند ۵۵۶...

هر کس در گرو اعمال خویش ۴۳۷...

سه اصل مهم اسلامی ۵۶۰...

پیوندی با خالق و پیوندی با خلق ۳۳۶...

استهزاء، بدگمانی، غیبت، تجسس و القاب زشت ۱۸۷...

تجسس نکنید! ۱۹۶...

- ۱۸۲... حق مسلمان بر مسلمان دیگر
- * امانت و عدالت اجتماعی
- ۱۷۷... دعوت اکید به عدالت
- ۳۲۶... قضاوت های بی مدرک
- ۵۶۱... کسی نمی تواند کیفر دیگری را بر ذمه بگیرد؟
- * روابط فکری (علمی)
- ۵۴۳... علمی که علم نیست
- * هنر و ادبیات
- * شعر و شاعری
- ۲۱۵... حقیقت تقوا در قالب شعر
- ۲۶۱... نزدیکی خداوند، به زبان شعر
- ۳۰۸... قبر و اندرز گرفتن از آن به گفته شاعر
- ۳۴۴... خالق انسان با عظمت، به زبان شعر
- ۴۱۴... معنی «ذَنُوب» (بر وزن قبول) در شعر عرب
- * روابط اخلاقی:
- * اخلاق ممدوح:
- * ادب
- ۱۵۰... هر قدر خرد انسان بالاتر می رود
- ۱۵۲... ادب برترین سرمایه
- ۱۵۲... ادب در روایات اسلامی
- ۱۵۳... دین مجموعه ای از آداب
- ۱۵۴... ادب نسبت به امامان معصوم (علیهم السلام)
- ۱۵۵... بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- ۱۵۵... رعایت ادب در برابر استاد

* آداب میهمانی

پذیرائی گسترده از میهمان ۳۶۰...

داخل خانه انبیاء و فرزندان آنها نباید با حال جنابت وارد شد! ۱۵۴...

* حلم و صبر

بهترین پشتوانه صبر و استقامت ۲۹۹...

شکیبائی رمز هر پیروزی است ۳۰۲...

پیامبر(صلی الله علیه وآله) و صبر ۳۰۲...

* آداب مجلس

تسبیح و حمد، کفاره مجالس ۴۷۸...

* آداب معاشرت و دوستی

دوست نزدیک تر از من به من است ۲۶۰...

«محبت» متقابل اسلامی ۱۳۴...

یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید ۱۸۹...

آداب حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۴۵...

* احسان

نیکوکاران کیانند؟ ۳۳۱...

سخاوت پیامبران ۳۶۰...

* حسن ظن

تقسیمات سه گانه «حسن ظن» و «سوء ظن» ۴۷...

* برادری و اخوت

مؤمنان برادر یکدیگرند ۱۷۵...

اهمیت اخوت اسلامی ۱۸۱...

اهمیت اخوت اسلامی در روایات اسلامی ۱۸۱...

*خوف و رجاء

ترسیدن از خدا در نهان ۲۸۹...

*اخلاص

تأثیر خلوص نیت ۷۸...

*شب زنده داری

«ادبار السجود» و «ادبار النجوم» دو رکعت نافله صبح ۳۰۱...

پاداش سحرخیزان نیکوکار ۳۲۹...

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند ۳۳۶...

نماز شب در روایات اهل بیت (علیهم السلام) ۳۳۲، ۳۳۷...

تفسیر «و من اللیل فسیحه» به نماز شب ۴۷۹...

*استغفار و توبه

استغفار در سحرگاهان ۳۳۲...

توبه بهشتیان ۲۸۸...

*دیگر اخلاقیهای ممدوح

پیمان شکنی و وفای به عهد ۵۶...

دین محبت است و محبت دین ۱۷۳...

*اخلاق مذموم:

*دروغ

مرگ بر دروغگویان ۳۲۵...

مکذبین آیات حق ۴۳۲...

نفرین بر دروغگویان ۳۲۶...

*تهمت

تهمت چیست؟ ۲۰۱...

از بسیاری از گمان ها پرهیزید ۱۹۰...

«حمل بر صحت» ۱۹۲...

«حمل بر صحت» در سخنان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ۱۹۲...

*ریا و عجب

خودستائی و تزکیه نفس ۵۵۱...

خودستائی نکنید ۵۴۴...

فرق معرفی خویشتن و خودستائی ۵۵۳...

*سوء ظن

چه کسانی به خدا سوء ظن دارند؟ ۴۷...

تقسیمات سه گانه «حسن ظن» و «سوء ظن» ۴۷...

جمع بخل و ترس و حرص در «سوء ظن به خدا» ۶۲...

*غیبت

فلسفه های تحریم غیبت ۱۹۸...

غیبت از بزرگ ترین گناهان ۱۹۷...

مفهوم غیبت ۲۰۱...

غیبت در روایات اسلامی ۱۹۸...

نهی از غیبت ۱۹۳...

موارد استثناء غیبت ۲۰۳...

علاج غیبت و توبه آن ۲۰۲...

*هوا پرستی

پیروی از هوای نفس ۴۸۹...

*ظلم

شرک و کفر بزرگ ترین ظلم ۴۱۳...

ظلم و بیدادگری سبب نابودی ۲۹۱...

* غفلت

کسانی که در جهل و غفلت و بی خبری فرو رفته اند ۳۲۶...

* محبت دنیا

دنیا پرستی ۵۴۲...

سرمایه دنیاپرستان ۵۴۳...

پروردگارا! اهل دنیا کیانند؟ ۵۱۷...

* آمال و آرزوها

گسترش دامنه آرزوها ۵۳۶...

* گناه و آثار آن

«کبائر الاثم» چیست؟ ۵۵۰...

شرایط کبیره بودن گناه ۵۵۰...

اسراف در گناه ۳۶۸...

توجیه گناه یک بیماری عمومی ۶۳...

آیا می شود گناه کسی را به گردن گرفت؟ ۵۵۸...

نیکوکاران و گناهان کبیره ۵۴۵...

* دیگر اخلاق های مذموم

حرص برای روزی ۳۴۶...

تعصبی که موجب گناه است ۱۱۲...

افتخار به انساب و قبائل در میان اقوام جاهلی ۲۰۶...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف:)

* امکانات مادی

* زمین:

عظمت زمین ۲۴۳...

اسرار عجیب کره خاکی ۳۴۰...

تنظیم عوامل طبیعی در کره خاکی ۳۴۱...

ضخامت قشر هوای محیط به زمین ۳۴۱...

* منافع زمین

کره زمین محلی آرام، مطمئن و محفوظ ۳۸۷...

* موجودات زنده:

* زوجیت

اشیاء جهان از دو زوج آفریده شده اند ۳۸۷...

زوجیت در تمام موجودات از دیدگاه قرآن ۳۸۷...

* جن:

آفرینش «جن» قبل از آفرینش آدم ۴۰۱...

* جمادات:

* کوه ها:

* آفرینش کوه ها

آفرینش کوه ها و فوائد آن ۲۴۳...

* منافع و فوائد آنها

آفرینش کوه ها و فوائد آن ۲۴۳...

* بادهای:

* انواع بادهای

بادهای «زاینده» و «نازا» ۳۸۲...

* باران:

* فوائد باران

صاعقه به بیان علمی ۳۷۹...

فوائد باران ۲۴۵...

۲۴۵... باران سبب احیای زمین های مرده می شود

* نباتات:

* زوجیت گیاهان

۲۴۴... قرآن و زوجیت در عالم گیاهان

* میوه ها:

۴۴۶... اشاره ای به برتری میوه ها به گوشت ها

* آسمان ها:

۲۴۲... عظمت آسمان ها

۴۲۵... چرا قرآن از آسمان تعبیر به «سقف» می کند؟

۳۸۵... آسمان ها در حال گسترشند

۳۸۵... گسترش آسمان ها از نظر «فرد هویل» و «جان الدر»

* ستارگان:

۴۸۷... ستاره «ثریا» و «شعری»

۵۷۲... شگفتی های ستاره «شعری»

* کرات آسمانی

۳۲۳... اشاره ای به پیوند محکم کرات با یکدیگر

۲۴۳... فرضیه «اتر»

* شب و روز:

* حقیقت نور

۵۷۴... مقدار سیر نور

* عوالم بالا (فرشتگان):

* مسئولیت های فرشتگان

۳۱۸... فرشتگان چه اموری را تقسیم می کنند؟

۴۹۵... جبرئیل معلم پیامبر (صلی الله علیه وآله)

* پاداش و مجازات:

- رابطه استحقاق و تفضل ۵۶۳...
 سؤال و پاسخ در زمینه وعده الهی ۴۱۴...
 در پاداش همه جا با فضل او روبرو هستیم ۲۹۱...
 عدالت الهی در مجازات ۳۶۹...
 جزای کافی در مقابل عمل ۵۶۰...
 چهره های گوناگون عذاب های الهی ۳۸۱...
 عذاب سموم ۴۵۲...
 مجازات ستمگران در دنیا و آخرت ۴۷۶...
 تهدید کفار به مجازات در دنیا و سپس در آخرت ۴۱۴...
 توضیح مجازات مشرکان و منافقین ۴۵...
 مرگ بر دروغگویان ۳۲۵...
 کیفر دردناک تکذیب کنندگان ۴۳۲...
 اینها نیز در عذاب الهی سهیمند ۴۱۲...
 بارانی از سنگ بر گناهکاران ۳۶۷...
 ما گردنکشان نیرومندی را در هم کوبیدیم ۲۹۱...
 * مقررات ثابت جهان آفرینش
 پیروزی مؤمنان از سنت های الهی ۹۸...
 از سنت های الهی ۲۸۳...
 ظلم و بیدادگری سبب نابودی ۲۹۱...
 * امکانات معنوی (هدایت)
 * هدایت و ضلالت و حقیقت آنها
 هدایت الهی و آزادی اراده ۱۷۱...
 قانون «لطف»، «لطف تکوینی» ۱۶۹...

* اقسام هدایت:

* هدایت تشریعی:

* انبیاء:

* راه های شناخت انبیاء:

الف - اعجاز

کهنات حرام و ممنوع ۴۵۶...

ب - قرائن و شواهد مختلف

انبیاء در برابر رسالتشان مزدی طلب نمی کردند ۴۶۹...

* صفات ویژگی های انبیاء

از دلائل معصوم بودن پیامبران ۳۳...

با قبول عصمت، بخشش گناهان گذشته و آینده یعنی چه؟ ۳۰...

تکذیب یکی از پیامبران تکذیب همه آنها ۲۴۹...

* وحی

رؤیای صادق پیامبر (صلی الله علیه وآله) شاخه ای از وحی ۱۱۷...

* دشمنان انبیاء

نسبت جنون، نسبتی به همه انبیاء ۳۹۲...

تناقض گوئی جباران زورگو ۳۷۵...

اقوام گذشته و تکذیب انبیاء ۲۴۸...

توسل به «دروغ» و «تهمت» ۳۹۳...

* تعداد انبیاء

تعداد انبیاء و کتب آسمانی ۵۶۴...

* نبوت خاصه:

* اهداف نبوت

وظیفه تو ابلاغ رسالت است ۳۰۷...

*راه های شناخت پیامبر:

الف - بشارت پیامبران پیشین

توصیف یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تورات و انجیل ۱۲۳...

*صفات و ویژگی ها

سه مقام برجسته پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۵۱...

سنت پیامبر همچون وحی الهی ۴۹۰...

*دشمنان پیامبر

تعصب و جاهلیت، بزرگ ترین سد راه کفار ۱۰۶...

سرگردانی منکران لجوج ۲۳۵...

سخنان ضد و نقیض کافران نسبت به معاد ۳۲۴...

حرف حساب شما چیست؟ ۴۶۴...

یازده سؤال پی در پی از منکران نبوت و قرآن ۴۶۴...

تعصب ولجاجت مشرکان ۴۷۵...

افسانه «غرانیق» ۵۳۰...

*وحی

آن چه را او آورده تنها وحی است ۴۹۰...

نخستین دیدار دوست ۴۹۳...

دومین دیدار پیامبر(صلی الله علیه وآله) با او ۵۰۴...

*ابزار پیشرفت

دلדاری و تسلی خاطر به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۹۱،۳۰۷...

تنها تو نیستی که گرفتار دشمنی! ۲۴۷...

تو در حفاظت کامل ما هستی ۴۷۴...

*مسئولیت ها

شکیبا باش! ۲۹۹...

صبر و استقامت کن ۴۷۷...

*دعوت پذیران

تحکیم موقعیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۵۰...

منت نگذارید که مسلمان شده اید! ۲۲۳...

داستان تنزیه صحابه ۱۲۹...

*بهبانه ها و ایرادها

تعجب کفار از این که پیامبری از میان خودشان برخاسته! ۲۳۶...

*اتهامات نادرست

اتهامات و نسبت های ناروا به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۵۶...

*قرآن:

الف - اعجاز قرآن

وعده خداوند بر غلبه اسلام بر همه ادیان ۱۲۱...

«تحدی» قرآن ۴۶۰...

اگر راست می گوئید کلامی مانند آن بیاورید ۴۵۵...

سوگندهای قرآن یکی از چهره های اعجاز است ۳۱۶...

پیشگوئی ها و اخبار غیبی قرآن ۹۴...

پیشگوئی ها و اخبار غیبی قرآن ۱۱۷...

ب - ویژگی های قرآن

قرآن مایه تذکر است ۳۰۸...

داستان تکان دهنده «اصمعی» و اثرات روحی قرآن ۳۴۷...

تأثیر قرآن در قلوب منکران ۵۸۵...

منظور از «نجم»، قرآن مجید است ۴۸۷...

دین محبت است و محبت دین ۱۷۳...

ج - نکات تفسیری قرآن

معنی «ذکر الله» ۵۴۱...

معنی «جنود آسمان و زمین» ۴۷...

«حمیت جاهلیت» چیست؟ ۱۱۰...

فرق «اسلام» و «ایمان» ۲۱۷...

تفسیر «کلمه التقوی» در روایات اسلامی ۱۰۹...

«خراصون» کیانند؟ ۳۲۵...

منظور از «حق سائل و محروم» چیست؟ ۳۳۳...

«سدره المنتهی» در روایات اسلامی ۵۰۶...

منظور از «صحف ابراهیم و موسی» ۵۶۴...

منظور از «نفخ صور» (دمیدن صور) ۲۶۶...

«بحر مسجور» و دریای برافروخته کجاست؟ ۴۲۵...

منظور از «مکان قریب» کجاست؟ ۳۰۵...

مخاطب شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) ولی مفهوم آن همگانی ۳۰۵...

مخاطب شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) ولی مفهوم آن همگانی ۵۸۰...

د - کنایات قرآن

معنی کنائی «ید الله فوق ایدیهم» ۵۵...

معنی کنائی «اذ یتلقى المتلقیان عن الیمین و عن الشمال» ۲۵۶...

معنی کنائی «القی السمع» ۲۹۴...

معنی کنائی «حور» ۴۴۰...

معنی کنائی «قاب قوسین» ۴۹۵...

ه - تشبیهات و مثال های قرآن

تشبیه و مثالی برای نزدیکی خدا به انسان ۲۵۳...

مثالی برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) در «انجیل» ۱۲۶...

تشبیه گویائی برای «غیبت» ۱۹۳...

تشبیهی در کلمه «سدرۃ المنتهی» ۵۰۶...

و - حروف مقطعه در قرآن

حروف مقطعه (ق) ۲۳۵...

ز - سوگندها

رابطه سوگندها با جواب آن ۳۱۹...

ارتباط پنج سوگند در اول سوره «طور» ۴۲۶...

سوگند به «قران مجید» ۲۳۶...

سوگند به «خداوند خالق» ۳۴۶...

سوگند به «طوفان ها» و «ابرهای باران زا»! ۳۱۶...

سوگند به «کشتی ها»! ۳۱۷...

سوگند به «فرشتگان»! ۳۱۷...

سوگند به «آسمان»! ۳۲۲...

سوگند به «آسمان»! ۴۲۲...

سوگند به «دریای برافروخته»! ۴۲۲...

ح - نکات آموزنده داستان های قرآن

شهرهای بلا دیده قوم لوط، آیت و عبرتی ۳۶۶...

عبرتی از عذاب دردناک قوم لوط ۳۷۱...

ما گردنکشان نیرومندی را در هم کوبیدیم ۲۹۱...

ط - احکام برگرفته از قرآن

ظن در لغت و اصطلاح ۵۴۰...

حجیت خبر واحد ۱۶۶...

«فلیأتوا» امر تعجیزی ۴۶۱...

ی - داستان های قرآن:

۱ - اصحاب الرّس

«اصحاب الرس» کیانند؟ ۲۴۸...

۲ - قوم تُبّع

«قوم تُبّع» چه کسانی بودند؟ ۲۴۹...

ک - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

۱ - نوح

قوم «نوح» و تکذیب پیامبرشان ۲۴۸...

سرنوشت عبرت انگیز قوم «نوح» ۳۸۰...

۲ - هود

سرنوشت قوم عاد ۳۷۶...

طوفان شدید و کوبنده توأم با سنگریزه بر قوم عاد ۳۷۷...

۳ - صالح

سرپیچی های قوم ثمود ۳۷۸...

قوم ثمود و تکذیب آیات الهی و پیامبر خدا ۳۴۸...

صیحه آسمانی بر قوم ثمود ۳۷۸...

در هم کوبیده شدن قوم ثمود ۳۸۰...

۴ - ابراهیم و اسحاق

میهمانان ناشناس ۳۵۴...

بشارت فرزندان به ابراهیم در سن پیری ۳۵۷...

گفتگوی ابراهیم و فرشتگان درباره قوم لوط ۳۶۶...

ابراهیم، وظیفه خود را به طور کامل ادا کرد ۵۵۷...

۵ - لوط

نهایت بی شرمی قوم لوط ۳۶۸...

نابودی قوم لوط، به جز یک خانواده با ایمان ۳۶۹...

بارانی از سنگ بر این قوم باریدن گرفت ۳۶۷...

بارانی از سنگ بر این قوم باریدن گرفت ۵۷۸...

۶ - شعیب

شعیب و «اصحاب الایکه» ۲۴۹...

۷ - موسی و هارون

فرعون، نسبت ساحر بودن به موسی می دهد ۳۷۵...

غرق فرعون و فرعونیان در رود نیل ۳۷۶...

«کوه طور» محل وحی بر موسی ۴۲۳...

۸ - محمد(صلی الله علیه وآله)

«محمد» در زمین و «احمد» نام او در آسمان ۵۱۶...

ماجرای «ماریه» همسر پیامبر ۱۶۳...

«صبر» پیامبر ۳۰۲...

دلسوزی پیامبر نسبت به امت ۳۹۳...

پیامبر(صلی الله علیه وآله) هنگامی که از مجلس بر می خاست ۴۷۸...

معراج از نظر قرآن و روایات اسلامی ۵۱۲...

معراج یک واقعیت مسلم تاریخی است ۵۱۰...

هدف معراج چه بود؟ ۵۱۱...

سؤال دیگری پیرامون مسائل معراج ۵۱۵...

گوشه ای از گفتگوهای خداوند با پیامبر در معراج ۵۱۶...

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در سفر معراج ۵۱۵...

معراج و بهشت ۵۱۱...

پیامبر در لحظات آخر عمر مبارکش ۲۶۳...

داستان «قلم» و «دوات» ۱۵۸...

- گفتار او در زمینه جهاد ۷۹...
 اجتماع قریش در «دار الندوه» ۴۵۴...
 «ذوی الاحلام» (صاحبان عقول) لقب سران قریش! ۴۵۹...
 رؤیای صادق پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۱۱۳...
 صلح حدیبیه و عذرتراشی متخلفان ۵۹...
 ماجرای «صلح حدیبیه» ۲۰، ۱۰۶...
 فتح المبین (صلح حدیبیه) ۱۹...
 متن پیمان «صلح» ۲۲...
 ماجرای «بیعت رضوان» ۵۴...
 خشنودی خدا از شرکت کنندگان در «بیعت رضوان» ۷۶...
 متخلفان آماده طلب! ۶۸...
 اگر در «حدیبیه» جنگی روی می داد... ۹۸...
 صلح «حدیبیه» و فلسفه های آن ۱۰۱...
 اسرار مهمی که در صلح «حدیبیه» نهفته بود ۱۱۶...
 پیامدهای سیاسی، مذهبی و اجتماعی «صلح حدیبیه» ۲۴...
 نتایج بزرگ «فتح المبین» ۲۹...
 باز هم برکات «صلح حدیبیه» ۹۰...
 عمره القضاء ۱۱۷...
 ماجرای غزوه «خیبر» ۹۴...
 منظور از «فتح قریب» ۱۱۵...
 اشاره ای به غنائم «خیبر» ۷۹...
 تخلف از دستور پیامبر در منزلگاه «کراع الغمیم» ۱۵۷...
 بلال بر پشت بام کعبه اذان گفت ۲۰۷...
 سال دهم هجرت - داستان «حجۃ الوداع» ۱۵۷...

تخلف از لشکر «اسامه» در آستانه وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۱۵۸...

علی نبود من هلاک می شدم ۲۷۵...

* اوصیاء:

* ویژگی ها و صفات آنها

وجوب اطاعت لازمه مقام نبوت و امامت ۸۳...

(پیامبر (صلی الله علیه وآله)): مائیم کلمه تقوا و طریقه هدایت و دستگیره

محکم الهی ۱۰۹...

عظمت مقام علی (علیه السلام) در شب معراج ۵۱۴...

علی (علیه السلام) کسی است که خدا و رسولش او را دوست می دارند ۹۵...

قائم ما اهل بیت (علیهم السلام) ظاهر نمی شود تا... ۱۰۴...

علی نبود من هلاک می شدم ۲۷۵...

تکمیل پیروزی اسلام به قیام مهدی (ارواحنا له الفداء) ۱۲۲...

* تبلیغ و مبلغین

گفتار نقش مؤثری در زندگی انسان ها دارد ۲۵۸...

مسأله سخن و نقش آن در زندگی انسان ۳۴۷...

امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی است ۵۴۲...

یک نمونه از منطق «جدل» در قرآن ۵۲۴...

حجت های الهی در سخن علی (علیه السلام) ۲۶۹...

* ادیان و مذاهب

وعده خداوند بر غلبه اسلام بر همه ادیان ۱۲۱...

جهانی بودن اسلام در سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۱۲۲...

عقیده یهود درباره خلقت آسمان ها در شش روز ۲۹۷...

اسلام فقط دین مردان نیست ۴۶...

معاد

(اسماء قیامت)

«یوم الدین» (روز جزا) ۳۱۹...

«یوم الآزفة» ۵۸۲...

«یوم الوعد» ۲۶۶...

(امکان معاد)

چهار طریق مختلف برای مسأله معاد ۲۵۰...

استدلال بر معاد از طریق «قدرت» ۲۴۲...

استدلال بر معاد از طریق «قدرت» ۲۹۶...

آفرینش نخستین دلیل قاطعی بر معاد ۲۵۰...

استدلال به معاد از طریق «رستاخیز گیاهان» ۲۴۴...

(لزوم معاد)

استدلال به معاد از طریق «حکمت» خداوند ۵۶۹...

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

قیامت کی بر پا می شود؟ ۳۲۷...

سخنان ضد و نقیض کافران نسبت به معاد ۳۲۳...

(مرگ)

«مرگ» حق است ۲۷۴...

چرا غالباً از مرگ می گریزند؟ ۲۶۵...

* حقیقت مرگ

حقیقت «مرگ»! ۲۷۰...

* سکرات مرگ

سکرات موت! ۲۶۳، ۲۷۳...

(برزخ)

«جنۃ المأوی» و بهشت برزخی ۵۰۷...

(نشانه های قیامت)

نظام حاکم بر عالم در آستانه قیامت ۴۳۰...

سرنوشت کوه ها در قیامت ۴۳۱...

(نفخ صور)

* نفخه اول

«نفخه صور» و مرگ و حیات عمومی بندگان ۲۶۶...

* نفخه دوم

با دومین صیحه رستاخیز همه زنده می شوند ۳۰۴...

«نفخه صور» و مرگ و حیات عمومی بندگان ۲۶۶...

(حوادث قیامت)

قیامت صغری و کبری ۴۷۶...

صحنه هول انگیز قیامت ۲۸۳...

روزی که چاره جوئی سودی ندارد ۴۷۵...

همنشینان انسان از فرشتگان و شیاطین ۲۷۷...

قیامت و چشم های تیزبین ۲۶۲...

اطفال خردسال در قیامت ۴۴۱...

اولین کسی که وارد صحنه محشر می شود ۳۰۷...

(حالات انسان ها در قیامت)

گناهکاران در قیامت گناه خود را توجیه می کنند ۶۵...

(تجسم اعمال)

جزای شما همان اعمال خودتان ۴۳۰...

(دادگاه شهود)

* شهود

شهود و گواهان رستاخیز ۵۱...

* نامه اعمال

کمترین سخنان شما را می نویسند ۲۵۲...

(شفاعت)

سخنی درباره شفاعت ۵۳۷...

بدون اذن، هیچ کس حق شفاعت ندارد ۵۳۳...

(بهشت)

* حقیقت بهشت

«جَنَّةُ الْمَأْوَى» ۵۰۷...

بهشت به پرهیزکاران نزدیک می شود ۲۸۷...

بهشت کجاست؟ ۳۴۹...

* نعمت های مادی

جمع بندی چهارده بخش از نعمت های بهشتیان ۴۵۲...

پنج قسمت از مواهب بهشتی ۴۴۶...

خوردنی و نوشیدنی بهشتی عوارض نامطلوب ندارد ۴۳۸...

خدمتگزاران بهشتی (با ذکر یک حدیث) ۴۴۸...

شراب های بهشتی ۴۴۶...

* نعمت های معنوی

بشارت سلامت و خلود در بهشت ۲۹۰...

لذت همنشینی با دوستان در بهشت ۴۳۹...

آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت ۴۴۶...

نعمت آرامش کامل و امنیت خاطر ۴۴۹...

از نعمت های بهشتی (پدران در کنار فرزندان صالحان) ۴۴۰...

* بهشتیان

هر کدام از بهشتیان از دوستان خود سؤال می کنند ۴۵۰...

شرحی از اوصاف بهشتیان ۲۸۸...

تأثیر نعمت های بزرگ بر روحیه بهشتیان ۴۳۷...

(جهنم)

«ویل» چاه یا دره ای در دوزخ ۴۱۵...

شهری در جهنم به نام «حصینه» ۵۷...

چگونه دوزخ فاقد شعور است، مخاطب پرودگار واقع می شود؟ ۲۸۴...

* دوزخیان

سرنوشت کافران ۲۸۰...

سرنوشت تکذیب کنندگان نبوت ۴۳۲...

مجرمان را چگونه به دوزخ می برند؟ ۴۳۴...

ای مجرمان راه فراری نیست ۲۸۷...

متفرقات

- روایتی که سند آن ضعیف باشد با «عمل مشهور» جبران می گردد ۱۶۷...
 دوری از اصول قرآنی و ذلت بیشتر! ۱۳۴...
 قلمرو اسلام در حدود (۴۰) کشور ۱۲۲...
 «دار الندوه» محل مشاوره قریش در امور مهم ۴۵۴...
 «حدیبیه» قریه ای در نزدیکی مکه ۱۵...
 محل جغرافیائی شهر «حجر» ۲۴۸...
 محل شهرهای قوم لوط کجا است؟ ۳۷۱...
 اسلام فقط دین مردان نیست ۴۶...
 انبساط جهان ۳۸۵...

(فهرست احادیث)

الف

- اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ ۲۶۳...
 إِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَاْمْسِكُوا ۵۶۷...
 إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ الْجَنَّةَ سَأَلَ عَنْ أَبَوَيْهِ ۴۴۲...
 أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ ۳۳۷...
 اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ ۲۱۴...
 اِعْمَلُوا فِكْلٌ مُيسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ ۴۰۸...
 الْأَدَابُ حُلٌّ مُجَدِّدَةٌ ۱۵۲...
 الْأَدَبُ يُغْنِي عَنِ الْحَسَبِ ۱۵۲...
 الْإِسْلَامُ عَلَانِيَةٌ، وَالْإِيمَانُ فِي الْقَلْبِ ۲۱۸...
 الْإِسْلَامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدَّمُ ۲۱۸...
 أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ ۲۱۳...
 الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ ۲۱۵...
 النَّاسُ مِنَ اللَّهِ، وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ! ۱۶۳...
 التَّوْحِيدُ نِصْفُ الدِّينِ وَاسْتَنْزِلَ الرِّزْقَ ۳۵۲...
 الرُّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ ۳۳۷...
 الْعَصِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا ۱۱۲...
 الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ ۱۹۹...
 الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَرَّهُ ۲۰۱...
 الْكَأْسُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ مِنَ الشَّرَابِ ۴۴۷...
 اللَّمَامُ الْعَبْدُ الَّذِي يُلِمُّ الذَّنْبَ ۵۴۷...

- ٥٤٦... أَلَلَّمُ الرَّجُلُ يُلِمُّ بِالذَّنْبِ
 ٩٤... أَللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَ مَا أَظْلَمَنَ
 ١٨١، ١٣٤... أَلْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ
 ١٨٢... أَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ
 ١٨٢... أَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ، كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ
 ٩٥... أَمَا وَ اللَّهُ لَأُعْطِيَنَّهَا عَذَابًا
 ٣٣٢... إِنَّ آخِرَ اللَّيْلِ فِي التَّهَجُّدِ
 ٤٠... إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ
 ٢١٨... إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ
 ٦٢... إِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ غَرَائِزُ
 ١٩٨... إِنَّ الدَّرْهَمَ يُصَيِّبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرِّبَا
 ٢٥٤... إِنَّ الَّذِي كُنْتُ أَصَلِّي لَهُ كَانَ
 ٣٥١... إِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُهُ حِرْصُ حَرِيصٍ
 ٧٨... إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ
 ١٩٥... إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مَالَهُ
 ١٥٦... إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا
 ٤٠٩... إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا
 ٢٠٩... إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَحْسَابِكُمْ
 ٢٥٩... إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا قَعَدَا يَتَحَدَّثَانِ
 ١٥٤... إِنَّ نُبُوتَ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ

- ٤٩... إِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَمَنُ الْجَنَّةِ
 ٥٧... إِنَّ فِي النَّارِ لَمَدِينَةً
 ٢٥٩... إِنَّ كَانَتْ الْحَفَظَةُ لَا تَسْمَعُ
 ٢٦٣... إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ
 ١٠٤... إِنَّهُ كَانَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَدَائِعُ مُؤْمِنُونَ
 ٤٧٨... إِنَّهُ كَفَّارَةُ الْمَجْلِسِ
 ٣٠٦... أَيُّهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ!
 ٥٦٨... أَبْكِي السَّمَاءَ بِالْمَطَرِ
 ٤٢٥... أَتَيْنُ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا
 ٤٩... أَحْسِنِ بِاللَّهِ الظَّنَّ
 ٤٩٠... أَمَا اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ
 ١٥٤... أَمَا تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْجُنُبِ

ب

- ٢٥٥... يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُسْتَوْدَعِ الْأَسْرَارِ
 ٨٨... بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ
 ٢٢... بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ث

- ١٩١... ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يَسْتَحْسَنُ
 ٨٦... ثَلَاثٌ مُوبِقَاتٌ: نَكْتُ الصَّفَقَةَ
 ٨٥... ثَلَاثَةٌ لَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 ٤٩٨... ثُمَّ دَنَى يَغْنَى رَسُولُ اللَّهِ مِنْ رَبِّهِ

ح

حَصُّوا أَمْوَالَكُمْ وَنِسَائَكُمْ ۱۸...

خ

خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ ۴۱۰...

خَلَقَهُمْ لِيَأْمُرَهُمْ بِالْعِبَادَةِ ۴۱۰...

خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ ۱۵۲...

د

دَعَوْهَا فَأَنَّى مُسْتَنَةِ! ۲۱۰...

ر

رَأَيْتُ عَلَى كُلِّ وَرْقَةٍ مِنْ أَوْرَاقِهَا مَلَكًا ۵۰۶...

رَكْعَتَا الْفَجْرِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا ۴۸۰...

س

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ ۴۷۸...

ص

صَبْرًا بَنَى الْكِرَامَ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا ... ٢٧٢
 صَدَقَهُ بِهِ أَثْنَاءَ الْحَمِيَّةِ ... ١١١

ض

ضَعَّ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ ... ١٩٢

ع

عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ ... ٥٣٥
 عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ ... ٣٠٢
 عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ ... ٣٣٧

ف

فَاعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا ... ٢١٤
 فَانْطَلِقُوا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ... ٨٢
 فَإِنَّكُمْ لَوْ قَدْ عَايَيْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ ... ٢٦٤
 فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ ... ٤٤
 فَلَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) وَكَانَ ... ٤٩٨
 فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا ... ٨٠
 فَهَذَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ وَ مَضَامِينُ ... ٤٤٣

فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ ... ٤٧

ک

- کَانُوا أَقَلَّ اللَّيَالِي تَفُوتُهُمْ ۳۳۱...
 کَانُوا أَقَلَّ اللَّيَالِي تَفُوتُهُمْ ۳۳۷...
 کَانُوا يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ فِي الْوَتْرِ ۳۳۲...
 کُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ، وَ آدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ ۲۱۱...
 کُنْتُ كَنْزاً مَخْفِئاً فَاحْبَبْتُ ۴۰۷...

ل

- لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ ۵۰۰...
 لَا تَدْعُ قِيَامَ اللَّيْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُورَ ۳۳۷...
 لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يَتَنَّى فِيهَا ۸۸...
 لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدَرٍ ۱۲۲...
 لَا يَطْمَعَنَّ ذُو الْكِبَرِ فِي الثَّنَاءِ الْحَسَنِ ۱۵۲...
 لَا يَفْتَخِرُ أَحَدُكُمْ بِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ ۵۵۲...
 لِأَنَّهُ نَمَى عَلَيْهَا الْبَدَنُ ۲۷۳...
 لَقَدْ أَنْزَلْتُ عَلَى آيَةٍ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ ۱۷...
 لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا ۱۸۳...
 لِلْمُؤْمِنِ كَنْزٌ ثِيَابٌ وَسِخَةٌ قَمَلَةٌ ۲۷۱...
 لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ وَ فِي الْبَيْتِ ۱۵۸...
 لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَنَوْتُ ۴۹۸...

لَمْ تَكُنْ بَيِّعْتُمْكُمُ إِنِّي أَيْ فَلْتَهُ ٨٧...
 لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا ٥٧٤...
 لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَظُنُّ بِاللَّهِ خَيْرًا ٤٩...

م

مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ ٥٢...
 مَا هَذَا الْفَتْحُ لَقَدْ صُدِّدْنَا عَنِ الْبَيْتِ ٢٧...
 مَثَلُ الْأَخَوَيْنِ مَثَلُ الْيَدَيْنِ ١٨٢...
 مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ ٢٦٠...
 مَنْ تَمَنَّى شَيْئًا وَهُوَ لِلَّهِ غَرَوْجَلٌ ٥٣٧...
 مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا ٢٠٠...
 مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ٣٤٤...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ النَّجْمِ أُعْطِيَ مِنْ ٤٨٥...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحُجُرَاتِ أُعْطِيَ مِنْ ١٤٠...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحُجُرَاتِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ ١٤٠...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الذَّارِيَاتِ فِي يَوْمِهِ ٣١٣...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الطُّورِ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ ٤٢٠...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ وَ الطُّورِ كَانَ حَقًّا ٤٢٠...
 مَنْ قَرَأَهَا فَكَأَنَّمَا شَهِدَ مَعَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) ١٧...
 مَنْ كَانَ يُدْمِنُ قِرَاءَةَ «وَالنَّجْمِ» ٤٨٥...
 مَنْ لَمْ يُخْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ ١٩٥...
 مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنَ الْغِيْبَةِ ١٩٩...
 مَنْ مَرَضَ أَوْ سَافَرَ كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى ٢٥٧...
 مُنِيْتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أُمِرْتُ ١١١...

ن

نَحْنُ إِخْوَانُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! ۱۳۱...
نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلَ الْهُدَى ۱۰۹...

و

وَالَّذِي بَعَثَ جَدِّي (صلى الله عليه وآله) بِالْحَقِّ نَبِيًّا ۳۵۱...
وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ فَضْلَ الْمَخْدُومِ ۴۴۸...
وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَأَلْفَوْا بِلَيْعَتِهِ ۸۷...
وَإِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَالْجِرْصُ ۳۵۱...
وَبَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرِهِينَ ۸۷...
وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ ۳۸۹...
وَدِدْتُ أَنَا قَدْ رَأَيْنَا إِخْوَانَنَا ۱۳۱...
وَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ۳۰۰...
وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمًّا ۵۴۳...
وَلَكِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ ۳۳۴...
وَلَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَزَكِيَةٍ ۵۵۲...
وَمَنْ أَدَمَّنَ فِي فَرَائِضِهِ وَنَوَافِلِهِ ۲۳۲...
وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ «ق» هَوَّنَ اللَّهُ ۲۳۲...
وَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَالْغُرُوءُ ۱۰۹...
وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟! ۱۷۳...

وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟! ... ١٧٣

هـ

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ ... ٢٧٠

هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ ... ٥٠٢

هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! ... ٥٠٢

هُنَّ كَلِمَاتٌ عَلَّمْنِيهِنَّ جِبْرِيلُ ... ٤٧٩

هُوَ الذَّنْبُ يُلَمُّ بِهِ الرَّجُلُ ... ٥٤٦

هُوَ السَّهَرُ فِي الصَّلَاةِ ... ١٢٦

هُوَ النَّوْمُ الَّذِي يَأْتِيكُمْ كُلَّ لَيْلَةٍ ... ٢٧١

ی

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ ... ٢٠٩

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ ... ٢٠٨

يَا أَهْلَ الْبَصْرَةَ وَ يَا أَهْلَ الْمُؤْتَفِكَهْ ... ٥٧٩

يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا أَنَا سَدَدْتُهَا ... ٤٩١

يَا بَنَ مَنْ دَنَى فَتَوَلَّى ... ٤٩٨

يَا بَنِي أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ ... ١٩٢

يَا رَبِّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ ... ٥١٦

يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُؤْمِنْ ... ١٩٩

يَزِيدَانِ فِي الرِّزْقِ ... ٣٥٢

(فهرست اعلام)

آدم (علیه السلام)، ۳۴، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱،

۴۰۱، ۵۴۸، ۵۶۴

آلوسی (شهاب الدین محمود آلوسی)،

۹، ۲۰، ۵۳، ۱۰۰

ابراهیم (علیه السلام)، ۱۱۷، ۳۱۳، ۳۵۳، ۳۵۴،

۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱،

۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲،

۴۸۸، ۵۱۳، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۴،

۵۶۷

ابن عباس، ۳۰۰، ۳۰۸، ۴۴۲، ۴۵۷،

۴۹۸، ۴۹۹، ۵۵۵

ابن خلدون، ۸۱

ابوالفتوح رازی، ۹، ۲۰، ۴۳، ۴۴،

۱۰۰، ۴۴۸

ابوبکر، ۸۸، ۹۵، ۱۳۳، ۱۴۵، ۴۹۱

ابو حنیفه، ۲۵۴

ابوذر، ۲۱۱، ۵۶۴

احمد، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰

ادریس، ۵۶۴

اسامه بن زید، ۱۵۸، ۱۸۶

اسحاق (علیه السلام)، ۳۵۸، ۳۶۶

اسعد ابوکرب، ۲۴۹

اسماعیل (علیه السلام)، ۱۱۷، ۳۵۸

اصمعی، ۳۴۷

اعشی، ۴۵۵

اقرع بن حابس، ۱۴۵

امام باقر (علیه السلام) (محمد بن علی)، ۱۵۶،

۱۷۳، ۱۸۷، ۲۳۲، ۲۷۱، ۳۳۴، ۳۹۰،

۴۲۰، ۴۲۶، ۵۵۲

امام حسن (علیه السلام)، ۸۴، ۱۵۶

امام حسین (علیه السلام) (حسین بن علی)،

۸۲، ۸۴، ۱۵۶، ۲۷۲، ۴۰۹

امام صادق (علیه السلام) (جعفر بن محمد)،

۷۸، ۴۰، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۰،

۱۵۲، ۱۷۳، ۱۸۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۸،

۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۳، ۳۰۰،

۳۱۳، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۵۱،

۳۹۰، ۴۰۹، ۴۱۰، ۵۰۶، ۵۴۶، ۵۴۷،

۵۵۳

ام سلمه، ۱۸۶

انس، ۱۷

بسل، ۵۷۴

بلال، ۲۰۷

بیضاوی، ۴۹۶

ثابت بن قیس، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۸۶

ثریا، ۴۸۷

جابر بن عبدالله، ۷۰

جالوت، ۳۸

جان الدر، ۳۸۵

جبرئیل، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۹۵، ۴۹۶

۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۰۸

۵۰۹، ۵۱۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۸

حارث بن هشام، ۲۰۷

حزقیل، ۵۶۵

حسان بن ثابت، ۱۴۴

حمزه، ۴۹۱

حنظله، ۲۴۷، ۲۴۸

حوا، ۳۴، ۲۰۴

حیی ابن اخطب، ۱۸۹

ذعلب یمانی، ۵۰۰، ۵۰۲

راغب، ۴۴، ۲۵۳، ۲۹۳، ۳۵۶، ۴۲۵

۴۳۰، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۲

۴۵۷، ۴۵۹، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۴، ۵۴۵

رضا اقصی، ۳۸۵

زمخشری، ۹، ۵۳، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۸۰

۴۴۱، ۴۹۶، ۵۵۵، ۵۶۰

زهری، ۲۷

زهیر، ۴۵۵

ژرژ گاموف، ۳۸۶

ساره، ۳۵۸، ۳۶۰

سطیح، ۴۵۶

سلمان، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۱

سلیمان دیلمی، ۳۳۷

سهیل بن عمرو، ۲۲، ۲۳، ۳۷، ۱۲۳،

۱۲۴

سید قطب، ۹

سید هاشم بحرانی، ۹

سیوطی، ۹، ۴۹۱

شعری، ۴۸۷، ۵۶۶، ۵۷۱، ۵۷۲،

۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵

شعیب(علیه السلام)، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،

۵۶۲

شق، ۴۵۶

شیث، ۵۶۴

شیخ طوسی، ۶، ۹، ۵۳، ۱۰۰

شیخ محمد عبده، ۹

صفیه، ۱۸۹

طالوت، ۳۸

طبرسی، ۶، ۹، ۲۰، ۴۴، ۵۳، ۱۶۲،

۳۳۱، ۴۲۵، ۴۹۶، ۵۱۲، ۵۵۵، ۵۶۴

طبری، ۲۰۸، ۵۳۰

عایشه، ۱۵۶، ۱۸۹، ۵۷۹

عباس بن عبدالمطلب، ۱۴۹

عبدالرحمن بن ملجم، ۴۴

عبدالله بن سعد، ۵۵۵

عبدالله بن مسعود، ۱۷

عبدالملک ابن قریب، ۳۴۷

عبد علی بن جمعه الحویزی، ۹

عتاب بن اسید، ۲۰۷

عثمان، ۲۱، ۲۲، ۵۴، ۷۶، ۷۷، ۸۸

۵۵۵

عروه ابن مسعود ثقفی، ۲۱

عزّی، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۰

عطارد، ۵۷۳

عقیل، ۴۲۵

علامه مجلسی، ۲۳

علامه طباطبائی، ۹، ۵۳، ۴۴۱، ۴۹۶

علی بن الحسین ۷ (امام سجاد)،

۱۱۲، ۱۵۵، ۲۷۱، ۳۳۴

علی بن موسی الرضا ۷، ۲۸، ۴۹،

۱۰۹، ۲۱۵، ۳۸۸

علی (علیه السلام) (علی بن ابیطالب)، ۶، ۲۲،

۲۳، ۴۴، ۴۷، ۵۲، ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۹۵،

۹۶، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۳،

۱۵۲، ۱۶۳، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۶۰، ۲۶۳،

۲۷۰، ۲۷۵، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۳۶،

۳۳۷، ۴۲۵، ۴۴۳، ۴۷۹، ۴۹۰، ۴۹۱،

۵۰۰، ۵۰۲، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۲۶، ۵۳۴،

۵۵۲، ۵۷۹

عمار یاسر، ۲۱۱

عمر (عمر بن خطاب)، ۲۱، ۸۸، ۹۵،

۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۹، ۲۷۵، ۴۹۱

عمرو بن لحي، ۵۲۶

عیسی (علیه السلام) (عیسی بن مریم)، ۱۰۸،

۲۷۴، ۵۱۳

فاضل مقداد، ۱۷۸، ۳۳۳

فرد هویل، ۳۸۵

فرعون، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶،

۳۹۱

فیض کاشانی (ملا محسن فیض

کاشانی)، ۹، ۲۰، ۵۳

قارون، ۴۲۶، ۴۲۷

قرطبی (محمد بن احمد الانصاری

القرطبی)، ۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۶۲،

۱۸۷، ۴۹۶

قصی بن کلاب، ۴۵۴

قعقاع، ۱۴۵

قیصر، ۲۱

کرسی مورسین، ۳۴۱، ۳۴۲

کسری، ۲۱

لات، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۰،

ماریه، ۱۶۳

مأمون، ۳۵

محمد بن مسلمه، ۱۱۸

محمد رشید رضا، ۹

محمد سعیدی، ۳۴۲

محمد فؤاد عبدالباقی، ۳۸۴

محمد (صلی الله علیه وآله) (محمد بن عبدالله)، ۱۷،

۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۵، ۴۵، ۴۸، ۱۲۰،

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۰،

۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۸۹، ۳۰۲،

۴۳۳، ۴۵۵، ۴۷۰، ۴۸۵، ۴۸۸، ۵۱۶،

۵۸۵

مراغی (احمد مصطفی مراغی)، ۹،

۱۰۰، ۴۴۱، ۴۹۶

مرحب، ۹۵، ۹۶

مسیح (علیه السلام)، ۱۰۸، ۲۷۴، ۵۶۱

معاویه، ۸۷، ۸۸، ۵۵۲

مقداد، ۲۱۱

منات، ۴۲، ۴۳، ۹۷، ۱۰۲، ۱۹۱،

۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۰،

موسی (علیه السلام)، ۳۲، ۱۸۹، ۱۹۹، ۳۱۳،

۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۹۱، ۴۲۳، ۴۲۷،

۵۱۳، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۶۲، ۵۶۴،

۵۷۶

موسی بن جعفر (علیه السلام)، ۸۶، ۲۷۲، ۲۹۳،

۴۰۸، ۴۹۸

نابغه، ۴۵۵

نجاشی، ۲۱

واحدی (ابوالحسن علی بن منویه

نیشابوری، ۹

ولید بن عقبه، ۱۶۲، ۱۶۴

هارون، ۱۸۹

هارون الرشید، ۳۴۷، ۳۴۸

یحیی بن زکریا، ۲۷۴

یعقوب (علیه السلام)، ۱۹۲

یوسف (علیه السلام)، ۱۱۷، ۱۹۲، ۵۵۳

یونس (علیه السلام)، ۴۲۶

* * *

(فهرست کتب)

آغاز و انجام جهان، ۳۸۶

آفرینش جهان، ۳۸۶

الکنی و الالقاب، ۳۴۷

المراجعات، ۱۵۸

المعجم المفهرس، ۳۸۴

المنجد، ۳۷۲، ۴۵۷

المیزان، ۹، ۲۰، ۵۳، ۱۷۷، ۲۱۷،

۲۲۳، ۲۸۰، ۳۳۱، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۷۸،

۴۹۶، ۵۰۸، ۵۱۵

امالی، ۴۹۸

انجیل، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۵۶۴

انوار التنزیل، ۴۹۶

بحار الانوار، ۲۳، ۴۰، ۴۹، ۵۷، ۷۸،

۸۶، ۱۰۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۸۴،

۲۱۳، ۲۱۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۷۲،

۲۷۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۲۴،

۴۸۵، ۵۰۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۳۷

بلوغ الارب، ۵۲۶، ۵۲۷

تاریخ طبری، ۲۳، ۱۱۹

تبیان، ۶، ۹، ۲۰، ۴۴، ۵۳، ۱۰۰

تفسیر برهان، ۳۸، ۴۲۰

تفسیر صافی، ۹، ۲۰، ۵۳، ۳۳۱،

۳۵۶، ۵۷۹

تفسیر فخر رازی، ۱۵۳، ۳۱۸، ۳۳۱،

۵۷۷

تفسیر فی ظلال القرآن، ۹، ۱۶، ۲۰،

۲۴، ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۲، ۲۱۰،

۲۱۱، ۲۱۷، ۲۳۲، ۴۴۱، ۴۶۲، ۴۹۶

تفسیر قرطبی، ۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،

۱۶۳، ۱۷۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۳۲،

۳۰۸، ۳۳۱، ۴۴۸، ۴۵۷، ۴۸۰، ۵۵۶

تفسیر قمی (علی بن ابراهیم)، ۱۶،

۱۱۶، ۴۹۸، ۵۶۷، ۵۷۹

تفسیر کبیر فخر رازی، ۴۹۶، ۵۵۵

تفسیر مراغی، ۴۳، ۱۴۸، ۴۴۲، ۴۵۵،

۴۸۳

تفسیر نمونه، ۳، ۵، ۱۱، ۱۲۳، ۲۳۹،

۲۴۵، ۲۸۵، ۳۲۳، ۳۷۰، ۴۳۱، ۴۶۲،

۵۱۰

توحید صدوق، ۳۸۹، ۴۰۹

تورات، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷،

۳۵۹، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۵۶۴، ۵۶۵

ثواب الاعمال، ۱۸، ۳۱۴

جوامع الجامع، ۲۷

خصال، ۸۶، ۱۰۹، ۳۰۷

- دائرة المعارف الاسلامیة، ۵۷۴
- دائرة المعارف دهخدا، ۳۷۲
- دائرة المعارف فارسی مصاحب، ۵۷۴
- درّ المثور، ۹، ۲۷، ۱۰۹، ۲۹۷، ۳۳۲، ۴۷۹، ۴۹۱، ۴۹۹، ۵۷۵
- راز آفرینش انسان، ۳۴۲
- روح البیان، ۱۳۱، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۶۳، ۲۷۵، ۳۳۱، ۳۵۶، ۴۴۸، ۴۸۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۴
- روح الجنان، ۹
- روح المعانی، ۹، ۲۰، ۴۳، ۵۳، ۱۰۰، ۱۵۵، ۲۵۷، ۲۷۹، ۵۴۹، ۵۵۶، ۵۷۷
- روضه الواعظین، ۱۲۶
- زبور، ۵۶۴
- سفینه البحار، ۳۴۴
- سیره ابن هشام، ۲۴، ۷۰، ۱۴۵، ۴۵۴
- صاح اللغه، ۴۵
- صحیح بخاری، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۹
- صحیح مسلم، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۸، ۲۱۰، ۱۵۹
- علل الشرایع، ۴۰۹، ۴۹۸
- غرر الحکم، ۱۹۶
- فرهنگ نامه، ۵۷۴
- قاموس مقدس، ۳۷۲

کافی، ۴۱، ۲۱۸، ۲۵۷، ۳۳۱، ۴۴۱، ۵۴۸

- کامل ابن اثیر، ۲۴، ۹۶
 کشاف، ۹، ۲۰، ۴۵، ۵۳، ۳۴۷، ۳۴۹
 ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۸۰، ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۹۶
 ۵۲۷، ۵۵۵، ۵۶۰
 کنز العرفان، ۱۷۸، ۳۳۳
 لسان العرب، ۲۹۳، ۳۲۲، ۳۷۷، ۴۳۰
 ۴۴۳، ۴۵۷
 مجمع البحرين، ۴۴۳، ۴۴۷
 مجمع البیان، ۶، ۹، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰،
 ۲۴، ۴۴، ۵۳، ۷۷، ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۲۲،
 ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۵،
 ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۳۲،
 ۲۵۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۳۱، ۳۳۳،
 ۳۹۴، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۴۸، ۴۶۰، ۴۷۹،
 ۴۸۵، ۴۹۶، ۵۰۶، ۵۱۲، ۵۴۳، ۵۵۵،
 ۵۵۶، ۵۶۴، ۵۷۷
 محجۃ البیضاء، ۱۵۵، ۱۸۲، ۱۹۱،
 ۱۹۵، ۱۹۹
 مرزهای نجوم، ۳۸۵
 مفردات راغب، ۴۴، ۲۵۳، ۲۹۳،
 ۳۲۲، ۳۵۶، ۳۷۷، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۸،
 ۴۳۹، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۸۸،
 ۴۸۹، ۴۹۴، ۵۴۵، ۵۷۰

مقدمه ابن خلدون، ۸۱

من لایحضره الفقیه، ۱۲۶

نور الثقلین، ۹، ۱۸، ۲۷، ۲۸، ۳۵،

۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۴،

۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۲۵۵،

۲۵۹، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۵۱، ۳۸۹،

۳۹۰، ۴۲۶، ۴۴۱، ۴۹۸، ۵۰۶، ۵۵۲،

۵۶۷، ۵۶۸

نهج البلاغه، ۷، ۶۲، ۸۰، ۸۷، ۸۸

۱۱۱، ۱۵۲، ۱۹۲، ۲۱۳، ۲۱۴،

۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۰، ۳۰۹، ۳۴۴، ۴۲۵،

۴۴۳، ۴۹۰، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۳۵،

۵۵۲

وسائل الشیعه، ۱۵۷، ۲۰۰، ۳۳۴،

۳۳۷، ۳۳۸، ۵۵۱

(فهرست ازمنه و امکنه)

احد، ۵۹، ۱۵۷

احزاب، ۲۷، ۴۸، ۵۹، ۹۳، ۹۹

احقاف، ۳۷۷

ایام تشریق، ۲۰۸

ایران، ۲۶، ۹۳

بدر، ۲۷، ۹۹، ۴۷۶

بصره، ۸۷، ۳۴۷، ۵۷۹

بهشت، ۱۸، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۷۴

۱۴۸، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۶۷، ۲۷۲

۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰

۲۹۱، ۳۱۹، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۴۹

۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱

۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹

۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸

۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۹، ۵۲۹

۵۶۱، ۵۹۷، ۶۰۰

بیت المعمور، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴

۴۲۶، ۴۲۷

بیت المقدس، ۴۲۷

پاکستان، ۵

جبل النور، ۴۹۶

جهنم، ۴۲، ۴۶، ۵۷، ۲۷۲، ۲۷۶

۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴

٢٨٥، ٢٨٧، ٤٢٩، ٤٣٢، ٤٣٤،

٤٥٢

چاه سمیحه، ١٨٦

حبرون، ٣٧٢

حبشه، ٢٦، ٥٣٠

حجاز، ٢٤٨، ٢٩٢، ٣٨٠، ٥٢٦، ٥٢٨

حجر، ٢٤٨، ٢٩٢، ٣٨٠

حجۀ الوداع، ١٥٧

حدیبیه، ١٥، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢٤،

٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢،

٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٤٣، ٤٦، ٤٨،

٥٠، ٥٤، ٥٨، ٥٩، ٦٢، ٦٧، ٦٨، ٦٩،

٧٠، ٧٢، ٧٣، ٧٦، ٧٩، ٨١، ٩٠، ٩١،

٩٢، ٩٤، ٩٧، ٩٨، ١٠٠، ١٠١، ١٠٣،

١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١٣،

١١٥، ١١٦، ١١٧، ١٢١، ١٢٣، ٥٩١،

٥٩٢

حصینه، ٥٧

حنین، ٧٢، ٩٣، ١٤٩

خانه خدا، ١٥، ٢٠، ٢٥، ٢٧، ٣١، ٣٧،

٥٤، ٧٦، ١٠١، ١٠٢، ١٠٧، ١٠٨،

١١٣، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ٣٤٨،

٤٢٤، ٤٥٤، ٥٢٧

خیبر، ١٥، ٢٠، ٢٥، ٢٨، ٦٨، ٦٩،

٧٠، ٧٢، ٧٨، ٧٩، ٩١، ٩٤، ٩٥، ٩٦،

١١٥، ١١٦، ١١٧، ١٢١، ١٤٣، ١٨٩،

٥٩٢

دار الندوة، ٤٥٤، ٤٧١

دریای احمر، ٥٢٦

ذی القعدة، ١٥، ٢٠، ١١٥، ١١٧

روم، ٢٦، ٩٣

سدرۃ المنتهی، ٣٤٦، ٣٤٩، ٤٩٧،

٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٩، ٥١٤

سدوم، ٣٦٦، ٣٧١، ٣٧٢

شام، ٥٠، ٥٣، ٢٢٥، ٣٦٦، ٥٢٦، ٥٥٣

شب عاشورا، ٨٢

صفین، ١٣٢، ١٣٣

طائف، ٥٢٦، ٥٤٧

طور سینا، ٤٢٣

ظهران، ١١٨

عام الوفود، ١٤٥

عربستان، ٢٥، ١٠٠، ١١٦، ٥٧١

عسفان، ٢٠

عمرۃ القضاء، ١١٧، ١١٩، ٥٩٣

غار حرا، ٤٩٦

فارس، ٧٢

کراع الغمیم، ۱۵۷

کربلا، ۸۲، ۲۷۲، ۵۵۳

کوه تنعیم، ۱۰۰

کوه طور، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۶

کوه قاف، ۲۳۶

محرم الحرام، ۹۴، ۲۲۷، ۲۲۹، ۳۰۹

۳۱۱

مدینه، ۱۳، ۱۵، ۲۲، ۲۴، ۳۷، ۴۵

۴۸، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۸۱، ۸۷، ۹۱، ۹۲

۹۴، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۴۳

۱۴۴، ۱۷۴، ۲۱۶، ۳۳۴، ۵۱۳، ۵۲۶

مسجد اقصی، ۵۱۳

مسجد الحرام، ۱۵، ۲۶، ۳۷، ۹۷

۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱

۵۱۳

مسجد قبا، ۲۱۲

مصر، ۸۷، ۹۳، ۱۹۹، ۲۶۴، ۵۵۳

۵۷۳

مکه، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴

۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۵۴

۵۵، ۵۹، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲

۸۴، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱

۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۳،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۷، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۰۸،
 ۳۱۱، ۳۳۸، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۸۱، ۴۸۳،
 ۵۲۶، ۵۳۰
 منی، ۱۸، ۴۷، ۸۲، ۱۰۲، ۱۳۹، ۲۰۰،
 ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۴۹، ۵۱۹، ۵۲۷، ۶۰۵
 نهروان، ۱۳۲، ۱۳۳
 هند، ۵
 یاجج، ۱۱۸
 یمامه، ۷۲، ۲۴۷، ۲۴۸
 یمن، ۹۳، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۴۹،
 ۴۲۰، ۵۷۱، ۵۷۲
 يوم البروز، ۲۶۹
 يوم الشهود، ۲۶۹
 * * *

(فهرست قبائل و طوائف)

- اصحاب الایکه، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹
 اصحاب الرّس، ۲۴۷، ۲۴۸
 اصحاب رده، ۱۳۳
 اوس، ۸۱، ۱۷۴، ۵۲۶
 بنی اسد، ۹۱، ۲۱۶، ۲۲۰
 بنی اسرائیل، ۳۲، ۴۲۷
 بنی المصطلق، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۸
 بنی امیه، ۲۹۸، ۵۵۳
 بنی تمیم، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰
 بنی سعد، ۷۲
 بنی عباس، ۲۹۸
 بنی عبدالدار، ۴۵۵
 بنی غطفان، ۹۱
 تبع، ۲۳۱، ۲۴۹
 خزرج، ۸۱، ۱۷۴، ۵۲۶
 شیعہ، ۴۳، ۱۰۴
 طائفہ ثقیف، ۵۲۶
 قریش، ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵،
 ۳۷، ۵۴، ۵۹، ۷۶، ۷۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۸،
 ۱۱۹، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۹، ۵۲۶
 قوم ثمود، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۹۲، ۳۱۳
 ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۵۷۶، ۵۷۷
 قوم شعیب، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹

قوم عاد، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۱۳،
 ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲،
 ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۸۴، ۵۷۶، ۵۷۷
 قوم فرعون، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۸۰،
 ۳۸۱، ۴۱۲، ۴۱۴
 قوم لوط، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۱۳،
 ۳۵۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰،
 ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۱۲،
 ۴۱۴، ۴۸۴، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۷۹
 قوم نوح، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۱۳، ۳۷۳،
 ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۱، ۵۷۶، ۵۷۷
 هوازن، ۷۲

* * *

(فهرست اشعار)

- ۵۶۹ ... إِنَّ فَضْلَ الرَّيِّعِ فَضْلٌ جَمِيلٌ
 جمال یار ندارد حجاب و پرده، ولی، ... ۲۶۹
 خَلَّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا، ... ۲۱۵
 دوست نزدیک تر از من به من است!، ... ۲۶۰
 رَبِّ قَبْرٍ قَدْ صَارَ قَبْرًا مِرَارًا، ... ۳۰۸
 رَبِّ لَخُدَّ قَدْ صَارَ لَخْدًا مِرَارًا، ... ۳۰۹
 فَيَا أَعْجُوبَةَ الْكَوْنِ، ... ۳۴۴
 قاضی ار با ما نشیند برفشانند دست را، ... ۲۳۷
 لَنَا ذُنُوبٌ وَلَكُمْ ذُنُوبٌ، ... ۴۱۳

(کلمات معنی شده در این جلد)

- ۱ - «أَزَرَ» ۱۲۷...
- ۲ - «ادبار السجود» ۳۰۱...
- ۳ - «ادبار النجوم» ۳۰۱...
- ۴ - «ادبار» ۳۰۱...
- ۵ - «ادبار» ۳۰۱...
- ۶ - «أُزِلْفَت» ۲۸۷...
- ۷ - «اسْتَغْلَظَ» ۱۲۷...
- ۸ - «أُفِكَ» ۳۲۵...
- ۹ - «أَفْتَتَلُوا» ۱۷۵...
- ۱۰ - «اقسط» ۱۷۷...
- ۱۱ - «امْتَحَنَ» ۱۴۹...
- ۱۲ - «أَمَلَدْنَا هُمْ» ۴۴۶...
- ۱۳ - «ایجاس» ۳۵۷...
- ۱۴ - «ایجاس» ۳۵۷...
- ۱۵ - «أَيَّدَ» ۳۸۴...
- ۱۶ - «أَسْحَارَ» ۳۳۲...
- ۱۷ - «الْتَنَاهُمْ» ۴۴۲...
- ۱۸ - «بَاسِقَات» ۲۴۵...
- ۱۹ - «بَرَّ» ۴۵۲...
- ۲۰ - «بطش» ۲۹۱...
- ۲۱ - «بیعت» ۵۵...
- ۲۲ - «تَجَسَّسَ» ۱۹۲...
- ۲۳ - «تَجِدَ» ۲۶۵...
- ۲۴ - «تَزَيَّلُوا» ۱۰۳...
- ۲۵ - «تُعَزُّوهُ» ۵۳...
- ۲۶ - «تَقَوَّلَهُ» ۴۶۰...

- ۲۷ - «تَلَقَّی» ۲۵۶...
 ۲۸ - «تَلْمِزُوا» ۱۸۸...
 ۲۹ - «تَوَسَّوْسُ» ۲۵۳...
 ۳۰ - «تَوَفَّرُوهُ» ۵۳...
 ۳۱ - «ثَقَب» ۲۹۲...
 ۳۲ - «جَارِیَات» ۳۱۷...
 ۳۳ - «حُبَّك» ۳۲۲...
 ۳۴ - «حَجَرَات» ۱۵۱...
 ۳۵ - «حَشِر» ۳۰۷...
 ۳۶ - «حَفِیْظ» ۲۸۹...
 ۳۷ - «حَلَم» ۴۵۹...
 ۳۸ - «حُمَّى» ۱۰۷...
 ۳۹ - «حَمِیَّت» ۱۰۷...
 ۴۰ - «حَمِیَّت» ۱۰۷...
 ۴۱ - «حُور» ۴۴۰...
 ۴۲ - «خَرَّاص» ۳۲۵...
 ۴۳ - «خَرَّاصُون» ۳۲۷...
 ۴۴ - «خَرَّاصُون» ۳۲۶...
 ۴۵ - «خَزَائِن» ۴۶۶...
 ۴۶ - «خَوَض» ۴۳۲...
 ۴۷ - «دَائِرَةٌ» ۴۵...
 ۴۸ - «دَع» ۴۳۲...
 ۴۹ - «ذَارِیَات» ۳۱۶...
 ۵۰ - «رَق» ۴۲۳...
 ۵۱ - «رَقِیْب» ۲۵۸...
 ۵۲ - «رُكُن» ۳۷۵...
 ۵۳ - «رَم» ۳۷۷...
 ۵۴ - «رَم» ۳۷۷...

- ۵۵ - «رُمّه» ۳۷۷...
 ۵۶ - «رَمِیم» ۳۷۷...
 ۵۷ - «ریب» ۴۵۷...
 ۵۸ - «ساهُون» ۳۲۶...
 ۵۹ - «سَجَر» ۴۲۵...
 ۶۰ - «سَحَر» ۳۳۲...
 ۶۱ - «سُرُر» ۴۳۹...
 ۶۲ - «سُکَر» ۲۶۳...
 ۶۳ - «سِکَر» ۲۶۳...
 ۶۴ - «سَکَر» ۲۶۳...
 ۶۵ - «سکینه» ۳۸...
 ۶۶ - «سَلَم» ۴۶۸...

۶۷ - «سَمُوم» ۴۵۲...

۶۸ - «سَمِین» ۳۵۶...

۶۹ - «سِیما» ۱۲۵...

۷۰ - «شَطْأ» ۱۲۷...

۷۱ - «شُعُوب» ۲۰۵...

۷۲ - «صِرَصِر» ۳۵۸...

۷۳ - «صِرُورَة» ۳۵۹...

۷۴ - «صِرَّة» ۳۵۸...

۷۵ - «صَكَّت» ۳۵۹...

۷۶ - «صُور» ۲۶۶...

۷۷ - «طُلُع» ۲۴۵...

۷۸ - «ظَلَّام» ۲۸۲...

۷۹ - «عَتَوَا» ۳۷۸...

۸۰ - «عَتِید» ۲۵۸...

۸۱ - «عَجَل» ۳۵۶...

۸۲ - «عَنِید» ۲۷۸...

۸۳ - «عِین» ۴۴۰...

۸۴ - «غَرِیم» ۴۶۹...

۸۵ - «غَمَرَة» ۳۲۶...

۸۶ - «فَاکْهِن» ۴۳۸...

۸۷ - «فِتْنَه» ۳۲۸...

۸۸ - «فَکَاهِه» ۴۳۸...

۸۹ - «فُوز» ۴۴...

۹۰ - «قِرْن» ۲۹۱...

۹۱ - «قَعِید» ۲۵۶...

۹۲ - «کِتَابُ حَفِیْظ» ۲۳۹...

- ۹۳ - «كَلِمَةً» ۱۰۸...
 ۹۴ - «كَيْد» ۴۷۱...
 ۹۵ - «لَا يَلْتَكُمُ» ۲۱۹...
 ۹۶ - «لَعَنْتُمْ» ۱۶۸...
 ۹۷ - «لُغُوبٌ» ۲۹۷...
 ۹۸ - «لَمْزٌ» ۱۸۸...
 ۹۹ - «لَمْزٌ» ۱۸۸...
 ۱۰۰ - «مُتَلَقِّانَ» ۲۵۶...
 ۱۰۱ - «مُتَّقِلٌ» ۴۶۹...
 ۱۰۲ - «مَحِيصٌ» ۲۹۲...
 ۱۰۳ - «مَرَجٌ» ۲۴۰...
 ۱۰۴ - «مُرَبٍّ» ۲۷۹...
 ۱۰۵ - «مَرِيحٌ» ۲۴۰...
 ۱۰۶ - «مُسَوِّمَةٌ» ۳۶۷...
 ۱۰۷ - «مَسِيْطَرٌ» ۴۶۷...
 ۱۰۸ - «مَشْفِقِينَ» ۴۵۱...
 ۱۰۹ - «مَصْفُوفَةً» ۴۳۹...
 ۱۱۰ - «مَصِيرٌ» ۴۶...
 ۱۱۱ - «مُصَيِّرُنَ» ۴۶۷...
 ۱۱۲ - «مُعْتَدٌ» ۲۷۹...
 ۱۱۳ - «مَعْرَةً» ۱۰۳...
 ۱۱۴ - «مَعْكُوفًا» ۱۰۱...
 ۱۱۵ - «مُعْرَبٌ» ۳۷۶...
 ۱۱۶ - «مَغْرَمٌ» ۴۶۹...
 ۱۱۷ - «مُقْسِطِينَ» ۱۷۷...
 ۱۱۸ - «مُلِيمٌ» ۳۷۶...
 ۱۱۹ - «مَنَاعٌ» ۲۷۹...

- ۱۲۰ - «مَنْتَ» ۲۲۴...
 ۱۲۱ - «مَنْشُور» ۴۲۳...
 ۱۲۲ - «مَنْقَبَت» ۲۹۲...
 ۱۲۳ - «مَنْوَن» ۴۵۷...
 ۱۲۴ - «مور» ۴۳۰...
 ۱۲۵ - «نَبَذْنَاهُمْ» ۳۷۶...
 ۱۲۶ - «نَضِیْدٌ» ۲۴۵...
 ۱۲۷ - «نَفَخ» ۲۶۶...
 ۱۲۸ - «نَفَخَه» ۲۶۶...
 ۱۲۹ - «نَقَّبُوا» ۲۹۱...
 ۱۳۰ - «نَقِیْب» ۲۹۲...
 ۱۳۱ - «نَكَثَ» ۵۶...
 ۱۳۲ - «ورید» ۲۵۵...
 ۱۳۳ - «وسواس» ۲۵۳...
 ۱۳۴ - «وقار» ۳۱۷...
 ۱۳۵ - «وَقَر» ۳۱۷...
 ۱۳۶ - «ویح» ۴۱۵...
 ۱۳۷ - «ویس» ۴۱۵...
 ۱۳۸ - «وَلَّی» ۴۱۴...

۱۳۹ - «وِیل» ۴۱۵...

۱۴۰ - «همز» ۱۸۸...

۱۴۱ - «هُوَ مُلِیم» ۳۷۶...

۱۴۲ - «یَتَسَاءَلُونَ» ۴۵۰...

۱۴۳ - «یَتَنَازَعُونَ» ۴۴۷...

۱۴۴ - «یَغْضُوبُونَ» ۱۴۹...

۱۴۵ - «یَم» ۳۷۶...

۱۴۶ - «یَهْجَعُونَ» ۳۳۱...
